



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

صوفی گری

از دیدگاه قرآن و حدیث

(بر قزیده جلوہ حق تالیف آیة اللہ وقارم شیراز جا)

بہ اہتمام : داکٹر محمد بیستونی



Sufism From The Viewpoint Of Qura'n And Hadith

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صوفی گری از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	صوفی‌گری از دیدگاه قرآن و حدیث
۸	مشخصات کتاب
۸	فهرست مطالب
۱۱	الإهداء
۱۲	متن تأییدیه مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
۱۲	پیش‌گفتار
۱۳	هشدار به جوانان
۱۳	در اینجا یادآوری دو نکته لازم است
۱۴	روش ما
۱۵	عرفان اسلامی و عرفان التقاطی
۱۶	تصوف در گذشته و امروز
۱۹	تضادهای درونی ناشی از التقاط
۲۱	خلاصه و نتیجه‌گیری
۲۴	انگیزه‌های چهارگانه گرایش به «تصوف»
۲۵	انگیزه‌های چهارگانه گرایش به «تصوف»
۲۵	۱ - گرایش‌های شدید مادی
۲۵	۲ - اسلام منهای روحانیت
۲۶	۳ - آزادی عمل
۲۶	۴ - تلاش‌های استعمار
۲۶	جنب و جوش اخیر صوفیان
۲۷	عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوف
۲۹	شاهکار صوفیان!

- ۳۱ امروز روز خانقاه سازی و دسته بندی نیست
- ۳۴ علل هفتگانه مخالفت عالمان با صوفیان
- ۳۵ رئیس پنجگانه مطالب صوفیه
- ۳۶ تاریخچه تصوف
- ۳۶ ورود تصوف در اسلام
- ۳۶ دیدگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره صوفیه
- ۳۷ دیدگاه امام صادق علیه السلام درباره صوفیه
- ۳۷ دیدگاه امام رضا علیه السلام درباره صوفیه
- ۳۸ دیدگاه امام هادی علیه السلام درباره صوفیه
- ۴۰ انحطاط تصوف
- ۴۲ اصول چهارگانه عقاید صوفیه
- ۴۳ راه وصول به اسرار ناگفتنی!
- ۴۵ مبارزه با علوم و دانش‌ها!
- ۴۷ قرآن را هم به گوشه‌ای گذارد
- ۴۸ کشف و شهود و رؤیا
- ۴۸ کشف و شهود و رؤیا
- ۴۹ ۱ - خواب مغناطیسی با چه وسایلی تولید می‌شود؟
- ۵۰ ۲ - اثر تلقین از نظر روان‌شناسی
- ۵۱ ۳ - تجسم اوهام!
- ۵۴ نمونه‌ای از مکاشفات صوفیه
- ۵۵ ریاضت‌های عجیب صوفیان
- ۵۶ نمونه‌هایی از ریاضات عجیب صوفی‌ها
- ۵۸ یک نمونه از منطق اسلام درباره ریاضت
- ۶۰ لذات و هوسرانی‌های خانقاه!

- ۶۱ رقص ابوسعید!
- ۶۱ رقص مقدم بر همه چیز بود حتی بر نماز
- ۶۳ فرز دیگری از رسوایی‌های خانقاه
- ۶۳ شیخ و قطب و مرشد
- ۶۵ حدود اختیارات ۱۰ ماده‌ای اقطاب
- ۶۶ راه‌شناسی قطب و مرشد!
- ۶۷ شمس من و خدای من
- ۶۸ خطرات صوفی‌گری
- ۷۰ عقیده دانشمندان اسلام در این باب
- ۷۱ تفسیر به رأی و قانون شکنی!
- ۷۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

صوفی‌گری از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیستونی محمد، - ۱۳۳۷

عنوان و نام پدیدآور: صوفی‌گری از دیدگاه قرآن و حدیث (برگزیده جلوه حق تالیف آیه‌الله مکارم شیرازی = Sufism from the viewpoint of Quran and hadith / به‌اهتمام محمد بیستونی مشخصات نشر: قم: بیان جوان، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: [۲۴۲] ص شابک: ۸-۷۷-۸۳۹۹-۹۶۴

وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا

عنوان دیگر: جلوه حق بحثی پیرامون صوفی‌گری در گذشته و حال موضوع: تصوف -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع: تصوف -- منشا

موضوع: تصوف -- تاریخ شناسه افزوده: مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۰۵ - . جلوه حق بحثی پیرامون صوفی‌گری در گذشته د حال رده

بندی کنگره: ۸۰۱۲/۲BP۲۹۵/م۷ج۱۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۶

شماره کتابشناسی ملی: م۸۵-۱۸۳۴۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

متن تأییدیه حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم ۵۰۰۰

پیش گفتار ۷۰۰۰

هشدار به جوانان ۹۰۰۰

در اینجا یادآوری دو نکته لازم است ۱۲۰۰۰

روش ما ۱۴۰۰۰

عرفان اسلامی و عرفان التقاطی ۱۶۰۰۰

تصوف در گذشته و امروز ۱۹۰۰۰

(۲۳۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تضادهای درونی ناشی از التقاط ۳۱۰۰۰

خلاصه و نتیجه گیری ۴۰۰۰۰

انگیزه‌های گرایش به «تصوف» ۵۳۰۰۰

۱- گرایش‌های شدیدمادی ۵۳۰۰۰

۲- اسلام منهای روحانیت ۵۴۰۰۰

۳- آزادی عمـل ۵۶۰۰۰

۴ - تلاش‌های استعمار ۵۷۰۰۰

(۲۳۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

جنب و جوش اخیر صوفیان ۵۸۰۰۰

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوف ۶۰۰۰۰

شاهکار صوفیان ۷۲۰۰۰

امروز روز خانقاه‌سازی و دسته‌بندی نیست ۷۹۰۰۰

علل هفتگانه مخالفت عالمان با صوفیان ۸۶۰۰۰

رئوس مطالب صوفیه ۹۱۰۰۰

تاریخچه تصوف ۹۳۰۰۰

(۲۳۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ورود تصوف در اسلام ۹۴۰۰۰

دیدگاه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره صوفیه ۹۵۰۰۰

دیدگاه امام صادق علیه‌السلام درباره صوفیه ۹۸۰۰۰

دیدگاه امام رضا علیه‌السلام درباره صوفیه ۱۰۰۰۰۰

دیدگاه امام هادی علیه‌السلام درباره صوفیه ۱۰۱۰۰۰

چگونه آب و رنگ اسلامی به تصوف داده شد ۱۰۸۰۰۰

انحطاط تصوف ۱۰۹۰۰۰

(۲۳۸)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

اصول چهارگانه عقاید صوفیه ۱۱۷۰۰۰

راه وصول به اسرار ناگفتنی ۱۱۹۰۰۰

مبارزه با علوم و دانش‌ها ۱۲۹۰۰۰

قرآن را هم به گوشه‌ای گذارد ۱۳۸۰۰۰

کشف و شهود و رؤیا ۱۴۱۰۰۰

۱ - خواب مغناطیسی با چه وسایلی تولید می‌شود ؟ ۱۴۴۰۰۰

۲ - اثر تلقین از نظر روان‌شناسی ۱۴۸۰۰۰

۳ - تجسم اوهام ۱۵۰۰۰۰

(۲۳۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

نمونه‌ای از مکاشفات صوفیه ۱۶۱۰۰۰

ریاضت‌های عجیب صوفیان ۱۶۶۰۰۰

نمونه‌هایی از ریاضات عجیب صوفی‌ها ۱۷۱۰۰۰

یک نمونه از منطق اسلام درباره ریاضت ۱۷۸۰۰۰

لذات و هوسرانی‌های خانقاه ۱۸۳۰۰۰

رقص ابوسعید ۱۸۸۰۰۰

رقص مقدم بر همه چیز بود حتی بر نماز ۱۹۰۰۰۰

(۲۴۰)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فراز دیگری از رسوایی‌های خانقاه ۱۹۵۰۰۰

شیخ و قطب و مرشد ۱۹۷۰۰۰

حدود اختیارات ۱۰ ماده‌ای اقطاب ۲۰۳۰۰۰

راه‌شناسی قطب و مرشد ۲۰۹۰۰۰

شمس من و خدای من ۲۰۹۰۰۰

خطرات صوفی‌گری ۲۱۶۰۰۰

عقیده دانشمندان اسلام در این باب ۲۲۱۰۰۰

تفسیر به رأی و قانون شکنی ۲۲۶۰۰۰

(۲۴۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۲ ویژگی منحصر بفرد در آثار مکتوب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

۱- اعراب‌گذاری کامل «همه» آیات، روایات و کلمه‌های عربی .

۲- طرح جلد ابداعی و گرافیکی جدید متناسب با «جمعیت هدف هر کتاب».

۳- صفحه‌آرایی شعرگونه و چشم‌نواز تا خواننده به دلیل پرش مرتب چشم «خسته» نشود.

۴- آزاد بودن «هرگونه نسخه برداری» و چاپ از روی آثار مکتوب و کپی رایت نرم افزارها.

۵- همه محصولات مؤسسه پس از فروش و استفاده، حتی اگر آسیب دیده باشد، «پس گرفته می‌شود».

۶- فروش اقساطی به قیمت نقد و با تعیین اقساط «توسط خریدار».

۷- امضای «حداقل یک مجتهد جامع الشرایط» به نشانه تأیید محتوا قبل از چاپ اخذ می‌شود.

۸- آثار مؤسسه به افراد بی‌بضاعت به طور «رایگان» تقدیم می‌گردد.

۹- همه «آموزش‌های تخصصی قرآنی» گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان «رایگان» است.

۱۰- برای هیچ یک از آثار، حق‌التألیف دریافت نمی‌شود.

- ۱۱- تنوع تخصصی محصولات متناسب «با جامعه هدف یعنی کودکان، نوجوانان، جوانان، زنان، خانواده و مساجد».
- ۱۲- نشر نهایی آثار پس از نشر آزمایشی و موفقیت در طرح پایلوت (Pilot Plan) در «جمعیت مخاطب هدف» صورت می‌گیرد.

در صورتی که هر کس از صدر اسلام تا سال ۱۴۲۰ هجری قمری (سال تأسیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان) یک نمونه کتاب قرآنی را با جمع «۱۲ ویژگی» مذکور، به این مؤسسه

ارائه دهد، برای هموطنان داخل کشور مبلغ «۰۰۰/۰۰۰/۱۰ تومان» و برای افراد مقیم خارج از کشور مبلغ «۰۰۰/۱۰ دلار» جایزه به عنوان حق‌الکشف تعلق می‌گیرد.

(قیمت گذاری کل محصولات مؤسسه بر مبنای ۱۲ ویژگی اشاره شده، انجام می‌شود)

دکتر محمد بیستونی

رئیس هیئت مدیره گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان شامل:

[مؤسسه قرآنی قصص (تخصصی کودکان)، مؤسسه قرآنی نور پیامبران (تخصصی نوجوانان)، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان (تخصصی جوانان)، مؤسسه قرآنی رضوان

(تخصصی زنان)، مؤسسه قرآنی شعیب نبی‌الله (تخصصی خانواده)، مؤسسه قرآنی مساجد جوان (تخصصی مساجد)، مؤسسه قرآنی انعام الهی (تخصصی

تغذیه، گلها و گیاهان دارویی)، مؤسسه طب قرآنی مائده طلایی (تخصصی طب سنتی با آموزه‌های قرآنی) مؤسسه قرآنی و علم زندگی (تخصصی اعجاز

علمی قرآن)، مؤسسه خیریه عاطفه (تخصصی احداث کتابخانه، مراکز ورزشی و غسلخانه در روستاها و مناطق محروم) [(۲۴۲)

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا

وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعِهِ

الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَتْهُ قَلْبُهُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ الشَّعْبَةِ

الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّتِهِ اللَّهُ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ

الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،

الْحُجْبَةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ

الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُذِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا

وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جُنْنَا بِبِضَاعِهِ

مُزْجَاهٍ مِنْ وَ لَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَآوِفِ لَنَا الْكَئِيلَ مِنْ مَنَّكَ وَ

فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ

إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

(۴)

متن تأییدیه مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در

مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و

تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد، به درجه اهمیت و عظمت آن بهتر پی می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.

به همین دلیل شایسته است نسل جوان برومند ما روز به روز با این کتاب آسمانی آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای قرآن»، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی با ایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد.

از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در

(۵)

محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی با ذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، در آورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذارده است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۲۸/۸/۷۹

(۶)

پیش‌گفتار

چند سالی است که توفیق بحث و گفتگو با جوانان عزیز خصوصاً در محیط‌های دانشگاهی و مراکز علمی و تحقیقاتی نصیب شده است. در این نشست‌های صمیمانه سؤالات فراوانی در ارتباط با «تصوف و عرفان» مطرح شده و نسل جوان را در این رابطه بسیار مشتاق و علاقمند یافته‌ایم. بنابراین تصمیم گرفته شد کتابی ساده و مختصر در این رابطه تألیف شود. در جریان تحقیق و کشف منابع معتبر و مستند در موضوع اشاره شده، به کتاب ارزشمند «جلوه حق» تألیف دانشمند فرزانه، پدر معنوی نسل جوان و مرجع عالیقدر حضرت آیه الله مکارم شیرازی مواجه شدم. با مطالعه مکرر این اثر گرانبها آن را از هر جهت «کافی و پاسخگو» یافته و مسیر کار را به جای تألیف اثر جدید، با

پیش‌گفتار (۷)

کسب اجازه از محضر معظم له به ساده‌سازی کتاب مذکور از طریق خلاصه‌سازی، اعراب‌گذاری و شرح مختصر برخی عبارات در پاورقی، تغییر دادم و نام خلاصه کتاب یادشده را «صوفی‌گری از دیدگاه قرآن و حدیث» انتخاب نمودم. امیدوارم جوان‌های عزیز حقانیت مکتب تشیع را بیشتر درک نموده و در دام شیطان‌های رنگارنگ اسیر نشوند.

دکتر محمد بیستونی

رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران تیرماه ۱۳۸۷

(۸) صوفی‌گری

هشدار به جوانان

حدود چهل و چند سال پیش که بخش اول این کتاب را که نخستین اثر حقیر بود نوشتم جنب و جوش صوفیان در بعضی از شهرها بسیار زیاد بود؛ و حکومت آن زمان نه تنها آنها را آزاد گذارده بود؛ بلکه گاهی رجال دولت خودشان دست در کار ساختن خانقاه داشتند و اهل خرقة و در سلک درویشان بودند!

دلیل آن هم روشن بود، آنها مذهبی را می‌خواستند که به «سیر درون» پردازد و کار به «بیرون» نداشته باشد، در سیاست دخالت نکند؛ و اصولاً سر از سیاست بیرون نیاورد؛ از «ناسوت» بگریزد و به «لاهورت» و «جبروت» پناه برد.

علاوه بر دین، از روحانیون نیز به کلی جدا باشد تا خطری را که همیشه از محور بودن علما در جامعه احساس می‌کردند پیش نیاید

هشدار به جوانان (۹)

و کابوسی که سرانجام دامانشان را گرفت، رخ ندهد.

آن زمان با تمام تلخی‌هایش گذشت؛ باز امروز می‌بینیم دستهایی از خارج و داخل درست به همان ادله، در ترویج صوفی‌گری می‌کوشند؛ حتی کار به جایی رسیده که در بعضی از دانشگاه‌ها، از سوی بعضی از اساتید تقویت می‌شوند!

و این کار دو دلیل دارد: نخست اینکه گروهی که با حکومت روحانیت مخالفند ولی مخالفت با اصل دین و مذهب را غیرممکن می‌بینند به صوفی‌گری روی می‌آورند که رنگ و لعابی از مذهب دارد و درست در نقطه مقابل روحانیت و مذهب است.

دیگر اینکه مذهبی می‌خواهند که با همه چیز بسازد، نجات را فقط در صفای دل بداند و بس!

(۱۰) صوفی‌گری

و در انجام تکالیف اسلامی سختگیر نباشد و راه را برای ارتکاب بسیاری از اعمال باز بگذارد، این‌ها پوست است نه مغز! اینها همه در صوفی‌گری پیدا می‌شود، چیزی که بوی اسلام می‌دهد، اما اسلام نیست! و برای ضربه زدن به اسلام ابزار خوبی است.

با مطالعه این کتاب که در آن تجدید نظر فراوان شده و مطالب بسیاری بر آن افزوده شده است، به خوبی پی به اهمیت این «کانون خطر» خواهید برد، هرچند هوشیاری عمومی تا حد زیادی - بحمدالله - از این خطر کاسته است.

در این کتاب به عجایی از حالات و افکار و عقاید صوفیان، برخورد می‌کنید که شاید باور کردن آنها برای شما مشکل باشد، ولی مسأله باز از این هم فراتر است که ما برای رعایت اختصار از ذکر همه آنها صرف نظر کردیم.

هشدار به جوانان (۱۱)

در اینجا یادآوری دو نکته لازم است

۱ - بعضی از ناآگاهان، یا دشمنان آگاه به شگردی دست زده و از پاره‌ای از تعبیرات امام راحل (قَدَسَ اللهُ نَفْسَهُ الزَّكِيَّة) و نکات عرفانی ایشان در نظم و نثر، سوء استفاده می‌کنند؛ در حالی که آن مرد بزرگ یک «عارف بزرگ اسلامی» بود و افکار بلندش از

افکار «عرفان التقاطی» هزاران فرسنگ فاصله داشت. او از عرفان ادعیه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و دعای عرفه امام حسین علیه‌السلام و صحیفه سجادیه و زیارت شعبانیه ائمه هدی علیه‌السلام سیراب شده و از کوثر آیات قرآن نوشیده بود؛ ولی التقاطی‌ها از جوکیان هند و تفاله‌های رهبانیت راهبان!

او از خطر فرقه‌گرایی تصوف کاملاً آگاه بود و از آنان اظهار تنفر می‌کرد و بسیار از خانقاه‌ها که مرکز این گروه بود بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی، به عنوان مراکز استعمار بسته شد؛ و جلو فعالیت‌های تخریبی آن‌ها در عصر ایشان گرفته شد. (جَزَاءُ اللَّهِ عَنِ الْإِسْلَامِ خَيْرُ الْجَزَاءِ) و اگر گاهی سخنی درباره بعضی از مشایخ فرمود، نظر به یک بُعد از وجود و معلومات آنها داشت، نه همه ابعاد.

(۱۲) صوفی‌گری

۲- مسائلی در این کتاب می‌خوانید که درباره ریشه‌های تصوف و صوفی‌گری است و درباره همه کسانی که به تصوف گرایش دارند صادق نیست؛ زیرا چه بسا جوانان پاکدامن و باایمانی فریب آنها را خورده و در دام آنها گرفتار شده‌اند و گناهشان، نگاه به ظاهر و غفلت کردن از باطن است، ما آنها را زیاد نکوهش نمی‌کنیم و بلکه برای نجاتشان دعا می‌کنیم. من مطمئن هستم آنها هرگاه بدون تعصب این کتاب را مطالعه کنند تحوّل خواهند یافت.

اللَّهُمَّ اهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ

مردادماه ۱۳۷۳

مکارم شیرازی

هشدار به جوانان (۱۳)

روش ما

یکی از عیب‌های بزرگ کتاب‌هایی که در پاسخ دورافتادگان و فرق منحرف نوشته می‌شود، این است که نویسندگان آنها غالباً تحت تأثیر احساسات مذهبی واقع شده و از حدود بحث‌های علمی و منطقی خارج می‌شوند و در وادی تعصبات خشک و غیرعلمی قدم می‌گذارند.

لذا بعضی از این کتاب‌ها بیش از آنچه جنبه «راهنمایی و هدایت» دارد، جنبه «انتقام و کینه‌توزی» را داراست و به همین دلیل کمتر اثر عمیقی از خود می‌گذارد و با کمال تأسف باید اعتراف کرد که قسمت قابل توجهی از کتابهایی که در این قسمت‌ها نوشته می‌شود کم و بیش از این نقطه ضعف خالی نیست.

بدیهی است این طرز نویسندگی علاوه بر اینکه گمراهان را هدایت و راهنمایی نمی‌کند موجب تحریک جنبه‌های منفی آنها شده و شاید آنها را متصلب‌تر و عصبانی‌تر هم می‌کند!

(۱۴) صوفی‌گری

بنابراین لازم است نویسندگان این کتابها، تمام حملات و بدگوئی‌های ناروای مخالفین را (به خاطر هدایت آنها) تحمّل کرده و بدون تعصب و عصبانیت، بلکه با دلسوزی و حسن نیت، به تشریح نقاط ضعف و اشتباه طرف پردازد.

همچنین نویسندگان این کتاب‌ها باید هیچ مطلبی را بدون مدرکی که برای افراد بی‌طرف قابل اعتماد باشد ذکر نکنند؛ و عقاید مخالفین خود را حتی الامکان از کتابهای خود آنها نقل کنند، به علاوه باید هرگز تنها به قاضی نروند بلکه همیشه فکر کنند که دسته‌ای از مخالفین سرسخت جلو روی آنها نشسته و نوشته‌های آنها را کنترل و نقّادی می‌کنند. البته انکار نمی‌توان کرد در برابر بعضی معاندین جز بحث‌های کوبنده ثمربخش نیست! ولی این امر جنبه استثنایی دارد.

روش ما (۱۵)

اگر تمام این نکات در این گونه نوشته‌ها رعایت شود مطمئناً خیلی مؤثرتر خواهد افتاد. «نگارنده» سعی کرده است که این کتاب را که به منظور «راهنمایی صوفیه» است طبق همین نظر بنگارد، امید است موفقیت حاصل کرده باشد. این کتاب نخستین بار در حدود ۳۴ سال پیش نگاشته و منتشر شد و اکنون با تجدیدنظرهای فراوان انتشار می‌یابد. این کتاب علاوه بر اینکه راهنمای خوبی برای «شناخت طرق مختلف صوفیه» است، اطلاعات قابل توجهی برای کسانی که می‌خواهند با یک مطالعه کوتاه به اصول عقاید و افکار آنها آشنا گردند در بردارد.

عرفان اسلامی و عرفان التقاطی

سخن را از «عرفان» شروع می‌کنیم:

روح «عرفان»، تلاش و کوششی است برای معرفه‌الله از طریق سیر درون و شهود باطنی و جلوه‌های معنوی و روحانی، با استفاده از تهذیب نفس و زهد و پرورش فضائل اخلاقی.

(۱۶) صوفی‌گری

انسان همیشه آرزو داشته است غیر از راه استدلال و فلسفه و کلام، راه دیگری به سوی معرفه‌الله بگشاید و از طریقی نزدیک‌تر و شاید مطمئن‌تر و آرام‌بخش‌تر به معبود و معشوق حقیقی خود نزدیک و نزدیک‌تر شود.

جمال و جلال او را ببیند.

در اوصاف او غرق شود.

به او دل ببندد و عشق بورزد.

و هرچه غیر اوست پیش پای او قربانی کند.

این حقیقت تقریباً در اعمال جان همه انسان‌ها وجود دارد، منتها در بعضی بسیار کم‌رنگ و تقریباً فراموش شده و در بعضی بسیار پررنگ و داغ و آتشین.

اما انسان برای پیمودن این راه همیشه طریق صحیح را انتخاب نکرده است، گاهی آن چنان در بیراهه‌ها سرگردان مانده و گرفتار دام شیاطین مختلف شده

عرفان اسلامی و عرفان التقاطی (۱۷)

که درست در جهت ضدّ این مقصود قرار گرفته است.

برای رسیدن به این هدف بزرگ سه راه وجود دارد:

۱- راه وحی، راهی که انبیاء و پیامبران الهی و خلفای معصوم آنها پیشنهاد می‌کردند؛ راهی که دلیل و مرشد و راهنمایش آنها بودند.

۲- راه غیر معصومین، راه ارباب ریاضت و جمعی از فلاسفه اشراق و مانند آنها، که بدون استفاده از اشعه وحی در این مسیر پرخطر به راه افتاده‌اند و بی‌همراهی خضر راه ظلمات را پیش گرفته‌اند و در بیراهه‌ها سرگردان مانده‌اند و گاه چنین می‌پنداشتند که به مقصد و مقصود رسیده‌اند و چنان از پیروزی خود سرمست می‌شدند که می‌گفتند:

آن را که پیر دیر به ماهی کند تمام در سی هزار سال ارسطو نمی‌کند!

۳- راه تصوف، که راهی است «التقاطی»، بخشی را از تعلیمات انبیاء گرفته

(۱۸) صوفی‌گری

و بخشی را از ارباب ریاضت و با دخل و تصرف‌هایی که هر گروه با ذوقیات و سلیقه‌های شخصی در آن کرده‌اند، فرقه‌های زیادی را به وجود آورده که تعداد آنها از حدّ و حساب می‌گذرد. و هدف این است که در این بحث کوتاه و فشرده به بررسی این عرفان التقاطی پرداخته و مشکلات کار آنها را در این مسیری که در پیش گرفته‌اند، مورد بررسی قرار دهیم.

تصوف در گذشته و امروز

از گرایش‌هایی که کمتر محیطی از آن برکنار مانده، گرایش‌های مربوط به تصوف یا شبه آن است که در هر جا اقلیتی را به خود جذب کرده، منتها ممکن است همه جا به این نام نباشد.

تاریخ نشان می‌دهد که این گرایش خاص، حتی قبل از اسلام در یونان و هند و تصوف در گذشته و امروز (۱۹)

کشورهای مختلف اروپا و آسیا وجود داشته، طریقه کلّین در یونان قدیم یک نوع روش صوفیانه بوده و گرایش‌های مرتاضان هند و رهبانان مسیحی نیز آب و رنگ تصوف دارد. در قرن اول اسلام اثری از گرایش‌های صوفیگری در محیط اسلامی دیده نمی‌شود؛ ولی از قرن دوم که اسلام گسترش زیادی پیدا کرد و به دنبال آن علوم و تمدن‌های بیگانه از طریق ترجمه به محیط‌های اسلامی راه یافت، مترجمین که خود دارای گرایش‌های خاصی بودند در انتقال تصوف به محیط‌های اسلامی سهم فراوانی داشتند.

اصولاً در این قرن (قرن دوم هجری) و آغاز قرن سوم که «بنی‌عباس» سخت بر نشر علوم دیگران و ترجمه آنها به زبان عربی تلاش می‌کردند، بازار مذاهب و فرقه‌های گوناگون رونق گرفت و از جمله، مسلک تصوف تدریجاً در میان مسلمین نفوذ پیدا کرد. می‌گویند اولین کسی که بذر این مسلک را در سرزمین اسلام پاشید ابوهاشم کوفی بود (۱) و در بعضی از روایات آمده است: هُوَ الَّذِي ابْتَدَعَ مَذْهَبًا يُقَالُ لَهُ التَّصَوُّفُ وَ جَعَلَهُ مَقَرًّا لِعَقِيدَتِهِ: او همان کسی است که مذهبی به تصوف بدعت نهاد و آن را قرارگاه عقیده خود ساخت. (۲)

(۲۰) صوفی‌گری

از شواهد این موضوع این است: احادیثی که در ذمّ صوفیه و انتقاد از روش آنان وارد شده نوعاً از امام صادق علیه‌السلام به بعد است که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار قسمت زیادی از آن را جمع‌آوری کرده است. (۳)

۱. جاحظ، البيان و التبيين، ج ۱، ص ۲۳۲، چاپ مصر.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷.

۳. به جلد ۱۷، ۱۵، ۱۱ بحارالانوار مراجعه شود. مرحوم محدّث قمی بسیاری از این احادیث را در جلد دوم «سفینه البحار» در ماده «صوف» آورده است.

تصوف در گذشته و امروز (۲۱)

مورّخان می‌گویند قبل از زمان مذکور اسم و رسمی از تصوف و صوفیگری در میان مسلمین نبود و اگر احیاناً لفظ صوفی در بعضی از کلمات پیشینیان دیده شود دلیل بر وجود این مسلک در قرن اول نمی‌شود چون عرب این لفظ (صوفی) را بر شخص پشمینه‌پوش اطلاق می‌کنند.

فی‌المثل از حسن بصری نقل کرده‌اند که گفت: «رَأَيْتُ صَوْفِيًّا فِي الطَّوَافِ وَأَعْطَيْتُهُ شَيْئًا فَلَمْ يَأْخُذْهُ: پشمینه‌پوشی را در طواف دیدم و چیزی به او دادم و نگرفت».

پیداست که منظور او پشمینه‌پوش فقیری بوده (به قرینه کمک کردن به او).

بعضی مدعی هستند که لفظ صوفی در عصر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز متداول بوده و بر زهد و عباد اطلاق می‌شده است و شاید تنها مدرکی که برای

(۲۲) صوفی‌گری

این استنباط ذکر کرده‌اند روایتی است که در کتاب «عَوَالِی اللّٰثَالِی» (۱) از آن حضرت نقل شده است که فرموده است لفظ صوفی مرگب از سه حرف است (ص، و، ف).

«صاد» بر سه پایه قرار دارد صدق و صبر و صفا «واو» نیز بر سه پایه است ود ورد و وفا «فا» هم بر سه پایه قرار دارد فرد و فقر و فنا.

کسی که این معانی در او موجود باشد صوفی است و اِلَّا الْكَلْبُ الْكُوفِيُّ اَفْضَلُ مِنْ اَلْفِ صُوفِي!

۱. عَوَالِی اللّٰثَالِی نیز خواننده شده، (الذریعه، جلد ۱۶، ص ۷۱).

تصوف در گذشته و امروز (۲۳)

ولی می‌دانیم کتاب «عَوَالِی اللّٰثَالِی» از کتب معتبر نیست و نویسنده آن نیز از بعضی جهات متهم است که احادیث صحیح و ضعیف را به هم آمیخته است. به هر حال همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد تصوف شعبه‌های بسیار زیادی پیدا کرده و با از میان رفتن یکی از اقطاب و سرسلسله‌های آنها، گاه چند نفر خود را به جانشینی او معرفی می‌کنند و از یک سلسله چندین سلسله متولد می‌شود. هم‌اکنون فرقه‌های متعددی از «صوفیه» در مصر و عراق و شام و ایران و سایر ممالک اسلامی وجود دارد که با یکدیگر در تعارض و جنگ و پیکارند و باید توجه داشت که تصوف در میان اهل سنت گسترش زیادی دارد.

بلکه می‌توان گفت تقریباً تمام مشایخ معروف تصوف مانند «بایزید بسطامی‌ها»، «جُنَید بغدادی‌ها»، «شیخ عطارها» و ... همه از میان اهل سنت برخاسته‌اند و حتی جالب اینکه مشایخ فرق صوفیه موجود در شیعه نیز غالباً به مشایخ اهل سنت منتهی می‌شود!

یکی از عوامل مهم تشعب زیاد در سلسله‌های آنان این است که معیار روشنی

(۲۴) صوفی‌گری

برای شناخت «قطب سلسله» و «پیر» و «مرشد» و «دلیل راه» ارائه نمی‌دهند.

فی‌المثل یکی از معیارهای مهم آنها «مکاشفه» است و خواب و رؤیا را نوعی مکاشفه می‌دانند، بسیاری از آنها برای شناخت قطب و مرشد خویش پناه به خواب و رؤیا می‌برند و می‌گویند باید در عالم مکاشفه (خواب) رهبری ما ره ما معرفی شود! و پیدااست که نتیجه چنین معیار سنجشی چه خواهد بود!

در قرن اول هجری بر اثر عواملی که از توسعه جامعه اسلامی به وجود آمد، گرایش به «زهد» فراوان شد؛ و گروهی از زهاد معروف اسلام در این عصر ظاهر شدند ولی هیچ اثری از پدیده تصوف در این گرایش نبود. (دقت کنید!)

و به گفته مؤلف «تاریخ تصوف»:

در آثار و کلمات زهد و نُساک این عهد، به جز آنچه گفته شد (گرایش به زهد

تصوف در گذشته و امروز (۲۵)

بر اثر ظلم و فساد دستگاه اموی) چیز دیگری دیده نمی‌شود، نه از عشق و محبت که در قرون بعد مدار صحبت صوفیانه است، اثری می‌بینیم و نه از افکار وحدت وجودی، نه از فنا و بقاء سخنی هست و نه از صِخُو (بیهودگی) و سِکْر (مستی) و امثال آن از قبیل قبض و بسط و وقت و حال و وجد و جمع و تفرقه و ذوق و محو و اثبات و تجلی و محاضره و مکاشفه و لوائح و طوابع و تمکین و غیرذلک.

ابوالفرج بن الجوزی می‌گوید: اسم صوفی اندکی قبل از ۲۰۰ هجری پیدا شد (و شهرت یافت). (۱)

... جنید بغدادی می‌گوید: «تصوّف یعنی بیرون آمدن از هر خلق و خوی بد و داخل شدن در هر خلق خوب...».

۱. تاریخ تصوّف، صفحه ۲۳.

(۲۶) صوفی‌گری

آری این قوم در اول چنین بودند و بعد ابلیس آنها را فریفته، هر روز تلبیس تازه‌ای برای آنها پیش آورد و در هر قرنی این تلبیس‌ها بیشتر شد، «اصل تلبیس ابلیس این بود که صوفیه را از علم بازداشت و به آنها گفت مقصود اصلی عمل است». و چون چراغ علم نزد آنها خاموش شد، ظلمات جهل مسلط گشت و دچار اشتباهات گوناگون شدند. (۱)

بعضی صوفی را مشتق از صوف می‌دانند به خاطر پشمینه پوش بودن آنها در آغاز پیدایش و بعضی آنها را به طایفه «بنی صوفیه» نسبت داده‌اند که جماعتی از عرب بودند که در زندگی روشی زاهدانه داشتند و به همین جهت صوفیه را به آنها نسبت داده‌اند. (۲)

۱. تلبیس ابلیس، صفحه ۱۷۳.

۲. سمعانی در کتاب انساب.

تصوف در گذشته و امروز (۲۷)

بعضی نیز می‌خواهند این کلمه را مشتق از «صفا» بدانند در حالی که واضح است کلمه صوفی از صفا مشتق نمی‌شود (زیرا از نظر ادبی صوفی اجوف است و صفا ناقص واوی) و اگر از صفا گرفته می‌شد باید «صفائی» گفته شود نه «صوفی»!

و نیز بعضی میل دارند آن را منسوب به اصحاب «صُفّه» بدانند که آنها جمعی زاهد و فقیر و غریب، از مهاجران اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند که چون در مدینه خانه‌ای نداشتند روی سکوی بزرگی در کنار مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زندگی می‌کردند.

ولی این نیز یک اشتباه بزرگ است زیرا «صُفّه» از ماده «صَفّ» (و به اصطلاح مضاعف است) در حالی که صوفی از ماده صوف است و ربطی به هم ندارند.

(۲۸) صوفی‌گری

بنابراین حق این است که از همان صوف به معنی پشم گرفته شده و به خاطر پشمینه پوش بودن آنها در اوایل پیدایش است.

بعضی از «متصوفه» سعی دارند تاریخ خود را به آغاز اسلام برسانند و حتی به اصطلاح «خرقه را از علی علیه‌السلام بگیرند!» و سلمان و بوذر و مقداد را از مشایخ خویش بشمرند!

ولی همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد در تاریخ اسلام هیچ شاهی بر وجود این ادعاها نیست؛ بلکه مدارک روشنی در دست داریم که تصوّف از قرن دوم هجری از خارج مرزهای اسلام، از اقوامی مانند هندوها و یونانیان و مسیحیان به مرزهای اسلام نفوذ کرد و با معتقدات اسلامی آمیخته شد و به شکل یک فرقه التقاطی درآمد.

تاریخ تصوّف شاهد نوسان‌های زیادی است. گروهی از رجال سیاست در

تصوف در گذشته و امروز (۲۹)

گذشته و حال ترجیح داده‌اند و می‌دهند (۱) که مذهب در شکل تصوّف عرضه شود به دلایل خاصی که به خواست خدا در بحث‌های آینده به آن اشاره می‌شود و لذا گاه در اثر حمایت رجال متنفذ سیاسی و یا حتی سلاطین! تصوف در بعضی از مناطق دامنه وسیعی پیدا کرده و مردم شاهد ساختن خانقاه‌های بزرگ و رونق بازار اقطاب و مشایخ صوفیه بوده‌اند.

ناگفته نماند که عوامل اجتماعی نیز تأثیر فراوانی در این نوسان‌ها داشته و کلّ این مباحث را می‌توان در کتب تاریخ

تصوف مطالعه کرد. (۲)

۱. منظور قبل از انقلاب است.

(۳۰) صوفی‌گری

تضادهای درونی ناشی از التقاط

هر مکتب التقاطی خواه ناخواه گرفتار انواعی از تضاد می‌شود و به اصطلاح این از قبیل قضایایی است که قیاساتُها معها (دلیلش با خودش می‌باشد) زیرا طبیعت التقاط، گرفتن اصول مختلف از سرچشمه‌های ناهمگون است، فی‌المثل کسی که بخواهد کمونیسم را که براساس ماتریالیسم بنا شده با اسلام که براساس خداپرستی است بیامیزد و به اصطلاح نوعی کمونیسم اسلامی! به وجود آورد، خواه ناخواه گرفتار انواع تضادها می‌شود، چراکه ماتریالیسم نمی‌تواند با خداپرستی قرین گردد.

اگر بخواهیم تضادهائی را که تصوف با آن گرفتار شده بشمریم سخن به درازا می‌کشد و نیاز به تألیف کتاب مفصلی دارد، در اینجا تنها به چند قسمت اساسی اشاره می‌کنیم:

۱. برای شرح بیشتر درباره پیدایش تصوّف در جامعه اسلامی و منابع مهم خارجی تصوّف، به تاریخچه تصوّف که در همین کتاب آمده است، مراجعه فرمائید.

تضادهای درونی ناشی از التقاط (۳۱)

اول - از کارانداختن استدلالهای عقلی و کنار گذاشتن «پای چوبین استدلالیان» و دوری از مدرسه و درس و بحث به عنوان اینکه از قبل و قال مدرسه چیزی حاصل نمی‌شود و ...

بشوی اوراق هم اگر همدرس مائی که درس عشق در دفتر نباشد!

آنها در مخالفت با علم و استدلال و درس و بحث و دفتر و قلم، آن چنان راه افراط را پوئیده‌اند که بعضی رسماً با خواندن و نوشتن و کتاب و همه مظاهر علم، اعلان جنگ داده‌اند. که نمونه‌ای از سخنان عجیب سران بزرگ آنها را در اینجا می‌آوریم:

الف - جنید بغدادی که از مشایخ معروف تصوف است معتقد بود که خواندن و نوشتن سبب پراکندگی اندیشه صوفی است. (۱)

(۳۲) صوفی‌گری

ب - شیخ عطار در شرح حال بُشر حافی می‌نویسد او هفت صندوق از کتب حدیث داشت همه را در زیر خاک دفن نمود. ج - شبلی می‌گفت کسی را سراغ دارم که وارد صوفیه نشد مگر اینکه جمیع دارائی خود را انفاق کرد و هفتاد صندوق کتاب (آری هفتاد صندوق کتاب) که خود نوشته و حفظ کرده و به چندین روایت تصحیح نموده بود، در این رودخانه دجله که می‌بینید غرق کرد. (مقصود شبلی از این آدم خود او بود!)

۱. مدرک این سخن را به طور مشروح در بحث‌های آینده آورده‌ایم.

تضادهای درونی ناشی از التقاط (۳۳)

د - احمد بن ابی‌الخواری که از بزرگان طریقت است کتب خود را به دریا ریخت و گفت: «نَعْمَ الدَّلِيلُ كُنْتُ وَ لَكِنِ الْإِسْتِغَالُ بِالْدَّلِيلِ بَعْدَ الْوُصُولِ مَحَالٌ: تو خوب دلیل و راهنمای بودی، ولی پرداختن به دلیل و راهنما بعد از وصول به مقصد محال است!» ...

این کار و این سخن اگرچه در کتاب تاریخ تصوف به ابن‌ابی‌الخواری نسبت داده شده ولی بعضی دیگر نظیر آن را از ابوسعید

نقل کرده‌اند که او کتابهایش را به دست خود زیر خاک دفن کرد و گفت: نِعْمَ الدَّلِيلُ...

ه - و نیز از ابوسعید نقل شده که گفت: «رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ كَبِئْسَ الْمَحَابِرِ وَ خَرَقُ الدَّفَاتِرِ وَ نَشِيَانُ الْعِلْمِ: آغاز این برنامه بر گرفتن دواتها، و پاره کردن دفترها، و فراموش کردن علم است!»

ز - و نیز از «ابوسعید ابوالخیر» نقل شده که گفت: چون حالت به ما روی داد دیگر از کتب و دفاتر خود راحت نمی‌یافتم، از خدا خواستم که مرا آسایش خاطر می‌دهد! خداوند به من تفضل کرد کتابها را از خود دور ساختم! و به تلاوت قرآن (۳۴) صوفی‌گری

مشغول مشغول شدم از فاتحه‌الکتاب شروع کردم می‌خواندم تا در سوره انعام به این آیه رسیدم «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُمُ» (۱) اینجا کتاب را بنهادم هر چه کوشیدم که یک آیه دیگر پیش روم راهی نیافتم و آن را (یعنی قرآن را) هم به گوشه‌ای گذاردم!

یکبار دیگر آنچه را در بالا آوردیم مطالعه کنید سپس ببینید آیا این گونه تعلیمات ممکن است از متن اسلام برخاسته باشد؟ آیا قرآن که نور مبین و هادی به کل خیر و به تعبیر امیر مؤمنان علیه‌السلام در نهج‌البلاغه (بهار دلها و سرچشمه دانش‌ها) در آن است و بهترین جلادهنده قلب است (فِيهِ رَيِّعُ الْقَلْبِ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ مَالِ الْقَلْبِ جَلَاغِيْرُهُ) .

باید در مراحل سیر و سلوک کنار گذاشته شود؟

۱. ۹۱ / انعام .

تضادهای درونی ناشی از التفاظ (۳۵)

این در حالی است که حدیث معروف و متواتر «تَقْلِيْن» می‌گوید برای حلّ همه مشکلات به «قرآن و اهل بیت پناه برید» آیا قرآن و علم که راه شناخت خداوند است و راهنمای طریق حق، می‌تواند منفور باشد و مانع راه سیر و سلوک الی‌الله می‌دانیم در روایت معروف از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود: «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي حَدِيثًا يَنْفَعُونَ بِهَا فِي أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيْهَا عَالِمًا».

مطابق این روایت هر کس چهل حدیث نافع دینی حفظ کند (خواه از طریق کتاب باشد یا نقل یا حافظه) و به امت اسلامی برساند، روز قیامت در صف فقیهان و عالمان خواهد بود، و به همین دلیل بسیاری از علمای بزرگ برای عمل به این حدیث معروف نبوی کتابهای اربعین نوشته‌اند. اینگونه تعلیمات کجا و آن تعلیماتی که می‌گوید باید کتابهای حدیث و غیر حدیث را در رودخانه و دریا افکند و غرق نمود و یا زیر خاک دفن کرد کجا!

(۳۶) صوفی‌گری

این‌ها خود اسناد زنده‌ای است بر وارداتی بودن این تعلیمات و بیگانگی آن از تعلیمات اسلامی که شرح بیشتر آن در بحث‌های آینده خواهد آمد.

ح - جامی در «نَفَحَاتُ الْأَنْس» در شرح عین الزمان می‌نویسد: او از خلفای شیخ «فضل‌الدین» و بسیار فاضل و دانشمند بود؛ اوائل که عزیمت صحبت شیخ کرد به کتابخانه آمد، و از لطائف علوم عقلی و نقلی مجموعه‌ای انتخاب نمود که در سفر مونس او باشد.

می‌گوید: چون نزدیک خوارزم رسیدم شبی در خواب دیدم که شیخ می‌گفت: ای گیلک! پشته را ببنداز و بیا! چون بیدار شدم اندیشه کردم که پشته چیست؟ من از دنیا چیزی به همراه نیاورده‌ام و حتی اندیشه آن را نکردم، شب دوم باز همین خواب را دیدم، شب سوم از شیخ پرسیدم که شیخنا پشته چیست؟ گفت: آن مجموعه‌ای است که جمع کرده‌ای (از علم و دانش‌ها)! چون بیدار شدم آن را در جیحون غرق کردم، چون به حضرت شیخ رسیدم گفت اگر آن مجموعه را نمی‌انداختی تو را هیچ فایده‌ای نمی‌بود!

تضادهای درونی ناشی از التفاظ (۳۷)

این طرز تفکر و این گونه تعلیمات را با تعلیماتی که در اسلام درباره حفظ کتب و سپردن تعلیمات اسلامی به آیندگان آمده

است مقایسه کنیم تا تفاوت میان این دو روشن شود.

از جمله در حدیث معروفی که مرحوم شیخ حرّ عاملی در جلد ۱۸ وسائل الشیعه و مرحوم شیخ انصاری در کتاب رسائل از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند می‌خوانیم که امام به یارانش فرمود: «اِحْفَظُوا بِكُتُبِكُمْ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَخْتاجُونَ إِلَيْهَا» (۱) طبق این حدیث امام علیه‌السلام دستور مؤکد در زمینه حفظ کتابها می‌دهد.

۱. کتاب‌های خود را خوب نگهداری کنید زیرا به زودی به آنها احتیاج پیدا می‌کنید.

(۳۸) صوفی‌گری

باز در همین منبع در روایت دیگری از همان امام علیه‌السلام می‌خوانیم که به مفضل بن عمر دستور داد و فرمود: «اُكْتُبْ وَ بَثِّ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ فَإِنَّ مِتَّ فَأُورِثَ كُتُبَكَ بَنِيكَ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ حَرَجٌ لَا يَأْسُونَ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ». (۱)

این حدیث معجزآسا و نظایر آن اهمیت حفظ موازین اسلام و آثارنامه هدی علیه‌السلام را به خوبی روشن می‌سازد، و دستور می‌دهد به هر قیمتی باید آنها را حفظ کرده و به نسلهای آینده مسلمانان برسانند زیرا زمانی فرامی‌رسد که تنها پناهگاه امت اسلامی کتابهای آنها است.

۱. علوم را بنویس و آن را بین برادران (و خواهران) خود منتشر ساز زیرا پس از مرگ، (آثار) نوشته‌های تو را فرزندان به ارث می‌برند. زمانی فراخواهد رسید که مردم در مواقع گرفتاری فقط با نوشته‌های خود مانوس خواهند بود.

تضادهای درونی ناشی از التفاط (۳۹)

خلاصه و نتیجه‌گیری

به این ترتیب یکی از بارزترین خصیصه‌های عرفان التقاطی یعنی «تصوّف» مبارزه و ستیز قاطع با علم و دانش و کتاب و اندیشه است، در حالی که خصیصه عرفان اسلامی در تمام مراحل پشتیبانی از علم و دانش است.

تا آنجا که قرآن مقام خشیت را که مهمترین مراحل عرفان است منحصر به علماء و اهل دانش می‌شمرد «أَتَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۱) و مشاهده آیات عظمت حق را در پهنة حق را در پهنة آسمان و زمین مخصوص «أُولُو الْأَلْبَابِ» و اندیشمندان می‌داند. (۲)

در حدیث معروفی از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌خوانیم که: معرفت خداوند از

۱. ۲۸ / فاطر

۲. ۲۶۹ / آل عمران .

(۴۰) صوفی‌گری

طریق علم حاصل می‌شود و اطاعت و بندگی خدا نیز از همین طریق صورت می‌گیرد، حیات دلها در علم است و نور بصیرت زائیده آن است: «إِنَّ الْعِلْمَ حَيَاتُ الْقُلُوبِ مِنَ الْجَهْلِ وَ نُورُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى... وَ بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَ يَعْبُدُ وَ بِالْعِلْمِ يُعْرَفُ اللَّهُ وَ يُوَحَّدُ. با علم اطاعت خدا می‌شود و با علم معرفت پروردگار و توحید حاصل می‌گردد». (۱)

اصولاً عرفان صحیح راهی جز علم و آگاهی ندارد، و به همین دلیل یک فریضه بزرگ الهی شمرده شده که حدیث: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ» شاهد گویای آن است. (۲)

و کمال دین در علم شمرده شده: قال امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام: «إِعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ». (۱)

۱. معالم الاصول، صفحه ۸.

۲. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۱، حدیث ۵.

خلاصه و نتیجه‌گیری (۴۱)

آنها که علم را سدّ راه سلوک الی‌الله می‌شمرند، و کتاب و دفتر و قلم و دوات نزد آنها موجوداتی ممنوع و قاچاق محسوب می‌شود مصداق بارز حدیث امام صادق علیه‌السلام هستند که می‌فرماید: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالشَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا». (۲)

کسی که بدون آگاهی عمل کند مانند مسافری است که از بیراهه می‌رود، هر قدر سریعتر در مسیر خود راه برود از مقصد اصلی دورتر می‌شود و به فرموده پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: خرابی کار چنین افرادی از اصلاحشان بیشتر است (مَنْ عَمَلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ). (۱)

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۰، حدیث ۴.

۲. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۳.

(۴۲) صوفی‌گری

دوم - عرفان التقاطی، حریم احکام اسلامی را می‌شکند.

در عرفان اسلامی احکامی که از قرآن و سنت به دست آمده کاملاً محترم است، و یا به تعبیر دیگر رعایت اصول و احکام شریعت گام اول برای سیر و سلوک است، و سالکان طریقت هرگز به خود اجازه نمی‌دهند که برای وصول به حقیقت کمترین تخطی و انحرافی از احکام شریعت پیدا کنند، در حالی که در عرفان التقاطی (تصوف) این معنی نه تنها مجاز شناخته شده، بلکه احیاناً مورد توصیه نیز قرار گرفته و به عنوان یک الگو مطرح شده است.

نمونه‌های روشن این معنی را در کتاب احیاء العلوم به نقل از مشایخ تصوف

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۴، حدیث ۳.

خلاصه و نتیجه‌گیری (۴۳)

و عرفان می‌توان یافت و شاید همان سبب شده است که بعضی از دانشمندان معروف اهل سنت مانند ابوالفرج ابن الجوزی الحنبلی که به گفته مرحوم محدّث قمی ید طولانی در تفسیر و حدیث و وعظ و سایر علوم اسلامی داشته، کتابی به نام اِغْلَامُ الْأَحْيَاءِ بِأَغْلَاطِ الْأَحْيَاءِ نوشته و قسمتی از این گونه انحرافات را بر او خرده گرفته و در کتاب دیگری به نام تلبیس ابلیس قسمت‌هایی از کتاب احیاء العلوم را با ذکر اسناد و مدارک مورد انتقاد شدید قرار داده است که قسمت‌هایی از آن را به عنوان شاهدهی برای موضوع مورد بحث در اینجا می‌آوریم. (۱)

ابوحامد غزالی می‌گوید:

۱ - یکی از شیوخ در آغاز کار چون از شب خیزی کسل می‌شد بر خود

۱. تلبیس ابلیس، صفحات ۳۷۹ و ۳۹۷.

(۴۴) صوفی‌گری

الزام کرد که شب را تا به صبح روی سر بایستد! تا اینکه نفس او از روی رغبت و میل به شب‌خیزی مبادرت کند!

۲ - دیگری برای اینکه دوستی مال را از دل بیرون کند تمام اموالش را فروخته و در دریا ریخت زیرا می‌ترسید اگر به مردم بیخشد گرفتار ریا شود!

۳ - دیگری به منظور عادت کردن به حلم و بردباری کسی را استخدام کرده بود که در میان اجتماعات او را به باد فحش و دشنام بگیرد!

ابوالفرج پس از نقل این داستان‌های عجیب، می‌نویسد: تعجب من از ابوحامد غزالی بیشتر است تا از کسانی که این اعمال خلاف را

انجام می‌دادند، زیرا او پس از نقل این داستان‌ها نه تنها هیچ‌گونه مذمتی از آنها نکرده، بلکه این حکایات را برای تعلیم و تربیت دیگران بیان کرده است!

آیا جایز است کسی شب را تا به صبح روی سر بایستد تا خون به صورتش بازگردد و تولید بیماری‌های خطرناک کند؟ خلاصه و نتیجه‌گیری (۴۵)

مطابق کدام قانون می‌توان اموال را به دریا ریخت با آنکه پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از اتلاف مال نهی کرده است؟ آیا بدون جهت دشنام و فحش به مسلمان دادن جایز است؟ و آیا استخدام مسلمانی برای این عمل زشت روا است؟ او در پایان این سخن می‌گوید: ابوحامد فقه را به تصوف بسیار ارزان فروخته است؟

۴- داستان دزد گرمابه یکی دیگر از داستان‌هایی است که غزالی از یکی از شیوخ تصوف به نام «ابن کزینی» نقل می‌کند که: من زمانی وارد یکی از مناطق شدم و در آنجا حسن سابقه‌ای پیدا کردم و به خوبی و درستکاری معروف شدم. برای نجات از این حسن شهرت روزی به گرمابه‌ای رفتم و لباس گرانبهائی را دزدیده و زیر لباس‌های کهنه و مندرس خود پوشیدم، از گرمابه خارج شدم و (۴۶) صوفی‌گری

آهسته راه می‌رفتم، مردم دویدند مرا گرفته و جامه‌های کهنه را از من برکنند و آن لباس‌های پرقیمت را بیرون آوردند، پس از این واقعه در میان مردم به دزد حمام مشهور شدم و به این وسیله نفس من راحت شد!!

غزالی پس از نقل این حکایت می‌گوید این گونه خودشان را ریاضت می‌دادند تا از توجه مردم و نفس راحت شوند و ای بسا «اهل حال» این گونه کارهائی که برخلاف دستور فقه است برای اصلاح قلب مرتکب می‌شدند و بعداً این تقصیر صوری! را جبران می‌کردند، همان گونه که آن مرد در حمام کرد! ابوالفرج ابن الجوزی پس از نقل این سخنان می‌گوید: سبحان الله چه کسی غزالی را از دایره فقاہت بیرون کرد و به تألیف این کتاب وادار نمود؟!

تعجب در این است که تنها به نقل آنها قناعت نمی‌کند، بلکه از آنها مدح و تمجید کرده و صاحبانش را اهل حال می‌نامد! خلاصه و نتیجه‌گیری (۴۷)

چه حالی از این بدتر که شخص صلاح و درست‌ی خود را از در مخالفت با دستورات شرع بدانند؟! آیا هیچ راه صحیحی برای اصلاح قلب نبود که به این گونه امور پردازند؟ و آیا رواست که مسلمان نام دزد را بر خود بگذارد و خودش را سارق معرفی کند؟

آیا جایز است در اموال مردم بدون جلب رضای صاحبانش تصرف کند؟ با آنکه «احمد» و «شافعی» (پیشوای غزالی) تصریح کرده‌اند اگر کسی جامه‌ای که نگهبان بر آن است از حمام بدزدد باید دست او را قطع کرد (پایان سخنان ابوالفرج ابن الجوزی). (۱)

وجود این گونه تضادها در یک مکتب التقاطی عجیب نیست؛ از یک سو سخن

۱. تلبیس ابلیس، صفحات ۳۷۹ و ۳۹۷.

(۴۸) صوفی‌گری

از اسلام در میان است و از سوی دیگر تعلیمات وارداتی غیراسلامی ایجاب می‌کند که این سدها شکسته شود و راه به سوی هدفی که دارند بازگردد.

آیا ممکن است شکستن حریم احکام مسلم اسلامی، آن هم به این صورت زننده و غیرمنطقی، حمل بر آزادنگری و آزاداندیشی شود؟ مگر یک فرد مسلمان می‌تواند در برابر احکام خدا و در جهت مخالف آن آزاد باشد؟

سوم - عرفان التقاطی بنیان گذار «تفسیر به رأی» است.

در عرفان اسلامی همه جا سخن از محتوای وحی و تعلیمات قرآن و سنت است و یک مرد عارف مسلمان هرگز به خود اجازه نمی‌دهد افکار خود را بر قرآن و سنت تحمیل کند و آن را به آن گونه که میل و خواست او است، تفسیر کند.

او در تفسیر آیات و روایات معتبر اسلامی ضوابطی را رعایت می‌کند که با قواعد ادبی و مفاهیم لغوی و قرائن حالیه و مقالیه و متفاهم عرف در باب الفاظ و خلاصه آنچه که در فهم مقاصد از الفاظ و عبارات معتبر است سازگار باشد.

خلاصه و نتیجه‌گیری (۴۹)

ولی در عرفان وارداتی و تصوف الفاظ از این قواعد و ضوابط آزاد می‌گردد و مانند موم به هر شکلی لازم باشد درمی‌آید و تفسیر به رأی بر متون اسلامی حاکم می‌شود و الفاظ به صورت کنایات و مجازات درمی‌آید و مفاهیم ذوقی و شعری جانشین مفاهیم اصیل و واقعی می‌شود و به این ترتیب پیشداوری‌ها بر آیات و روایات تحمیل می‌گردد و متون اسلامی همان می‌گویند که آنها را می‌خواهند. تعریفی که شیخ عطار در آغاز کتاب تذکره الاولیاء درباره مشایخ صوفیه دارد می‌تواند پرده از روی مطالب زیادی بردارد، او می‌گوید: چون از قرآن و حدیث گذشته هیچ سخنی بالای سخن مشایخ طریقت نیست... که سخن ایشان نتیجه کار و حال است، نه ثمره حفظ و قال! و از عیان است نه از بیان است و از اسرار است نه از تکرار است و از علم لدنی است نه از علم کسبی است و از جوشیدن است نه از کوشیدن است و از عالم ادبانی ربی است نه از عالم علمنی ابی است. (۱)

(۵۰) صوفی‌گری

دعوی این گونه مقامات برای غیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام معصوم علیه‌السلام میدان وسیعی به دست مشایخ و سران آنها می‌دهد که به عنوان علم لدنی و آگاهی بر اسرار و نتیجه کار و حال به هر گونه تفسیری برای متون اسلامی دست یازند. مطالعه بعضی از تفاسیر قرآن که به این سبک نگاشته شده (مانند بخش‌هایی از تفسیر روح البیان فاضل برسوئی) شاهد گویای این مطلب است.

بدیهی است هرگاه الفاظ از قید و بند قواعد و دستور زبان و مفاهیم لغوی و عرفی جدا شوند، تمام اصالت و ارزش خود را از دست می‌دهند و هر گروهی آنها را بر طبق میل خود تفسیر می‌کنند و قرآن و سنت به جای این که رهبر و راهنما و الگو و اسوه باشد، توجیه‌گر، دنباله‌رو افکار این و آن خواهد شد و وضع بسیار خطرناکی به وجود می‌آید که نیاز به توضیح و شرح ندارد.

۱. تاریخ تصوف، صفحه ۱۹۴.

خلاصه و نتیجه‌گیری (۵۱)

گرفتار شدن عرفان التقاطی در این دام خطرناک نیز به خاطر همان طبیعت التقاط است که وقتی افکار وارداتی بر متون اسلامی تطبیق نکرد، لاجرم باید به کمک تفسیر به رأی آنها را با یکدیگر هماهنگ ساخت.

یکی از دلایل پیدایش فرقه‌های زیاد در تصوف این آزادی در تفسیر آیات و احادیث است که هر گروه طبق میل خود نصوص اسلامی را تفسیر و مطابق سلیقه شخصی خود توجیه می‌کند.

ممکن است بعضی از این فرقه‌ها پیروان چندانی نداشته باشند ولی با این حال همان فرقه نیز بعد از مدتی احتمالاً به چند فرقه دیگر تقسیم می‌شود، بعضی از این فرق پس از مدتی منقرض می‌شوند و در عوض فرقه‌های دیگری به وجود می‌آید.

(۵۲) صوفی‌گری

انگیزه‌های چهار گانه گرایش به «تصوف»

انگیزه‌های چهارگانه گرایش به «تصوف»

عرفان التقاطی مانند هر پدیده اجتماعی دیگر از یک علت معین سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه همه این پدیده‌ها معمولاً به علل و عوامل متعددی دارد که دست به دست هم می‌دهند و آن‌ها را به وجود می‌آورند. در تحلیل نهایی عوامل پیدایش تصوف در جوامع اسلامی، امور زیر قطعاً دخالت دارد هرچند نمی‌توان گفت منحصر به این‌ها است:

۱- گرایش‌های شدید مادی

در بسیاری از جوامع، گروهی را که نمی‌توانند با علائق مادی اشباع شوند به سوی عرفان سوق می‌دهد و هنگامی که دست به عرفان اصیل نیابند طبعاً در اثناء راه گرفتار عرفان التقاطی می‌شوند. لذا می‌بینیم هر زمان اقبال به مادیات در جوامع اسلامی اوج گرفته و پس از مدتی مردم سرخورده شده‌اند بازار تصوف گرم شده است.

انگیزه‌های چهارگانه گرایش به تصوف (۵۳)

بدون شک علایق مادی نمی‌تواند روح تشنه آدمی را سیراب کند، ولی مهم این است که باید در هر جامعه‌ای گروهی از دانشمندان آگاه به وضع زمان موجود داشته باشند و قلوب مردم را با عرفان صحیح الهی سیراب کنند تا گرفتار دام التقاط نشوند و این خود حدیث مفصلی دارد.

۲- اسلام منه‌ای روحانیت

که باب طبع رجال سیاست در بسیاری از جوامع است، همان‌ها که از قدرت روحانیت بیم دارند و در عین حال می‌خواهند با گرایش اسلامی جامعه هم صدا شوند، یکی دیگر از عوامل توجه به تصوف است، زیرا تصوف، روحانیت را همیشه کنار زده و زمام امر را به دست پیر و مرشد و ولی و قطب می‌سپارد که غالباً غیرروحانی هستند.

(۵۴) صوفی‌گری

لذا یکی از شرایطی که بسیاری از مرشدان و شیوخ تصوف به مریدان خود می‌کنند این است که از روحانیون فاصله گیرند و سعی می‌کنند آنها را به عنوان «علمای قشری»، «زاهدان ریاکار» و «واعظانی که در خلوت کار دیگر می‌کنند» از نظر مریدان خود بیندازند.

می‌دانیم اسلام منه‌ای روحانیت مزاحم هیچ کس نیست نه سیاست‌های استعماری، نه سلطه‌های جبار و رژیم‌های طاغوتی و نه هیچ دستگاه جبار دیگر.

لذا در زمان طاغوت جمعی از مهره‌های اصلی دستگاه سلطنت صوفی یا متمایل به تصوف بودند.

فراموش نمی‌کنم یکی از چهره‌های خطرناک ساواک که: در یکی از دستگیری‌های رژیم سابق با او روبرو شدم به من می‌گفت: «ایمان من از ایمان شما مسلماً ضعیف‌تر نیست، من درویشم دم از مولی می‌زنم و هرچه خواسته‌ام از او گرفته‌ام، این از یک

انگیزه‌های چهارگانه گرایش به تصوف (۵۵)

طرف و اما از طرف دیگر اگر بینم کسانی با شاه مخالفت می‌کنند یک میلیون نفر از آنها را به گلوله ببندم پروایی ندارم!» - دیدم این درویش کلمه یک میلیون را چه آسان می‌گوید؟!

۳- آزادی عمل

بسیارند کسانی که به خاطر انگیزه فطری و درونی و یا تربیت خانوادگی و شرایط محیط، می‌خواهند دارای مذهبی باشند، ولی از سوی دیگر از احکام به اصطلاح دست و پاگیر مذهب و حلال و حرام که مزاحم امیال آنهاست ناراحتند. در اینجا به سراغ مذهبی می‌روند که بیشتر آنها را به سیر در باطن سوق می‌دهد و همچون تصوف زیاد به ظواهر شرع مقید نمی‌کند.

درون و حال را می‌نگرند، نی برون و قال را و به گفته خودشان به مغز اهمیت می‌دهند نه به قشر. به همین دلیل در گذشته یک مشت خوانین ظالم و کسانی که شغل‌های نامشروعی داشتند در زمره درویشان و یا لااقل در سلک ایشان درمی‌آمدند و پای بند نبودن آنها را به قسمتی از احکام شرع، یک نوع آزادمنشی و قابلیت انعطاف و وسعت مشرب و به عکس تقید متشرعین را به احکام الهی یک نوع خشکی و خشونت می‌پنداشتند.

(۵۶) صوفی‌گری

و نیز به همین دلیل بسیاری از جلسات صوفیان کانونی بود از وجد و سماع و مطالب دیگر!

۴- تلاش‌های استعمار

عامل دیگری برای اشاعه تصوف در بسیاری از مناطق محسوب می‌شود، چرا که صوفیان به حکم درون‌گرایی، چندان کار به برون‌ندارند و به حکم «صلح کل» که مذهب صوفی است مایلند با همگان کنار بیایند و در صلح و صفا زندگی کنند و در تعلیمات آنها مسائلی همچون جهاد و برخورد قهرآمیز با دشمنان حق و عدالت و پنجه افکندن در پنجه ظالمان و ستمگران و قیام و شورش پرخروش بر ضد آنان محلی ندارد، به عکس خزیدن در گوشه خانقاه و چشم برداشتن از جهان ظاهر، کاملاً با افکار آنها سازگار است.

انگیزه‌های چهارگانه گرایش به تصوف (۵۷)

چه عاملی برای تخدیر توده‌ها از چنین تفکراتی بهتر می‌باشد؟ و لذا جای پای استعمار در تاریخ تصوف به خوبی نمایان است، مخصوصاً در عصر و زمان ما. برای اینکه مذهب - مخصوصاً اسلام - را از صورت فعال بیندازند و آن را به یک عامل تخدیر مبدل کنند اصرار بر تقویت خانقاه‌ها و رهبران این فرق داشته و دارند.

البته شرح هریک از این عوامل نیاز به بحث مستقل و مفصلی دارد و مقصود ما در اینجا تنها یک اشاره بود و عاقلان را اشارتی کافی است.

جنب و جوش اخیر صوفیان

قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی فعالیت‌های زیادی از فرق مختلف تصوف مخصوصاً در کشور ما دیده می‌شد، ساختن خانقاه‌ها، اشغال بعضی از مقامات حساس، همکاری عده‌ای از رجال با آنها، توسعه تبلیغات و دعوت علنی به تصوف حتی نصب شعارهای مخصوص بالای سر درب خانه‌ها، همچنین نشر کتاب‌ها و جزواتی به نفع آنان و بالاخره کشیدن دامنه مطلب به صفحات روزنامه‌ها و امثال آن، همه شاهد یک جنب و جوش و «نهضت صوفیانه» بود، امروز هم در گوشه و کنار این فعالیت‌ها از سر گرفته شده است.

(۵۸) صوفی‌گری

بعضی ممکن است تعجب کنند که چرا در عصر و زمان ما که عصر فعالیت و کار محسوب می‌گردد هنوز تعلیماتی همچون تعلیمات متصوفه که یادگار قرون تاریک زندگی انسانهاست و افراد را از مواجه شدن با حقایق زندگی به سوی یک سلسله تخیلات دعوت می‌کند، خریدار دارد. به عقیده ما، این مسأله ساده نیست و در واقع معلول یک سلسله عوامل روانی و اجتماعی می‌باشد که در ذیل به آن اشاره می‌شود.

جنب و جوش اخیر صوفیان (۵۹)

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوف

۱- عده‌ای تردید ندارند که این جریانات مانند بسیاری از حوادثی که در اجتماع ما می‌گذرد، عامل و انگیزه سیاسی دارد و همکاری عده‌ای از رجال طاغوتی هم که معمولاً شترشان به این وادی‌ها نخفته است را دلیل بر این موضوع می‌دانند و خلاصه این سیاست را جزیی از سیاست کلی «تقویت اقلیت مذهبی» و ایجاد تضاد و تفرقه و اختلاف که در نقاط مختلف اجرا می‌شود، می‌دانند.

بررسی تاریخ معاصر نشان می‌دهد که همیشه دشمنان شرق، سعی داشته‌اند افکار مردم شرق را به یک نوع بی‌تفاوتی در برابر حوادث سوق دهند و مطمئناً هیچ چیز بهتر از افکار صوفیانه و صوفی مسلکی و خزیدن در گوشه خانقاه و پناه بردن به یک سلسله تخیلات نظر آنها را تأمین نمی‌کرده است، لذا آنها مروج این افکار و تعلیمات بوده و هستند و مطمئناً (۶۰) صوفی‌گری

هرقدر مردم این سامان‌ها به این مسلک‌ها روی آورند بار آن‌ها سبک‌تر و مقاصد آنها عملی‌تر خواهد شد.

این یکی از عوامل گرایش و گسترش این مسلک‌ها در کشورهای شرقی است که آثار آن در کشورهای مختلف شرق به صورت‌های گوناگون به چشم می‌خورد، حتی اگر در اعماق بعضی از مذاهب ساختگی که در قرون اخیر به وجود آمد دقت کنیم خواهیم دید که در همه آنها یک نوع ریشه صوفی‌گری و افکار صوفیانه وجود دارد.

اگر راستی کسی بخواهد امروز به دستور «جنید بغدادی» عمل کند باید تمام کتب و مطبوعات را بدور بریزد، با اینکه می‌دانیم تمام کشورهای دنیای امروز می‌کوشند که عظمت خود را بانشر و توسعه علم و دانش و مبارزه با جهل بیشتر کنند.

بنابراین باید قبول کرد که این گونه سخنان یادگار دوران‌های تاریکی بوده که

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوف (۶۱)

مبارزه با علم احياناً امکان داشته و خریدارانی برای تعلیمات غلط پیدامی شده است.

۲- بعضی دیگر معتقدند که این جریان یکی از لوازم و آثار تمدن جدید است؛ زیرا بسیاری از مردم (مخصوصاً مردم مشرق زمین) روی اقتضای تربیت خانوادگی و محیط، به مسائل مذهبی علاقه مخصوصی دارند و خلاصه میل دارند مسلمان و دیندار باشند، از طرفی بهره‌برداری کامل و بدون قید و شرط از وسایلی که تمدن جدید در اختیار آنها قرار داده محتاج به یک آزادی عمل بی حساب است که بامذاق متشرعین و دستورات مذهبی که محدودیت‌هایی در هر قسمت قائل است، وفق نمی‌دهد، لذا عده‌ای که نمی‌خواهند از هیچ یک از این دو قسمت چشم پوشی کنند یعنی: به اصطلاح می‌خواهند هم دیندار باشند و هم آزاد، دست به دامن تصوف می‌زنند که بیشتر آنها به «سیر در باطن»! سوق می‌دهد و نسبت به ظواهر شرع آن قدر پافشاری که متشرعین دارند، نمی‌کند مخصوصاً بعضی از فرق آنها نسبت به ظواهر دستورات دینی کاملاً بی‌اعتنا می‌باشند، یا به قول بعضی: «درون و حال را می‌نگرند، نی برون و قال را» و به گفته بعضی دیگر: «به مغز اهمیت می‌دهند نه به قشر!» که نمونه‌های متعددی از آن با ذکر مدارک روشن در همین کتاب خواهد آمد.

(۶۲) صوفی‌گری

وجود یک عده از افراد بی بند و بار و یک مشت خوانین ظالم و کسانی که شغل‌های نامشروعی دارند در «زمره درویشان» یا لااقل «در سلک ایشان» دلیل بر این مطلب می‌دانند. (۱) البته آن آزادی نسبی که صوفی‌ها برای پیروان خود

۱. در میان صوفیان کسانی بودند که از دنیای بی‌بندوبار خویش به تصوف می‌گریختند. ابراهیم ادهم و شبلی امارت و حکومت‌ارها کردند و پناه به تصوف بردند، شقیق بلخی از مشغله تجارت و قیل و قال بازار به خانقاه صوفیه روی آورد، ابو محمد سنبلکی از راهزنی توبه کرد و درزی صوفیه درآمد، شیخ احمد ژنده پیل هم گویند که از شرابخواری و تبهکاری خویش به تصوف گریخت (ارزش میراث صوفیه ۱۶۶).

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوّف (۶۳)

قائلند برای این گونه افراد بسیار غنیمت است و نام آن را یک نوع «لطافت»! و «قابلیت انعطاف و وسعت مشرب» در مقابل خشکی و خشونت اهل می‌دانند! و همین‌هاست که جمعی از این قماش اشخاص را سرسپرده سلسله‌های گوناگون تصوف کرده است.

از همه گذشته راستش را بخواهید مجامع صوفی‌ها خالی از تفرّج و تنوع هم نیست، مخصوصاً برای افرادی که کار روزانه خشن و سنگینی دارند وسیله خوبی برای رفع خستگی‌های روحی و فکری و مایه تجدید نشاط است!

اشعار ذوقی آنها که معمولاً با آهنگها و صداهای دلنوازی خوانده می‌شود انسان را در عوالم دیگری سیر می‌دهد. چنانچه در بحث «وجد و سماع» (رقص و

(۶۴) صوفی‌گری

موسیقی) خواهد آمد این دو در میان بسیاری از فرق تصوف در قدیم بوده و حتی امروز هم وجود دارد که به اصطلاح به آنها حال می‌دهد.

بسیاری از آنها «مصرف مواد مخدر» و استفاده از آن را در مجالس خود مجاز می‌دانستند و نشئه حاصل از آن را یک نشئه روحانی! می‌پنداشتند.

بدیهی است که این گونه جلسات باب طبع عده‌ای است و آن را بر جلسات مساجد که خالی از همه اینهاست ترجیح می‌دهند.

۳- دسته‌ای هم معتقدند که جنبش تصوّف یک جنبش ملی و ادبی است!

زیرا بعضی از بزرگان شعر و ادب ما در زمره متصوفه بوده‌اند و احیاء آثار آنها بطور غیرمستقیم با احیاء تصوف ارتباط دارد و چون بعضی برای زنده کردن این گونه آثار کوشش بیشتری می‌کنند، تصوف هم مورد توجه زیادتری واقع شده است!

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوّف (۶۵)

۴- بعضی هم عقیده دارند که پناه بردن بعضی از مردم به سلسله‌های تصوف عکس‌العمل تندروی‌های دسته‌ای از منتسبین به روحانیت است؛ این دسته با اینکه به طور مسلم جزء روحانین واقعی ما نیستند و افراد مطلع و آشنا به اوضاع نیز هرگز آنها را به این

مقام نمی‌شناسند؛ امّا در عین حال از نظر افراد بی‌خبر و ساده لوح اعمال آنها مقیاس سنجش حال دیگران محسوب می‌شود؛ لذا وقتی ملاحظه می‌کنند که برخلاف دستورات عالی دینی، این دسته توجه خاصی به جار و جنجال‌های مادی پیدا کرده‌اند؛ نسبت به

علماء بدبین شده به خانقاه پناه می‌برند. ممکن است این پرسش مطرح شود که چه عواملی موجب گردیده تا عده‌ای از مسلمانان از دیگران جدا شوند، سپس همین افراد مجدداً به صورت

(۶۶) صوفی‌گری

گروهی با هم جمع آمده و مسلک تصوف را پایه‌گذاری کنند؟ برای پاسخ چنین پرسشی، در برخی از کتاب‌های تحقیقی به

علت‌های مختلفی استناد شده است که از جمله در سرگذشت‌هایی که به استحاله آرمانی بعضی از صوفیان مربوط می‌شود آمده است که صوفیان به علت تزکیه نفس، زهد شدید، توبه و بازگشت از گناه، راحت‌طلبی، گریز از مسئولیت‌های اجتماعی، فقر اقتصادی، وضع روانی، خیال‌پردازی، درون‌گرایی، خویش‌تن‌یابی و خودآگاهی، تازه‌جویی، خستگی روحی، وازدگی علمی، گریز از مذهب مختار، تجدید حیات ملی، وضع جغرافیایی منطقه‌ای، تأثیر مذاهب غیراسلامی، واکنش در برابر فرمانروایان ستمگر، مخالفت با سیاست روز و بسیاری علل دیگر به مسلک تصوف روی آورده‌اند. از طرفی، هم این عوامل متباین و مختلف و انگیزه‌های انفرادی موجب شده، تا نوعی تساهل و تا حدودی عدم تعصب در بین افراد و اعضای گروه صوفیه به وجود آید و خود سبب پیگیری و دوام مسلک تصوف در بین مسلمانان و سرزمین‌های اسلامی گردد و دنباله آن تا عصر حاضر نیز کشیده شود. عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوّف (۶۷)

در اینکه چرا این مسأله تا این حد در بین مسلمانان تأثیر داشته، لازم است، در اینجا برای آگاهی بیشتر به نمونه‌ها و جاذبه‌های دیگر مسلک تصوف نیز اشاره شود.

در تمام دوره‌هایی که مسلک تصوف رایج بود، بی‌شک، برای آن جاذبه‌های متنوعی نیز وجود داشت که عده‌ای آن را می‌پذیرفتند. که از جمله مسأله «سیماع» بود، موسیقی همراه یک سلسله سخنان عرفانی و محرّک، افراد پرشور و حساس را به خانقاه‌ها دعوت می‌کرد که در مقایسه با دعوت ساده مذاهب و پند و اندرز اخلاقی، دارای جاذبه و تحریک بیشتری بود، همچنین جادوی کلام، از طریق نظم و نثر و تبلیغات مؤثر و اشاره به کرامات بزرگان صوفیه و بیان عشق و محبت الهی، موجب تحریک احساسات گردیده عده‌ای را به خانقاه‌ها می‌کشید.

(۶۸) صوفی‌گری

همچنین گریز از مسئولیت‌های اجتماعی و گرفتاری‌های زیستی مضاعف نیز یکی از عوامل بود تا کسانی را که زمینه داشتند منزوی کرده و آنان را به گوشه آرام خانقاه بکشاند و اصولاً خانقاه پناهگاه مناسبی برای این نوع افراد بود. (۱) عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوّف (۶۹)

این بود علل عمده‌ای که برای این جریان ذکر می‌کنند.

ممکن است که همه این جهان در این جریان بی‌تأثیر نباشد، اما گمان می‌رود عامل اساسی و اصلی از موضوع اول (۲) و دوم خارج نباشد، قرائنی هم که گفته شد آن را به خوبی تأیید می‌کند. ناگفته نماند قوی‌ترین عامل این جنب و جوش صوفیان در ایران، جنبه سیاسی دارد و جزء نقشه‌های استعماری است، بدین

۱. دکتر محسن کیانی، تاریخ خانقاه در ایران صفحه ۲۰ و ۲۱.

۲. تحفه‌الاخیار، مقدمه ۱۰۸.

(۷۰) صوفی‌گری

جهت ترویج صوفی‌گری در جان سیاست رژیم طاغوتی پهلوی قرار داشت و از سال‌ها دیده می‌شد که شرق شناسان از شرق و غرب و وزارت فرهنگ از ایران دست به دست هم داده بر اوج آن می‌افزودند. مثلاً «تذکره الاولیاء» شیخ عطار را از ثلث ماترک به اصطلاح مرحوم «گیپ» در اروپا چاپ کرده به ایران می‌فرستادند! «اسرار التوحید» ابوسعید خاورشناسی روسی «والنتین ژوکوفسکی» در پترزبورگ (لنین‌گراد) پس از تحقیق چاپ می‌کنند به ایران می‌فرستند! وزارت فرهنگ ایران (در عصر طاغوت) صوفی‌گری را جزء واحدهای درسی در دانشگاهها قرار می‌دهد و سالانه بودجه هنگفتی در راه چاپ و نشر کتاب صوفیان خرج می‌کرد.

عوامل روانی و اجتماعی توجه به تصوّف (۷۱)

شاهکار صوفیان!

صوفی‌ها هم برای خود شاهکارهایی دارند و مانند همه اقلیت‌ها بیشتر از راه همین فوت و فن‌ها موجودیت خود را در مقابل مخالفین خود حفظ می‌کنند.

در اینجا نمی‌خواهیم همه آنها را شرح دهیم، زیرا بعضی از آنها باید در ضمن بحث‌های مناسب خود بعداً عنوان شود، چنانچه در بحث «عقل و عشق» نمونه آن را خواهید دید، ولی آنچه را در اینجا تذکر آن لازم به نظر می‌رسد این نکته است که رؤسای صوفیه با تمام قوا می‌کوشند که خود و هواخواهان خود را یک طبقه عالی و ممتاز اجتماع معرفی کنند و خود را اهل یقین، اهل دل، اهل معنی، اهل الله و دیگران را اهل ظاهر، اهل صورت و قشر بی مسلک قلمداد کنند.

ولی با همه این دعاوی، چون افراد باسواد و دانشمند در میان آنها کمیاب

(۷۲) صوفی‌گری

است (۱) (البته دانشمندانی در میان آنها بوده‌اند که در بنیه علمی مسلک آنها کوشش فراوان کرده‌اند اما غلبه با کم سوادها یا بی سوادها است) لذا با تشبث به همان دعاوی سعی می‌کنند افراد پیروان خود را از علماء و روحانیون بزرگ دور

۱. در میان صوفیه کسانی از مشایخ بودند که حتی سواد خواندن و نوشتن نداشتند و این را هم عیب نمی‌شمردند، ابوعلی سیاه از مشایخ قدیم، امی بود، نه چیزی می‌توانست بنویسد و نه چیزی می‌توانست بخواند. (تذکره الاولیاء جلد ۱، صفحه ۵). صلاح الدین زرکوب از مشایخ «مولویه» امی بود و حتی به موجب روایات به لفظ درست هم سخن نمی‌گفت، شیخ داود کبیر از مشایخ شاذلیه خواندن و نوشتن نمی‌دانست. (طبقات شعرانی، جلد ۱، صفحه ۱۸۸). نزد بعضی از صوفیه اشتغال به علم، حجاب راه بود و در احوال عده‌ای از مشایخ هست که دفاتر و امالی حدیث فروخته‌اند و به خاک کرده‌اند! (ارزش میراث صوفیه ۱۶۷).

شاهکار صوفیان (۷۳)

نگاه دارند، زیرا ممکن است آنها با منطق نیرومند علمی زحمات فراوان آنان را در جلب اتباع خود در هم بریزند، لذا از نخستین موعظه‌های پیر می‌فروش یکی همین است که از این «معاشران ناجنس» احتراز کنند.

حربه‌های مهمی که صوفی‌ها همیشه برای بدبین ساختن توده مردم نسبت به علماء دین که یگانه سدّ راه پیشرفت آنها محسوب می‌شوند به کار می‌برند، این است که آنها را اهل دنیا و آلوده به ریا و خودنمایی و دورویی معرفی کنند و به این گونه اشعار متمثل شوند:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود این تقوی ام بس است که چون واعظان شهر ناز و کرشمه بر سر منبر نمی‌کنم! (۱)

(۷۴) صوفی‌گری

۱. صفی‌علیشاه (۱۳۱۶ هـ). روحانیون معاصر زمان خود را ریاکار و دروغگو شمرد و درباره آنان چنین سروده است:

زین صدا گوش بر کن کابتر است بانگ غول است وعظ اهل منبر است

نیست صدقی غیر تزویر و ریا زیر این عمامه‌های لابلای

اعلمیت را بهانه دان یقین نیست اعلم در ردا و پوستین

پس مخور ای جان فریب جامه را و اجتماع و شهرت و عمامه را

کرده هر جا باز شیطان لعین گرم دکانی به اسم شرع و دین

(حقیقه‌العرفان، جلد ۳، صفحه ۱۷۷ - ۱۶۱)

شاهکار صوفیان (۷۵)

ضمناً برای تحقیر سرمایه علمی علما که خطرناک‌ترین اسلحه برای کوبیدن منطق‌های غیرعلمی صوفی‌ها به شمار می‌رود، از آن به عنوان «علم رسمی» و «علم ظاهر» و «علوم قیل و قالی» و «الفاظ و اصطلاحات!» و مانند این‌ها یاد می‌کنند و علماء بزرگ دینی را قشری و ظاهری و گاهی پا را بالاتر گذارده «راهزن راه حق!» می‌خوانند و نیز می‌گویند: اگر ما را «اهل بدعت» و یا در بعضی از موارد «مُلحد» معرفی کرده‌اند به واسطه همین بوده که به عمق مطالب باریک ما نرسیده‌اند یا به اصطلاح اهل دل آشنا نبوده‌اند.

تا نگردي آشنا زين پرده بویی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام و سروش

جوانی را به خاطر دارم که در شیراز در سلک آنها درآمده بود و با اینکه قبلاً حشر و نشر زیادی با اهل علم و روحانین داشت به طور کلی معاشرت خود را قطع کرد و مانند کسی که از مریضی که مبتلا به بیماری مسری است فرار کند از

(۷۶) صوفی‌گری

آنها می‌گریخت، بعداً معلوم شد از جمله دستورات اولیه‌ای که به او داده شده اجتناب کامل و کناره‌گیری از علماء بوده است که آن را تقریباً یک سم مهلک برای او قلمداد کرده‌اند، البته این گونه تبلیغات سوء کار خود را در افراد بی اطلاع نموده و یک حس بدبینی و تنفر شدید در آنها ایجاد می‌کند، به طوری که بعضاً حاضر نیستند کوچکترین توضیحی درباره وضع مسلک خود بشنوند و یا یک صفحه از کتاب‌های مربوط به این قسمت را بخوانند و این مطالب را سد راه وصول حق بدانند.

همین شاهکار عجیب است که افراد این جمعیت را که معمولاً از سرمایه‌های علمی بی بهره‌اند در مقابل سیل تبلیغات علمی مخالفین بیمه می‌کند! و انصافاً باید تصدیق کرد که از نظر سیاست داخلی، برای حفظ یک جمعیت غیرعلمی در مقابل حملات اهل علم، راهی بهتر از این نیست که نغمه «الْعَلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ» را ساز کرده و علم را بزرگ‌ترین مانع راه حق قلمداد کنند و افراد را نسبت به علماء و دانشمندان بدبین سازند به طوری که آنها را دشمن خود بدانند.

شاهکار صوفیان (۷۷)

شاید حدیث معروف: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ يَفْرَوْنَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَفِرُّ الْغَنَمُ مِنَ الذُّئْبِ» (زمانی بیاید که مردم از دانشمندان فرار کنند همانطور که گوسفند از گرگ فرار می‌کند!) اشاره به همین گونه موارد باشد.

ولی البته به کار زدن این شاهکار هم آن قدر ارزان برای آنها تمام نمی‌شود زیرا همه کس حاضر نیستند زیر این بار بروند و بحث و گفتگوهای منطقی را که یگانه وسیله حل این گونه مطالب و تشخیص خوب و بد عقاید است کنار بگذارند، چه اینکه هیچ کس از علم زیان نمی‌بیند و اگر در جهان چراغی برای پیدا کردن راه پرییچ و خم سعادت باشد همان چراغ علم است، قرآن جمعیت‌های متعددی را به ما نشان می‌دهد که در مقابل بیان نافذ و منطق علمی نیرومند پیغمبران بزرگ نیز همین روش را معمول می‌داشتند و می‌گفتند: «لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ»؛ گوش به این قرآن فرانهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید،

(۷۸) صوفی‌گری

شاید پیروز شوید! (۱) ولی مؤثر نشد و قرآن به آنها این پیغام نورانی را رسانید: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ...» پس بندگان مرا بشارت ده! همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندانند. (۲)

امروز روز خانقاه سازی و دسته بندی نیست

اسلام با دو چیز شدیداً مبارزه کرده است: دسته بندی در داخل اسلام و دکان درست کردن در مقابل مسجد، برای درک نظر اسلام

در این قسمت توجه شما را به داستان «مسجد ضرار» جلب می‌کنم.

۱. ۲۶ / فصلت.

۲. ۱۷ و ۱۸ / زمر.

امروز روزه خانقاه‌سازی و دسته‌بندی نیست (۷۹)

شاید داستان «مسجد ضرار» را شنیده باشید، به طوری که تاریخ نویسان اسلامی نوشته‌اند و مفسران هم در تفسیر آیه ۱۰۸ از سوره توبه متذکر شده‌اند قبل از ظهور اسلام، یکی از راهب‌های مسیحی به نام «ابوعامر» در مدینه بود که بشاراتی را که در کتب دینی گذشته درباره ظهور پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله دیده بود با شور و علاقه خاصی در میان مردم مدینه منتشر می‌ساخت و از این راه یک حال شوق و انتظار مخصوصی در دل‌ها ایجاد کرده بود. پس از ظهور اسلام مردم مدینه که از جهاتی تشنه ظهور پیغمبر اسلام بودند در سلک پیروان آن حضرت درآمده و طبعا اطراف «ابوعامرها» خلوت و بازارشان کساد شد. همین موضوع آتش حسد و کینه را در دل‌های آنها روشن کرد و سبب شد که به وسائل گوناگونی در مقابل پیشرفت اسلام کارشکنی کنند.

پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از فعالیت‌های تخریبی «ابوعامر» باخبر شد و به تعقیب او پرداخت و او را «فاسق» لقب داد، او که دیگر نمی‌توانست در مدینه بماند، به شام

(۸۰) صوفی‌گری

گریخت و به قیصر روم پناهنده شد، ولی دست از فعالیت برداشت و از آنجا که به وسیله نامه با منافقان تماس‌های محرمانه داشت و امیدوار بود بتواند زمینه‌هایی به وسیله آنها در مدینه فراهم کرده و با استمداد از قیصر روم ضربت‌های شکننده‌ای بر مسلمانان وارد سازد، این از یک سو.

از سوی دیگر یک روز جمعی از افراد به ظاهر مسلمان خدمت پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند و با قیافه‌های حق به جانبی پرده از روی خدمتی که نسبت به عالم اسلام و شخص آن حضرت کرده بودند برداشتند، عرض کردند: «ای رسول خدا! ما چون ملاحظه کردیم که ضعفاء و پیرمردان و پیرزنان و بیماران از نقاط دور دست مدینه توانایی حضور در مسجد شریف شما را مخصوصا در شب‌های بارانی، ندارند؛ لذا برای کمک به این جمعیت و رفع نگرانی مسلمانان مسجدی در گوشه‌ای از مدینه ساخته‌ایم، هم اکنون مسجد تمام شده و در انتظار شماست که با قدم خود و نماز خواندن در آن، آن را افتتاح فرمائید».

امروز روزه خانقاه‌سازی و دسته‌بندی نیست (۸۱)

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن موقع عازم جنگ تبوک بود، فرمود: «می‌روم و بازمی‌گردم و درباره کار شما تصمیم می‌گیرم». پس از بازگشت حضرت، با همان قیافه‌ها به حضورش شتافتند و درخواست ظاهر فریب خود را تکرار کردند. ناگهان در این هنگام آیات چندی بر پیامبر نازل گردید و با شدیدترین لحنی خداوند پیغمبر خود را از حضور و نماز در آن مسجد بازداشت و آن را یک کانون «تفرقه و کفر» و «ساختمانی بر لب پرتگاه دوزخ» خواند و فرمود: «لَا تَقُمْ فِيهِ آيِدَا لَمْ سِجْدِ أَسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ: هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا نباشد، شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی! (۱)

۱. ۱۰۸ / توبه.

(۸۲) صوفی‌گری

اما حقیقت امر چه بود؟... «ابوعامر» عمال خود را دستور داده «پایگاهی» برای او بسازند تا به مدینه مراجعت کرده و با وعده‌ای که در شام به او داده شده بود نقشه‌های شوم خود را عملی سازد.

البته چون در محیط مدینه در آن روز ساختن چنین بنائی آن هم به نام «ابوعامر» امکان نداشت، لذا تحت نام مقدس «مسجد» آنها

برای دلسوزی یک طبقه ضعیف و ناتوان، که بهتر از این عنوانی تصور نمی‌شد، مقدمات مطلب را چیدند؛ اما پیک وحی خدا قبل از اجراء مقاصد شوم آنها، پیغمبر را متوجه نقشه‌های آنها نمود و نقشه‌ها نقش بر آب شد.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد آن مسجد را ویران ساخته با زمین یکسان کنند؛ حتی جایگاه آن را مزبله مردم مدینه قرار دادند، تا مسلمین از این جریانات عبرت

امروز روزه خانقاه‌سازی و دسته‌بندی نیست (۸۳)

گیرند و بدانند هر بنائی به منظور ایجاد نفاق و شکاف در میان مسلمانان برپا شود (یا نتیجه‌اش این باشد) باید از میان برد، حتی اگر به نام مقدس مسجد بوده باشد!

زیرا روح دستورات اسلامی از چنان مرکزی بیزار است و اجازه نمی‌دهد به هیچ قیمتی رشته اتحاد مسلمانان از هم گسسته شود.

داستان این مسجد، که بعداً به نام «مسجد ضیاء» معروف شد از حوادث عبرت‌انگیز تاریخ اسلام است که تأثیر عمیقی در روحیه مسلمانان از خود به یادگار گذارده است.

خواننده محترم! با این وضع آیا ممکن است اسلام اجازه دهد در برابر مسجد، «خانقاه» ساخته شود و مردم را به نمام عبادت و ذکر خدا و... که مرکز منحصر آن مسجد است به آنجا بکشانند؟

خودمانیم اگر زیر این کاسه نیم کاسه‌ای نیست چرا دسته‌ای حساب خودشان را از ما جدا کرده‌اند، مرکز جدا، اذکار مخصوص و شعارهای خاصی برای خود ساخته و حتی آداب مجلس و مصافحه را تغییر داده‌اند؟!

(۸۴) صوفی‌گری

خانقاه‌سازی و مرشد تراشی در کجای اسلام وجود دارد؟ اگر راستی مطلب صحیحی دارند که متکی به قرآن و اصول دستورات پیشوایان اسلام است، چرا در مجامع عمومی مسلمانان برای همه بیان نمی‌کنند تا همه از آنها بپذیرند.

این کناره‌گیری و حرف‌های درگوشی برای چیست؟! همه می‌دانیم که قرآن و کلماتی که از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است هیچ مطلبی را فروگذار نکرده است، دستور عبادت، تهذیب نفس، رابطه با خدا، کسب صفای روح و دل، ذکر و فکر و خلاصه آنچه خواهیم در آنهاست، هر کس مرد عمل است بسم‌الله این دیگر سروصدا و دسته‌بندی و تحزب و گوشه‌گیری و دعوت به سوی خود و درگوشی و اسرار مگو ندارد!

شما را به خدا قدری به خود آئید و در این موقعیت حساس و خطرناک دست از این تفرقه‌جوئی‌ها بردارید و مثل سایرین به صفوف مسلمانان بپیوندید و به مساجد برگردید تا در برابر دشمنان صف واحدی تشکیل دهیم!

امروز روزه خانقاه‌سازی و دسته‌بندی نیست (۸۵)

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ. (۱)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (۲)

علل هفتگانه مخالفت عالمان با صوفیان

مطالبی که مورد مخالفت علمای دین با صوفیان واقع شده فراوان بوده و در کتاب‌هایی که بر ضد صوفیان نوشته شده، به تمام آن مسائل اشاره گردیده و از آنها انتقاد شده است و برخی از آنها فهرستوار عبارتند از:

۱- مسأله جدایی و تفرق مردم به خاطر رفتن به خانقاه. صوفیه در برابر مسجد و مدرسه که پناهگاه متشرعه و فقها بوده است، آنها نیز برای خویش

۲. ۳۷ / ق.

(۸۶) صوفی‌گری

زاویه و خانقاه ساخته‌اند و رفته رفته آدابی و تربیتی از آن خود به وجود آورده‌اند که منتهی به پیدایش سلاسل صوفیه شده است و بدین گونه عامه مسلمانان، خاصه مستعدان و صاحب‌دلان را در راه بین مدرسه و خانقاه سرگردان داشته‌اند. (۱)

۲- صوفیان با گفته‌ها و نوشته‌های خویش، حد و مرز کلمات و مفاهیم و معانی دینی را می‌شکستند و غیرمستقیم از ارزش کلمات مقدس شرعی می‌کاستند نام و صفات خداوند و دیگر واژه‌های توقیفی دینی را از وضع اولیه خود بیرون برده و بجای آن یک دسته الفاظ رمزی و مجازی مانند: ساقی، شاهد، عشق، می، زنا و جز آن قرار می‌دادند و مفاهیم برخی جملات دینی را هم دگرگون می‌کردند؛ مثلاً در شریعت گفته شده گناه مکنید. ابن عربی می‌گفت: ترک گناه، ۱. ارزش میراث صوفیه، ۳۵.

علل هفتگانه مخالفت عالمان با صوفیان

گناه است! (۱) بنا به دستور شرع، شیطان لعنت شده است؛ ولی احمد غزالی (۵۲۶ه) می‌گفت: هر که تعلیم توحید از ابلیس نگرفت زندیق است. (۲)

۳- در اشعار و غزلیات خود به منهیات و منکرات شرعی، اظهار علاقه شده و غیرمستقیم افراد ساده و عامی به لابلایگری و فسق و گمراهی تحریک و خوانده می‌شدند، آنها می‌گویند:

آن تلخ و ش که صوفی امّ الحَبائش خواند اَشهی لَنَا وَ اَخلی مِن قُبَلَه الْعَدَارَا
مرا سجده گه بیت «بیتُ الْعَب» بس که از بیت امّ الْقُرَى می‌گریزم! (۳)

۴- استدلال‌ات علمی که درباره شناخت خداوند، ابزار کار علما

۱. حسنات العارفين، ۳۷.

۲. حسنات العارفين، ۳۲.

۳. یعنی مشروبی که ریشه همه پلیدی‌هاست، برای ما از بهترین لذت‌ها لذیذتر و شیرین‌تر است.

(۸۸) صوفی‌گری

و مدافعان شریعت است ولی از نظر صوفیان، مانع و حجاب بین بنده و خالق شمرده می‌شدند. (۱)

۵- دریافتهای شخص صوفیان به جای مسائل وحی قرار می‌گرفت مثلاً به جای آنکه گفته شود: پیامبر چنین فرمود، گفته می‌شد دلم از خدایم چنین گوید (حدثنی قلبی عن ربی) و گاهی هم برخی از بدعت‌ها و نوآوری‌های اولیاء و مشایخ در حد و مرتبه سنت والای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار می‌گرفت. (۲) اَلْبِدْعَةُ الْحَسَنَةُ الصَّادِرَةُ عَنِ كَمَلِ الْاَوْلِيَاءِ كَالسَّنَةِ السَّيِّئَةِ الْوَارِدَةِ عَنِ الْاَنْبِيَاءِ. (۳)

۱. شرح احوال باباطاهر، صفحه ۱۳.

۲. مناقب العارفين جلد ۲، صفحه ۵۷۸.

۳. الحکمه الترمذی و نظریته فی الولایه جلد ۱، صفحه ۳۶۶.

علل هفتگانه مخالفت عالمان با صوفیان (۸۹)

۶- پرستش عاشقانه خداوند، به حالت سماع و استفاده از آلات موسیقی عمل ناروا و خلاف شرع شمرده می‌شد، اما این کار بین صوفیان معمول بود و انجام می‌گردید.

۷- مسأله وحدت وجود نیز آن‌چنان که صوفیه می‌گویند، شدیداً مورد اعتراض فقها قرار دارد. (۱)

در برابر این همه اعتراضات و انتقادات فقیهان، صوفیان، ضمن تأویل مطالب خود، علمای مذهبی را قشری و اهل ظاهر و بی‌خبر از حالات معنوی و مغرض و جاه‌طلب می‌خواندند و آنان را به داشتن چنین صفاتی نکوهش می‌کردند. (۲) (۳)

۱. ر.ک. مقدمه فصوص الحکم صفحه ۲۵.

(۹۰) صوفی‌گری

رئوس پنجگانه مطالب صوفیه

از آنجا که پنج موضوع زیر از موضوعاتی است که تقریباً مربوط به عموم فرقه‌های آنهاست لازم است مورد بحث‌های جداگانه قرار گیرد:

۱- عقل و عشق ۲- کشف و شهود و رؤیا ۳- ریاضت

۴- تأویل و تفسیر به رأی ۵- قطب - شیخ - مرشد

و قبل از شروع به این بحث‌ها تاریخچه اجمالی و مختصری برای تصوف ذکر شده است تا خواننده با بصیرت بیشتری وارد مطلب شود: ضمناً در اینجا به قسمتی از مدارک سخنانی که در این کتاب از «صوفیه» (به واسطه یا بلاواسطه) نقل شده و به آنها استشهاد نموده‌ایم اشاره می‌شود:

۱. کیمیای سعادت، صفحه ۲۹ - ۳۰.

۲. تاریخ خانقاه در ایران صفحه ۵۱۷ و صفحه ۵۱۹.

رئوس پنجگانه مطالب صوفیه (۹۱)

۱ احیاء العلوم ابو حامد محمد بن محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ هـ)

۲ تذکره الاولیاء شیخ عطار (۶۲۷ هـ)

۳ فتوحات مکیه محی الدین عربی (۶۳۸ هـ)

۴ فصوص الحکم محی الدین عربی (۶۳۸ هـ)

۵ مثنوی جلال الدین مولوی (متوفی ۶۷۲ هـ)

۶ نفحات الانس شیخ جامی (۸۹۸ هـ)

۷ گلشن راز شیخ محمود شبستری (۷۲۰ هـ)

۸ شرح فصوص الحکم قیصری (۷۵۱ هـ)

۹ ریاض السیاحه حاج زین العابدین شیروانی

۱۰ استوارنامه کیوان قزوینی

۱۱ اسرار التوحید شیخ ابوسعید (۴۴۰ هـ)

۱۲ تصوف دکتر قاسم غنی

۱۳ طباشیر الحکمه میرزا ابوالقاسم ذهبی

۱۴ التحفه العباسیه شیخ محمد علی سبزواری

(۹۲) صوفی‌گری

تاریخچه تصوف

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۱)

پیش از این اشاره‌ای به چگونگی پیدایش تصوف و نفوذ آن در جهان اسلام داشتیم ولی لازم است این مسأله به طور گسترده‌تری مورد توجه قرار گیرد:

به طوری که مورّخین نقل کرده‌اند پیش از ظهور اسلام، بلکه قبل از میلاد حضرت مسیح علیه‌السلام جمعی بودند که خود را به عنوان «عشاق جمال الله و «الواصل إلى الله» معرفی می‌کردند، ولی از آغاز پیدایش آنها اطلاع کاملی در دست نیست، چنانکه اساساً معلوم نیست که این مسلک از کدام یک از نقاط جهان سرچشمه گرفته است بعضی معتقدند که از هندوستان و بعضی دیگر مبدأ نشو آن را شام و مصر می‌دانند، مادر اینکه این جمعیت قبل از میلاد در جهان بوده‌اند شاید هیچ گفتگویی بین مورّخین نباشد.

۱. ۱۱۱ / یوسف.

تاریخچه تصوف (۹۳)

ورود تصوف در اسلام

در قرن دوم هجری، یعنی آن زمانی که همت خلفاء بنی عباس بر نشر علوم دیگران و ترجمه آنها به زبان عربی، قرار گرفت و از این رو افکار عمومی به جنب و جوش افتاد و طبعاً بازار مذاهب گوناگون رونق گرفت، یکی از مسلک‌هایی که در میان مسلمین جایگاهی برای خود باز کرد، همین مسلک «تصوف» بود و تدریجاً بر اثر اموری که ذکر آن در صفحات آینده خواهد آمد پیروانی پیدا کرد و مخصوصاً در میان اهل تسنن پیروان زیادتری برای آن پیدا شد و بالاخره بساط خود را در میان «امامیه» هم گسترده و جمعی را به خود مشغول ساخت.

به شهادت پاره‌ای از اخبار، اولین کسی که بدر این مسلک را در سرزمین

(۹۴) صوفی‌گری

اسلام پاشید، ابوهاشم کوفی بود. در کتاب «حَدِيثُهُ الشَّيْخَةُ» از امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل شده که فرمود: إِنَّهُ كَانَ فَاسِدُ الْعَقِيدَةِ جِدًّا وَهُوَ الَّذِي ابْتَدَعَ مَذْهَبًا يُقَالُ لَهُ «التَّصَوُّفُ» وَجَعَلَهُ مَقْرَأَ لِعَقِيدَتِهِ الْخَبِيثَةِ يَعْنِي: او مردی بود فاسدالعقیده و همان کسی است که مذهبی به نام تصوف اختراع کرده و آن را قرارگاه عقیده ناپاک خود قرار داده است.

دیدگاه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره صوفیه

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از پدید آمدن این گروه خبر داد و فرموده است: «لَا تَقُومُ السَّاعِيَةُ عَلَى أُمَّتِي حَتَّى يَقُومَ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي إِسْمُهُمُ الصُّوفِيَّةُ لَيْسُوا مِنِّي وَانَّهُمْ يَحْلِفُونَ لِلذِّكْرِ وَيَرْفَعُونَ أَصْوَاتَهُمْ بِالذِّكْرِ يَطْنُونَ أَنَّهُمْ عَلَى طَرِيقَتِي بَلْ هُمْ أَضَلُّ مِنَ الْكُفَّارِ هُمْ

دیدگاه رسول اکرم درباره صوفیه (۹۵)

أَهْلُ النَّارِ لَهُمْ شَهِيقُ الْحِمَارِ» (۱) «روز قیامت برپا نشود تا آنکه قومی از امت من به نام "صوفیه" برخیزند آنها بهره‌ای از دین من ندارند، آنها برای ذکر دور هم حلقه می‌زنند و صداهای خود را بلند می‌نمایند و گمان می‌کنند بر طریقت و راه من هستند، نه بلکه آنان از کافران نیز گمراه‌ترند و آنان را صدایی مانند صدای حیوان است!»

از این روایت معلوم می‌شود که صوفی‌گری در عصر پیامبر نبوده و آن حضرت به عنوان خبر از غیب پیشگویی کرده است که قبل از برپایی قیامت

۱. الانبی عشریه، صفحه ۳۴ - سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۵۸.

(۹۶) صوفی‌گری

چنین فرقه‌ای در میان امت پیامبر پیدا شوند؛ دیگر اینکه در این خبر تصریح شده است که آنان بر طریقت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیستند.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایتی از لعن ملائکه بر این گروه خبر داده است آنجا که در اثنای سفارش‌های خود به ابوذر فرمودند:

«يَا أَبَا ذَرٍّ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَلْبَسُونَ الصُّوفَ فِي صَيْفِهِمْ وَ شَتَائِهِمْ يَرُونَ الْفَضْلَ لَهُمْ بِذَلِكَ عَلَى غَيْرِهِمْ أَوْلِيكَ يَلْعَنُهُمْ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (۱) ای ابوذر! در آخر الزمان قومی پدید می‌آید که در تابستان و زمستان لباس پشمینه می‌پوشند و این عمل را برای خود فضیلت و نشانه زهد و پارسائی می‌دانند؛ آنان را فرشتگان آسمان و زمین لعن می‌کنند!

۱. وسائل الشیعه جلد ۱، صفحه ۲۸۱ - شرح نهج البلاغه خوئی جلد ۱۳، صفحه ۳۷۶ - حدیقه الشیعه، صفحه ۵۶۴ - ۵۶۳.

دیدگاه رسول اکرم درباره صوفیه (۹۷)

دیدگاه امام صادق علیه‌السلام درباره صوفیه

از جمله دلایلی که پیدایش این مسلک را در قرن دوم هجری تأیید می‌کند روایتی است که در همان کتاب از امام صادق علیه‌السلام نقل شده: که یکی از یاران آن حضرت به خدمتش عرضه داشت در این ایام دسته‌ای پیدا شده‌اند به نام صوفیه، درباره آنها چه می‌فرمائید؟ فرمود: ایشان دشمنان ما هستند کسانی که به آنها تمایل پیدا کنند از ایشان خواهند بود و با آنها محشور می‌شوند؛ و به همین زودی‌ها دسته‌ای از اظهار محبت کنندگان به ما، تمایل و شباهت به آنها پیدا می‌کنند و خود را به القاب آنها ملقب می‌نمایند و سخنان آنها را تأویل می‌نمایند؛ کسانی که مایل به آنها شوند از ما نیستند و ما از ایشان بیزاریم و آنهایی که سخنان ایشان را رد و انکار نمایند مانند کسانی هستند که در خدمت پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با کفار نبرد کنند. از این روایت چند مطلب استفاده می‌شود:

(۹۸) صوفی‌گری

۱ - تا زمان امام صادق علیه‌السلام در میان مسلمانان صوفی و درویش نبوده و از آن به بعد پیدا شده است، پس اگر کسی اصحاب پیغمبر و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را صوفی نام بگذارد، دلیل بر بی‌اطلاعی اوست.

۲ - این خبر کرامتی است از امام صادق علیه‌السلام که از ساده لوحان زمان ما خبر می‌دهد در آنجا می‌فرماید: ادعای محبت ما می‌کنند و به دشمنان ما مایل هستند، مراد صوفیان به ظاهر شیعه می‌باشند که دم از محبت اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌زنند. مؤید دیگر برای این سخن این است که آن احادیثی که در مذمت صوفیه و انتقاد از روش آنان وارد شده، نوعاً از حضرت امام صادق علیه‌السلام به بعد است.

دیدگاه امام صادق درباره صوفیه (۹۹)

دیدگاه امام رضا علیه‌السلام درباره صوفیه

به سند صحیح از بنظری و اسماعیل بن بزیر از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده‌اند که فرمود: مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصِّيُوفِيَّةَ وَ لَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ (۱) هر کس در نزد او از صوفیه ذکری بشود و

به زبان و دل انکار ایشان ننماید؛ چنین کسی از ما نیست و هر کس «صوفیه را انکار کند مانند آن کسی است که در راه خدا و در حضور رسول خدا جهاد کرده باشد».

از این روایت به وضوح معلوم می‌شود کسی که از صوفیه طرفداری می‌کند، شیعه راستین نیست.

۱. الْأَثْنَى عَشْرِيَّةً، صفحه ۳۲ - حذیقۀ، صفحه ۵۶۳.

(۱۰۰) صوفی‌گری

دیدگاه امام هادی علیه‌السلام درباره صوفیه

در بعضی از آن اخبار مخصوصاً تصریح شده که اگر دوستان ائمه علیه‌السلام به آنها تمایل پیدا کنند ایشان از آنها بیزار خواهند بود، حتی در یکی از آنها دارد که پس از آنکه امام هادی علیه‌السلام مذمت فراوانی از جمعیت صوفیه کرد، یکی از یاران آن حضرت عرضه داشت: اگر چه آن صوفی معترف به حق شما باشد؟ حضرت مانند اشخاص خصمانه که به او نگاه کرد و فرمودند: این سخن را بگذار! کسی که به حقوق ما معترف باشد راهی را که سبب آزرده شدن ما می‌شود نمی‌پیماید! تا آنجا که می‌فرماید: «وَالصَّوْفِيَّةُ كُلُّهُمْ مِنْ مُخَالِفِينَا وَطَرِيقَتُهُمْ مُغَايِرَةٌ لِطَرِيقَتِنَا» یعنی صوفیان همگی از مخالفین ما هستند و راه آنها از راه ما جداست. البته کسی نگفته است لفظ صوف و صوفی در زمان حضرت صادق علیه‌السلام پیدا شده و قبلاً در بین عرب نبوده تا اینکه به اینگونه سخنان استدلال کنند، منظور

دیدگاه امام هادی درباره صوفیه (۱۰۱)

این است که یک جمعیت خاص و یک دسته مخصوص که به این اسم معروف باشند در آن ایام نبوده‌اند و این سخنی که از حسن بصری نقل شده کوچکترین دلالتی بر این موضوع ندارد. ابن جوزی در کتاب خود موسوم به «نَقْدُ الْعُلَمَاءِ وَ الْعِلْمَاءِ» و معروف به «تلبیس ابلیس» می‌گوید اسم صوفی اندکی قبل از سال ۲۰۰ هجری پیدا شد؛ در زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به مردم باایمان و اسلام، گفته می‌شد «مسلم» و «مؤمن» بعد اسم «زاهد» و «عابد» حادث شد؛ بعد اقوامی پدیدار شدند که دلبستگی آنها به زهد و کعبه به حدی بود که از دنیا کناره جسته و کاملاً خود را وقف عبادت نمودند و طریقه خاصی به وجود آوردند. (همان کتاب، صفحه ۱۷۲ - ۱۷۱)

«اواخر قرن دوم هجری بود که یک دسته مردمی در بین مسلمانان دیده شدند که زندگی عجیب و خاصی داشتند و رفتار و ظواهر حالات آنها هیچ شباهتی با مسلمانان نداشت و قهراً اسم مخصوصی می‌بایست به آنها داده شود

(۱۰۲) صوفی‌گری

و آن نام "صوفی" بود به مناسبت آنکه این مردم به لباس پشمینه خشنی ملبس بودند، بعضی از آنها در نقاط دوردست از جمعیت، صوامعی برای خود ساخته در آنجا زندگی می‌کردند؛ بعضی در مغازه‌ها گوشه نشین شده و دسته‌ای در صحراها می‌گردیدند» (رساله قشیریه ۷).

«طه حسین» در ضمن بحث طولانی درباره تصوف می‌نویسد: «تصوف منحصر به اسلام تنها نیست و در کیش‌های دیگر به خصوص کیش مسیحی نیز شناخته شده است، لیکن متصوفه اسلام بر خود و سپس بر مردم زیاده روی و ستم کردند و کار تصوف پس از شیوع نادانی و خفتگی به انواعی از حقه بازی و دروغ کشید و شرّ بسیاری از آن به عموم رسید، شری که اگر پیشوایان اولیه تصوف می‌دیدند سخت از آن به تنگ می‌آمدند و آن را به شدت انکار

دیدگاه امام هادی درباره صوفیه (۱۰۳)

می‌نمودند. (۱) آری پشمینه پوشی که در قرن سوم، شعار زهاد و صوفیه بود از آغاز نزد بسیاری مقبول شمرده نمی‌شد و آن را

خودنمایی تلقی می‌کردند و از مقوله ریاکاری می‌شمردند. چنانکه ابن سیرین پشمینه پوشی را نوعی تقلید از پیروان مسیحیان و رهبانان می‌شمرد و می‌گفت: عیسی لباس پشم می‌پوشید و پیامبر مالباس کتان دربر می‌کرد و سنت پیامبر خودمان سزاوارتر به متابعت است. (۲)

دکتر طه حسین درباره پیدایش تصوف در جامعه اسلامی می‌نویسد: «تصوف در آغاز به صورت ترک دنیا و زهدی بود که طرفداران آن زیاده‌روی

۱. آئینه اسلام، ترجمه مرحوم آیتی، صفحه ۲۳۱.

۲. عقدالفرید، جلد ۳، صفحه ۳۴۴.

(۱۰۴) صوفی‌گری

کردند، رسول اکرم آن را ناروا شمرد، چه عثمان بن مظعون را از رهبانیتش بازداشت و بر عبدالله بن عمرو بن عاص که تصمیم گرفت تمام عمر روزه بگیرد و در خواندن قرآن زیاده‌روی می‌کرد، سخت‌گیری نمود و می‌خواست که اصحابش دین خود را سهل و آسان گیرند و آن‌ها را به یاد قرآن می‌آورد که خداوند برای ایشان آسانی خواسته نه دشواری «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (۱) و در دین برای ایشان فشاری قرار نداده است «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ» (۲) صحابه‌ای را که در روزه و نماز زیاده‌روی می‌کردند، فرمود که هم روزه بگیرند و هم افطار کنند و هم به نماز شب برخیزند و هم بخوابند و آن چه را خدا برای ایشان حلال کرده است بر خویش حرام نگردانند.

پافشاری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این امر به آنجا رسید که قسمتی از عبادات خود را از

۱. ۱۸۵ / بقره.

۲. ۶ / مائده.

دیدگاه امام هادی درباره صوفیه (۱۰۵)

اصحاب خود پنهان می‌داشت که مبادا کار بر آنان دشوار گردد و خود را به آنچه او انجام می‌دهد مقتید سازند و بیش از حد طاقت، خود را به زحمت اندازند. آنان را نهی کرد که روزه وصال بگیرند و شب و روزی پشت سر هم امساک نمایند و چون به او گفتند تو خود چنین می‌کنی گفت: من مانند شما نیستم و از دست خدا غذا می‌خورم و می‌نوشم! (۱) یعنی خداوند در عبادت نیرو و تحملی به او بخشیده که به شما نداده است.

طه حسین در ادامه می‌افزاید: چندان نگذشت که این ترک دنیا تغییر قیافه داد و تدریجا بر پیچیدگی آن افزوده می‌شد، تا آنکه در اواخر قرن اول هجری تصوف از آن پدید آمد.

۱. بخاری جلد ۱، صفحه ۲۱۴.

(۱۰۶) صوفی‌گری

هنگامی که ارتباط مسلمانان با فرهنگ‌های بیگانه شدت یافت دشوارتر و پیچیده‌تر شد، چیزی نگذشت که تصوف تحت تأثیر آشنائی مسلمانان با فرهنگ هندو ایران و به خصوص فرهنگ یونان قرار گرفت و ترک دنیا از صورت کوشش در عبادت و زیاده‌روی در آن به صورت تلاش برای متحد شدن یا پیوستن با خدا یا شناختن او از طریق اشراق درآمد، سپس تصوف به مذاهب باطنیان آمیخته شد و بیش از پیش پیچیده گشت و از آنچه مردم از شئون دینی می‌شناختند منحرف گردید و خود به صورت مذهبی جداگانه بلکه مذاهب‌های مورد اختلاف، خودشان بود درآمد.

متصوفه سخنانی گفتند که مورد انکار فقها و محدثین و متکلمین قرار گرفت و بعضی از متصوفه در اثر همین سخنان سخت گرفتار شدند و گاه کار آنها به چگونگی آب و رنگ اسلامی به تصوف داده شد

دیدگاه امام هادی درباره صوفیه (۱۰۷)

کشته شدن و بالای دار رفتن - چنانکه بر سر حلاج آمد - می‌کشید. (۱)

از آنجا که این گونه مسلک‌ها در هر محیطی وارد شود از روی قانون «تبعیت از محیط» رنگ آن محیط را به خود می‌گیرد، طرفداران تصوف به زودی آب و رنگ اسلامی به آن دادند و قسمتی از فرهنگ و دستورات اسلامی را به آن آمیختند و برای وفق دادن اعتقادات خود با عقاید و احکام اسلامی دست به آیات و اخباری زدند که بسیاری از آنها از سنخ تشابهات قرآن و اخبار بود و بالاخره آن زهاد صدر اول و عده‌ای دیگر از معروفین و مشاهیر اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از قبیل سلمان و ابوذر را جزء خود دانسته و حتی «خرقه» را به علی بن ابیطالب سپردند!! در صورتی که هیچ کدام اساس نداشت.

۱. آئینه اسلام، ترجمه دکتر محمدابراهیم آیتی، صفحه ۲۳۱ - ۲۳۰.

(۱۰۸) صوفی‌گری

امروز هم برای حفظ ارتباط خود با بزرگان صدر اول سلسله مشایخی که هیچ سندی برای آن در دست نیست، ترتیب داده و به فعالیت مشغول هستند.

ولی چون اصولاً طرز تفکر و تربیت اسلامی با هر گونه دسته‌بندی در داخل اسلام سازش ندارد به علاوه تطبیق تمام اصول تصوف بر عقاید و احکام اسلامی میسر نبود لذا با همه این کوشش‌ها کار صوفیان چندان بالا نگرفت و از هر طرف مورد حمله واقع شدند اما به هر صورت بود در هر زمان در گوشه و کنار هواخواهانی داشتند که به اقتضای زمان و محیط گاهی کمتر و زمانی بیشتر بودند.

انحطاط تصوف

چون یکی از سرمایه‌های اصلی تصوف اعمال ذوق و استحسان به تعبیر بعضی «عرفان بافی» است و البته آن هم ضوابط معین و معیار ثابتی ندارد و همچون موم به هر شکلی بیرون می‌آمد، روز به روز مطالب تازه‌ای اختراع گردید

انحطاط تصوف (۱۰۹)

و بر تصوف افزوده شد و چیزی نگذشت که انشعابات بسیاری در این رشته پیدا شد که هر کدام روش و عقاید معین و جداگانه‌ای داشتند - کتاب‌ها و مخصوصاً اشعار زیادی در این باره نوشته و سروده شده و به حدی رسید که اگر امروز بخواهیم درباره شعب مختلف تصوف و عقاید عجیب و غریب هریک گفتگو کنیم قطعاً خالی از اشکال نیست و عجیب‌تر اینکه روز به روز بر تعداد سلسله‌های آن‌ها افزوده می‌شود و هر شیخ طریقت که گاهی از دنیا می‌رود چند شیخ دیگر با چند گرایش و عقیده مختلف جای او را می‌گیرند.

ولی این پیشامد امری بود طبیعی چون هر دسته و گروهی که از معیارها و ضوابط معینی استفاده نکنند و مانند تصوف بر روی محور ذوق و استحسان و مکاشفه و خواب دور بزنند به همین سرنوشت دچار خواهد شد و این اختلافات زمینه را برای انحطاط آماده می‌سازد.

(۱۱۰) صوفی‌گری

در اثر فعالیت دانشمندان و علماء متشرعه و فراهم شدن وسایل نشر کتب و سهولت ارتباطات و عوامل دیگر، چشم و گوش‌ها باز و پرده از روی بسیاری از کارها برداشته شد، در این هنگام کاخ تصوف رو به ویرانی گذارد و بازار صوفیان کساد شد.

امروز روزی نیست که کسی گفتار شیخ صفی‌الدین اردبیلی را که می‌گفت: «چهل شبانه روز به یک وضو نماز خواندم!» باور کند (۱) و یا خریدار دعاوی عجیب «بایزید بسطامی» باشد که به او گفتند فردای قیامت مردمان در زیر لوای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشند. گفت: به خدا قسم «لِتَوَاتُرِ أَعْظَمٍ مِنْ لُؤَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» یعنی «در آن روز لواء من از

لواء آن حضرت بزرگ‌تر است».

۱. صَفْوَةُ الصَّافَا صفحه ۲۵۸.

انحطاط تصوف (۱۱۱)

و یا اینکه کارهای نادرست «حسین بن منصور حلاج» را بشنود و بر آن لبخند نزند، از آن جمله مشایخ عطار در کتاب «تذکره الاولیاء» نقل می‌کند که حسین بن منصور حلاج دلقی داشت که بیست سال از بدنش بیرون نیاورده بود (خدا می‌داند که چگونه کثافت را از خود دور می‌کرد و غسل‌های لازم را انجام می‌داده است) روزی به زور از بدنش بیرون آوردند دیدند که شپش زده یکی از آنها را وزن کردند نیم دانگ! وزن داشت (صفحه ۳۱۶) باز در همان صفحه نقل می‌کند که «حسین بن منصور حلاج، یک سال در مقابل کعبه در آفتاب ایستاد تا روغن از اعضای او بر سنگ می‌ریخت!!

اگر کسی حالات بزرگان صوفیه را در کتاب‌های خودشان مطالعه کند نظیر این‌ها را بسیار خواهد دید. این داستان‌ها در پاره‌ای از موارد به قدری حیرت‌آور و شگفت‌انگیز است که انسان را به یاد افسانه‌های کودکان می‌اندازد که با هیچ عقل (۱۱۲) صوفی‌گری

و منطقی سازگار نمی‌باشد. تا آنجا که عده‌ای از صوفیان متأخر به جعلی بودن اغلب این داستان‌ها اعتراف نموده‌اند. برای نمونه چند مورد از کرامات مشایخ صوفیه را از کتاب‌های خودشان نقل می‌کنیم: جامی در «نَفَحَاتُ الْأُنْس» می‌نویسد: «مرشدی ریخته گر روز جمعه رفت در شط بغداد غوطه خورد که غسل کند لباس‌های خود را کند و میان آب فرو رفت چون سر برآورد خود را در رود نیل مصر دید! پس هفت سال در آنجا ماند و زن گرفت و سه فرزند آورد بعداً روزی رفت غوطه خورد در نیل چون سر برآورد دید در بغداد است در همان ساعت که برای جمعه می‌خواست غسل کند و برود سجاده صوفیان را به مسجد برد، چون بیرون آمد و سجاده‌های صوفیان را برد گفتند قدری دیر آمدی!» (۱)

انحطاط تصوف (۱۱۳)

نمونه دیگر: «نقل است ابراهیم ادهم که روزی بر لب دجله نشسته بود و خرقة ژنده خود پاره می‌دوخت سوزنش در دریا افتاد کسی از او پرسید که: ملکی چنان از دست بدادی چه یافتی؟ اشاره کرد به دریا که سوزنم باز دهید هزار ماهی! از دریا برآمد که هر یک سوزنی زرین به دهان گرفته! ابراهیم گفت: سوزن خویش خواهم، ماهیکی ضعیف برآمد سوزن او به دهان گرفته، ابراهیم گفت: کمترین چیزی که یافتم بماندن ملک بلخ این است دیگرها را تو دانی». (۲)

۱. نفحات الانس، صفحه ۵۶۳.

(۱۱۴) صوفی‌گری

نمونه دیگر «سهل بن عبدالله تستری گفت: مردی از ابدال بر من رسید و با او صحبت کردم و از من مسائل می‌پرسید از حقیقت و من جواب می‌گفتم، تا وقتی که نماز بامداد بگزاردی و به زیر آب فرو شدی و به زیر آب نشستنی تا وقت زوال و چون اخی ابراهیم بانگ نماز کردی، او از آب بیرون آمدی یک سر مو بر روی تر نشده بودی و نماز پیشین گزاردی، پس به زیر آب شدی و از آن جز به وقت نماز بیرون نیامدی، مدتی با هم بودیم بدین صفت که البته هیچ نخورد و با هیچ کس نشست تا وقتی که برفت». (۱)

این سخنان مضحک و بی‌سر و ته را امروز چه کسی باور می‌کند.

یکی از مشایخ صوفیه که عمرش را در ظهور کرامت و خوارق سپری کرده، شیخ احمداحمد جام (۵۳۶ - ۴۴۱) معروف به ژنده بیل است یکی از مریدانش به نام «محمد غزنوی» کتابی در ۳۵۹ صفحه زیر عنوان «مقامات ژنده بیل» نوشته

۱. تذکره الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۸۷.

۲. تذکره الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۱۵۳.

انحطاط تصوف (۱۱۵)

که در آن حدود ۴۰۰ کرامت و خارق عادت برای شیخ احمد برشمرده است که می‌توان آن را شاهکاری از هذیان‌گویی شمرد، مثلاً می‌نویسد: «سنجد» بر حسب اشاره او «لعل» می‌شود، «خاکریزه و شن» به صورت «شکر» درمی‌آید، یک بیابان به امر او به زرناب بدل می‌گردد، پسر کدخدا که جوان ناهلی بوده است به دعای شیخ به هلاکت می‌رسد، آب به اراده او سر بالا می‌رود!... خلاصه تمام عمر خود را در کرامت سپری می‌کند (مقامات ژنده بیل).

این جمعیتی را هم که می‌بینید مانده‌اند به واسطه آن است که در وضع و روش خود تجدید نظر کرده و مقداری از عقاید و کردارهای پیشینیان را از آن حذف کرده و آن را به صورت دیگری که تا اندازه‌ای با وضع افکار عمومی محیط سازگار باشد درآورده‌اند.

اگر کسی بخواهد صدق این گفتار کاملاً بر او روشن شود کتاب‌های پیشینیان

(۱۱۶) صوفی‌گری

صوفیه از قبیل «تذکره الاولیاء» و «صِفْوَةُ الصِّفَا» و نظایر آنها را که شرح احوال رؤسای متصوفه را می‌دهد، با کتب امروزی آن‌ها مقایسه کند.

اصول چهارگانه عقاید صوفیه

اصول گفتار و ریشه عقاید این جمعیت را می‌توان در چهارچیز خلاصه کرد:

۱- تعلیماتی که از مؤسسين این مسلک هندوها، یا شامی‌ها یا غیر آن‌ها دست به دست به آنها رسیده است.

۲- قسمتی از مطالب و معارف یونان قدیم که پس از ترجمه کتب آنها به زبان عربی و نشر آن در میان مسلمین به آن ممزوج شده است، از «سرجان ملکم انگلیسی» نقل شده که در کتاب تاریخ خود می‌نویسد: «اعظام این سلسله»، «صوفیه» با اقوال ارسطو و افلاطون آشنایی تمام دارند و در کتب معروفه ایشان نقل قول افلاطون بسیار است - تا آنجا که می‌گوید: اگر شرح حال و آراء اصول چهارگانه عقاید صوفیه (۱۱۷)

فیثاغورث به فارسی ترجمه شود به عینه شرح حال و عقاید یکی از اولیاء صوفیه به خرج خواهد رفت افسانه دخول وی در اسرارالوهِیت و استغراق وی در افکار و خوارق عادت و میل کلی خاطر او به موسیقی و وضع آموختنش مریدان را و تحمل مشاقی که کرد و نوعی که فوتش اتفاق افتاد، همه بدون کم و بیش شرح حال یکی از اعظام متصوفه است...»

این سخن اگرچه درباره هر یک از متصوفه و هر کدام از حکماء یونان صادق نیست ولی به طور اجمال آمیزش افکار یونانیان را به عقاید صوفیه تأیید می‌کند، مخصوصاً فلسفه اشراق ارتباط و تناسب بیشتری با افکار آنها دارد.

۳- یک رشته ذوقیات و شعریات که به مرور زمان از طرف صاحبان ذوق شعری و عرفانی ابداع و با دو قسمت سابق آمیخته شده است و به همین جهت است که بسیاری اوقات مدرک پاره‌ای از سخنان ایشان فقط یک مطلب شعری (به اصطلاح اهل منطق) و یا یک بیت شعر است!

(۱۱۸) صوفی‌گری

۴- قسمتی از معارف و حقایق اسلامی که تا حدی با اصول سه‌گانه سابقه نزدیک و یا قابل نزدیک کردن و تأویل کردن بوده است.

روشن است که در اثر این موضوع (یعنی گردآوری عقاید صوفیه از منابع گوناگون) بسیاری اوقات تناقضاتی پیش می‌آید که ناچار

باید به وسیله تأویلات رفو شود و همین است که اصل «تأویل و توجیه» یا به تعبیر آنها پرداختن به «مغز و معنی» را یکی از پایه‌های تصوف اسلامی قرار داده است.

راه وصول به اسرار ناگفتنی!

نقش مهمی را که صوفیه در طی سالیان دراز برای پیشرفت مسلک و مقصد خود؛ بازی کرده‌اند و قسمتی از موفقیت آنان مرهون آن بوده است، همان مشغول ساختن افکار توده به یک مشت حقایق و اسرار ناگفتنی است که برای ایشان کشف شده و از دیگران مخفی مانده است، نه زبان یارای گفتن آن را دارد! نه گوش طاقت شنیدن را! بلکه پاره‌ای از دل‌ها هم از نهفتن آن گدازان خواهد شد!

راه وصول به اسرار ناگفتنی (۱۱۹)

خلاصه مطالبی است که تا کسی نرود نیند و تا نخورد نداند! و اشخاصی که هم رفتند و رسیدند باید مهر سکوت را بر لب زده و سخنی نگویند. و راه وصول به این حقایق تحصیل علم نیست.

این مدعیان در طلبش بی خبراند آن را که خبر شد خبری باز نیامد

آنکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

روشن است که این گونه کلمات در افکار ساده دلان تأثیر غریبی دارد و بر اثر حس کنجکاوی که خداوند به انسان کرامت کرده آنها را به طرف این هدف نامعلوم می‌کشاند، می‌توان گفت که این گونه تبلیغات حکم داروی مخدری دارد که بر روی مغز تشنگان حقایق ریخته می‌شود و در نتیجه آنها را به پیروی از این مسلک وادار می‌کند تا آنجا که تن به زحمت‌های طاقت فرسای ریاضات شاقه درمی‌دهند.

(۱۲۰) صوفی‌گری

از طرف دیگر همین موضوع را وسیله تخطئه دانشمندان بزرگ قرار داده و آنها را به نفهمیدن و بی‌خبری از حقایق و دوری از اسرار پنهانی! نسبت می‌دهند و آن دسته‌ای را که سالیان دراز در تحصیل علوم و معارف اسلامی، اعم از مسائل توحید و معاد و فروع فقهی و آنچه مربوط به علم اخلاق است، رنج‌های فراوان برده و با یک دنیا استعداد و نیروی فکری در پیرامون آیات قرآن و اخبار اهل بیت عصمت علیه‌السلام بحث و غور کرده‌اند و در مقام عمل نیز مرتبه بلندی را دارا شده‌اند، مورد هتک قرار داده و زحمات طاقت فرسای آنها را به لفظ «عالم قشری» یا «اهل ظاهر» و یا «اهل قیل و قال» و نظائر آن، سبک می‌شمارند و با آنکه خودشان (به شهادت گفته‌ها و نوشته‌هایشان) هنوز مراحل اولیه امور را طی

راه وصول به اسرار ناگفتنی (۱۲۱)

نکرده‌اند خود را اهل لب و مغز و معنی و ذوق و حال قلمداد می‌کنند گاهی از این مرتبه هم، پا را بالاتر گذارده و خود را مربی «ارواح قویه» قلمداد کرده‌اند و علمای بزرگ را معلم «عقول ضعیفه» می‌پندارند.

عجیب‌تر اینکه برای کوچک کردن مقام دانش‌های آموختنی و تحقیقات علمی حدیث معروف «لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلِيمِ وَالتَّعْلَمِ بَلْ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ» را دستاویز قرار داده و می‌گویند این خواندن‌ها و نوشتن‌ها انسان را به جایی که باید، نمی‌رساند... و به قول آن شاعر:

آن را که پیر دیر به ماهی کند تمام درسی هزار سال ارسطو نمی‌کند!

ولی در اینجا دو نکته اساسی وجود دارد:

۱- به فرض اینکه مراد از آن حدیث این باشد که انسان باید برای رسیدن

(۱۲۲) صوفی‌گری

به حقیقت علم دست از تعلیم و تعلم کشیده و در گوشه خانقاه مشغول ذکر و ورد شود، تا اینکه از عالم غیب علم به صورت مرغی به قلب او پرواز کند، ولی آیا می‌توان با این حدیث دست از آن همه آیات و اخبار که درباره اهمیت تعلیم و تعلم وارد شده و آن را راه نجات و رسیدن به سعادت قرار داده است، بکشیم؟ اگر تعلیم و تعلم طریق کشف حقایق نیست، پس چرا این قدر درباره مذاکره علم و بحث و غور در مسائل علمی و حضور در مجلس عالم و ثبت و ضبط علوم و انتشار آن در میان مردم، تأکید شده است؟

مگر مکرر نشنیده‌اید که پیشوای بزرگ مذهب جعفری امام صادق علیه‌السلام مجلس درسی عظیمی داشت و عدد مجموع شاگردان آن حضرت به چهار هزار نفر می‌رسید، اگر تعلیم و تعلم راه وصول به حقایق نبود، چرا حضرت این روش را تغییر نداده و مانند مرشد و خانقاه‌نشین‌ها با آن شاگردان معامله نمی‌کرد؟!

راه وصول به اسرار ناگفتنی (۱۲۳)

آن بزرگوار در آن مجلس تنها بیان احکام نمی‌نمود بلکه هرگونه مسائل دینی و علمی و استدلالی و غیراستدلالی در آن مجلس مورد بحث واقع می‌شد، کسانی که با اخبار سروکار دارند به خوبی این سخن را تصدیق می‌کنند.

۲- اگر تعلیم و تعلم، نور دانش را در دل روشن نمی‌کند چرا آنهایی که سال‌ها بر صورت بر خاک خانقاه گذارده‌اند در مسائل علمی و آنچه مربوط به توحید و معاد و تفسیر قرآن مجید و فهم اخبار اهل بیت است، این قدر عاجزند؟ این‌ها که علوم اصطلاحی و یونانی نیست که بگویند به آن‌ها کار ندارند، چرا سخنان شیخ صفی‌الدین یا حسین بن منصور حلاج با سخنان علامه حلی و علامه مجلسی و سید مرتضی و شیخ انصاری قابل مقایسه نیست؟ اینک کتابهای آنها... بردارید و مطالعه کنید و قضاوت نمائید و اگر اتفاقاً در میان متصوفه کسانی پیدا شوند که اطلاعات دینی و علمی داشته باشند مانند «غزالی» آنها از برکت همین تحصیلات رسمی است!

(۱۲۴) صوفی‌گری

در مبحث عقل و عشق مدلل خواهد شد که اشخاص دانشمند و تحصیل کرده وقتی می‌توانند به نتایج دانش برسند و از منافع علم و روحانیت آن برخوردار شوند و دل‌های آنها به نور علم روشن گردد، که دانایی را با تقوی و تهذیب اخلاق توأم نمایند و گویا مراد از آن حدیث شریف هم همین باشد که نباید تنها به تعلیم و تعلم اکتفا کرده، بلکه علاوه بر تعلیم و تعلم باید به تقوی و تهذیب اخلاق هم پرداخت تانورایت و فیوضات و برکات دیگری از ناحیه خداوند بر آنها افزوده شود.

من وقتی به سخنان صوفیه درباره علوم سّری و مطالب ناگفتنی! برخورد می‌کنم به یاد کیمیا سازان قدیم می‌افتم.

کار نداریم که کیمیا سازی (به دست آوردن چیزی که اگر به مس بزنند طلا می‌شود) اساساً موهوم یا حقیقت دارد و اگر هم حقیقت داشته باشد به وسایل

راه وصول به اسرار ناگفتنی (۱۲۵)

امروزی می‌توان به آن رسید و یا در زمان‌های سابق هم امکان داشته است، ولی این مقدار می‌دانیم که در زمان‌های گذشته یک عده شیاد و کلاه بردار به نام ساختن کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا! سرمایه داران ساده لوح و طماع را فریب داده و به امید ساختن این فلز سرخ رنگ پر قیمت و رسیدن به ثروت‌های هنگفت بدون زحمت و مشقت، سرمایه‌های آنها را از دستشان بیرون می‌کشیدند! به این طریق که کوره و دود و فوتی راه انداخته و اموال آن بیچاره‌ها را آنچه که می‌توانستند می‌بردند و بقیه را در میان کوره گذارده و آتش می‌زدند و بالاخره قسمت زیادی از عمر آن‌ها را در پای کوره تلف کرده، با دستی تهی و تنی فرسوده بازمی‌گردانیدند.

البته مردمان بیدار و فهمیده هرگز هوس ساختن کیمیا نمی‌کردند و فریب آنها را نمی‌خوردند و راه راست تحصیل ثروت و کیمیای حقیقی را کار و صنعت و کسب و تجارت می‌دانستند، رها نمی‌کردند، خصوصاً اینکه می‌دیدند آن کسانی که در پی این کارها رفتند جز پشیمانی و ناکامی بهره‌ای برنداشتند.

(۱۲۶) صوفی‌گری

از این پیش آمدها باید عبرت گرفت و به این وعده‌ها نباید دل خوش کرده و بدون منطقی و دلیل خود را به این و آن سپرد و به فرض اینکه هیچ مدرکی راجع به فساد عقاید و افعال این گونه اشخاص در دست نباشد، نباید به امید رسیدن به مقامات و درجات چنین و چنانی (که جز به رفتن و رسیدن راه اثبات دیگری ندارد!...) اکتفا کرده و عنان عقاید و افکار خود را به خیال اسرار مکنونه مکمونه! به دست هر مدعی سپرد.

شک نیست که هیچ عقل و دانشی قضاوت نمی‌کند که مرد عاقل و دانا دست از راه راست روشن که همه کس به نجات سالک آن معترفند برداشته و در راه‌های تاریک پرییچ و خمی، به راهنمایی یک عده مردمان متهم، قدم بگذارد، گو اینکه از اسرار پشت پرده هیچ خبری نداشته باشد.

راه وصول به اسرار ناگفتنی (۱۲۷)

قرآن می‌گوید: چه راهی برای رسیدن به معارف الهیه و نورانیت علم و عرفان بهتر از تحصیل علوم در پرتو هدایت معصومین همراه و همگام با تهذیب نفس و ترک هوی و هوس وجود دارد؟ چرا این چراغ روشن را رها کرده در تاریکی‌ها به دنبال این مدعیان گام بگذاریم.

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛ از آنچه نمی‌دانی پیروی مکن، چه آنکه گوش و چشم و دل‌ها همگی مسئولند. (۱)

۱. ۳۶ / اسراء.

(۱۲۸) صوفی‌گری

مبارزه با علوم و دانش‌ها!

بسیاری از سران صوفیه علناً با دانش‌های آموختنی و کتاب و دفتر به مخالفت برخاسته، بلکه مبارزه و دشمنی می‌کردند و رسماً از آنچه مربوط به علوم آموختنی و استدلالی بود ابراز تنفر و بیزاری می‌نمودند.

ممکن است بعضی این سخن را باور نکنند که کسی با علم و دانش این گونه مخالفت نشان دهد.

چند نمونه از این مبارزه و دشمنی را از کتاب «تاریخ تصوف، صفحه ۵۰۸» تألیف دکتر قاسم غنی در اینجا می‌آوریم.

۱ - جنید بغدادی که یکی از سران بزرگ صوفیه و شاگرد شیخ «سری» بوده است معتقد بود که: «خواندن و نوشتن سبب پراکندگی اندیشه صوفی

مبارزه با علوم و دانش‌ها (۱۲۹)

است!» نگارنده گوید: خوب بود می‌فرمودند سبب اطلاع و بیداری او و کناره‌گیری از رویه تصوف است.

خوب فکر کنید ما و تمام دنیا هرچه داریم از برکت همین خواندن و نوشتن است، با این حال جای تعجب نیست که دسته‌ای این دو را سبب پراکندگی حواس بدانند؟ دیگران به فکر تعلیمات اجباری افتاده‌اند اما در اینجا بعضی قول جنید بغدادی خرافاتی را به رخ ما می‌کشند هیچ فکر نمی‌کنند که اگر مردم به این دستور عمل کنند، جامعه به عصر جاهلیت بازمی‌گردد.

۲ - شیخ عطار در شرح حال بشر حافی نوشته: «نقل است که هفت صندوق از کتب حدیث داشت همه را در زیر خاک دفن کرد

و روایت نکرد...» (۱).

۱. تذکره الاولیاء جلد ۱، صفحه ۱۰۸.

(۱۳۰) صوفی‌گری

۳- شبلی می‌گفت: «کسی را سراغ دارم که وارد صوفیه نشد مگر اینکه جمیع دارایی خود را انفاق کرد و هفتاد صندوق کتاب (آری ۷۰ صندوق کتاب!) را که خود نوشته و حفظ کرده و به چندین روایت درست کرده بود در این رودخانه دجله که می‌بینید، غرق کرد!» مقصود شبلی از این آدم خود او بود! (۱)

۴- احمد بن ابی الحواری که از بزرگان صوفیه است، کتب خود را به دریا ریخت و گفت: نِعْمَ الدَّلِيلُ أَنْتَ ؛ وَ الْأَشْتِغَالُ بِالذَّلِيلِ بَعْدَ الْوُصُولِ مَحَالٌّ. این کار و این سخن اگرچه در کتاب تاریخ تصوف به احمد بن ابی الحواری نسبت داده شده ولی بعضی دیگر نظیر آن را از ابوسعید نقل کرده‌اند که کتابهایش را به دست خود در زیر خاک کرد و گفت نِعْمَ الدَّلِيلُ الْخ. (۱)

۱. تاریخ تصوف، دکتر غنی، صفحه ۵۱۴.

مبارزه با علوم و دانش‌ها (۱۳۱)

از ابوسعید نقل شده که گفت: رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ كَبْسُ الْمَحَابِرِ وَ حَزَقُ الدَّفَاتِرِ وَ نِسْيَانُ الْعُلُومِ (۲) یعنی: آغاز این کار پنهان کردن دوات و مرکب و پاره کردن دفترها و فراموشی علوم است!!...

من نمی‌دانم این افراد تا چه اندازه از تعلیمات اسلام و دستورات پیشوایان این آیین مقدس دور افتاده بودند، کردار و رفتار آنها درست مانند کسانی است که

۱. سهل بن عبدالله تستری گفته: «هر دل که با علم سخت گردد از همه دل‌ها سخت‌تر گردد و علامت آن دل که با علم سخت گردد آن بود که دل وی به تدبیرها و حیل‌ها بسته شود و تدبیر خویش به خداوند تسلیم نتواند کرد» (تذکره الاولیاء جلد ۱، صفحه ۲۶۰).

۲. اسرار التوحید صفحه ۳۳ - ۳۲ چاپ تهران.

(۱۳۲) صوفی‌گری

اصلاً در محیط دینی اسلام پرورش نیافته و از سرچشمه قرآن قطره‌ای ننوشیده‌اند، آنها سعی می‌کردند که دفترها را پاره کرده و صندوق‌های کتاب را در آب غرق سازند یا در دل خاک جای دهند و احادیث پیغمبر خدا را اطعمه ماهیان دریا یا موریه‌های زمین کنند؛ ولی بر عکس، پیشوایان اسلام تأکیدات زیادی درباره حفظ کتب و نگهداری آثار پیشوایان بزرگ یعنی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه هدی علیه‌السلام کرده‌اند به عنوان نمونه و شاهد:

۱- مرحوم مجلسی در کتاب بحار از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود: «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا فِي أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَا عَالِمًا: کسی که برای امت من چهل حدیث حفظ کند و به ایشان برساند تا از آن در امور دینی استفاده کنند، خداوند در روز قیامت او را دانشمند و عالم برمی‌انگیزد». البته منظور از حفظ، همان گونه که بزرگان تصریح کرده‌اند

مبارزه با علوم و دانش‌ها (۱۳۳)

نگاهداری است بهرطور که باشد، خواه از برکنند و خواه بنویسد و خواه به دیگران بگویند تا یادداشت کنند، این روایت یکی از روایت‌های مشهور در بین عامه و خاصه است و علمای سنی و شیعه مضمون آن را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. بلکه بعضی گفته‌اند که این حدیث به حد تواتر رسیده است.

بر اثر همین حدیث و نظایر آن بود که دانشمندان اسلام همیشه اهمیت فراوانی به حفظ و نگهداری احادیث، از خود نشان می‌دادند و کتاب‌های زیادی در این موضوع تألیف کردند، دسته‌ای برای اینکه کاملاً برطبق مضمون این روایت عمل کرده باشند به نوشتن

اربعین (چهل حدیث) مبادرت کردند که تا امروز نیز ادامه دارد ما هم اگر چه لیاقت این مقام ارجمند را نداریم ولی خیلی خوشوقتیم که خداوند توانا توفیق داد این افتخار را به وسیله نقل چهل حدیث در طی بحث‌های همین کتاب کوچک درک نماییم.

صوفی‌گری (۱۳۴)

شما را به خدا، این دستور کجا و هفتاد صندوق کتاب حدیث و غیره را در آب دریا غرق ساختن کجا؟ چه بسا اگر آن کتاب‌ها را نابود نساخته بودند و به دست ما می‌رسید امروز بسیاری از مشکلات دینی و دنیوی خود را به وسیله آن حل می‌کردیم، ولی بسوزد خانه نادانی و جهل!

۲- مرحوم علامه مجلسی در بحار از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: زَكُوَّةُ الْيَدِ الْبَدَلِ وَالْعَطَاءُ وَالسَّخَاءُ بِمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ بِهِ وَتَحْرِيكُهَا بِكُتُبِ الْعُلُومِ وَمَنْافِعِ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ: زکوة دست جود و بخشش و سخاوت است به آنچه خدا به تو ارزانی داشته و همچنین حرکت دادن آن به نوشتن علوم و دانش‌ها و منافعی که به وسیله آن به مسلمانان می‌رسد.

۳- مرحوم شیخ حر عاملی در جلد سوم وسائل از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که به یارانش فرمود: «اِحْتَفِظُوا بِكُتُبِكُمْ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا: کتابهای

مبارزه با علوم و دانش‌ها (۱۳۵)

خود را نگاهدارید چه آنکه به همین زودی‌ها به آنها محتاج می‌شوید». (۱)

۴- باز در همان کتاب روایت دیگری از آن حضرت نقل می‌کند که به مفضل بن عمر فرمود: «أَكْتُبُ وَبَتَّ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ فَإِنَّ مِتَّ فَوَرِثَ كُتُبِكَ بَنِيكَ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجٌ مَا يَأْسُونَ فِيهَا إِلَّا بِكُتُبِهِمْ: بنویس و دانش خود را در میان برادرانت منتشر ساز و اگر مرگ ترا در رسید آنها را برای پسرانت به ارث گذار. چون زمان سختی در پیش است که تنها انس مردم در آن زمان به کتابهایشان خواهد بود». (۲)

این حدیث معجزآسا و نظایر آن اهمیت حفظ احادیث و آثار ائمه هدی علیه‌السلام را

۱. بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۱۵۲- اصول کافی جلد ۱، صفحه ۷۳، حدیث ۱۰.

۲. بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۱۵۰- اصول کافی جلد ۱، باب روایة الکتب والحدیث، حدیث ۱۱.

صوفی‌گری (۱۳۶)

به خوبی روشن می‌سازد و دستور می‌دهد به هر قیمتی که باشد آنها را نگهداری کرده و به نسل‌های آینده مسلمانان برساند.

سلاح کار کجا و من خراب کجا بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا؟

در پرتو این دستورات مقدس ما مسلمانان همیشه افتخار طرفداری از علم و دانش و نشر آن را داشته‌ایم.

۵- شیخ فرید الدین عطار در شرح حال یوسف بن حسین رازی می‌نویسد: وقتی ذوالنون مصری (مرشد او) به او دستور داد که از مصر خارج شده و به شهر خود بازگشت کند، یوسف دستوری خواست ذوالنون گفت: هرچه خوانده‌ای فراموش کن و هرچه نوشته‌ای بشوی تا حجاب برخیزد! (۱)

۱. تذکره الاولیاء جلد ۱، صفحه ۳۱۸.

مبارزه با علوم و دانش‌ها (۱۳۷)

نگارنده گوید: چقدر مختصر و مفید برای فاتحه خواندن به همه چیز!

قرآن را هم به گوشه‌ای گذارد

۶- از ابوسعید ابوالخیر نقل می‌کنند که گفت: چون «حالت»! به ما روی داد دیگر از کتب و دفاتر خود راحت نمی‌یافتیم، از خدا خواستم که مرا آسایش خاطر می‌دهد، خداوند به من تفضل کرد کتابها را از خود دور ساختم! و به تلاوت قرآن مشغول شدم، از فاتحه‌الکتاب شروع کرده می‌خواندم تا در سوره انعام به این آیه رسیدم - قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (۱) - اینجا کتاب از دست بنهادم هرچند کوشیدیم تا یک آیه دیگر پیش رویم راه نیافتیم آن (یعنی قرآن را) هم به گوشه‌ای گذاردیم! (۱)

۱. ۹۱ / انعام .

(۱۳۸) صوفی‌گری

اگر بخواهیم درباره قرآن و اهمیت تلاوت و تدبر در آن سخن بگوییم شاید از اصل مقصد دور شویم، ولی برای اینکه بدانید مسلمانان هرچه دارند از قرآن است و بهترین راه برای تحصیل روحانیت قلب و صفای دل و بودن به یاد خدا، تلاوت و تدبر در آیات قرآن است این چند روایت کافی است:

۱- مرحوم صدوق در کتاب امالی از پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیث مفصلی نقل می‌کند که فرمود: «مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِي لَيْلَةٍ لَمْ يَكُتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ...: کسی که ده آیه از قرآن مجید را در شب بخواند نام او در زمره غافلین ثبت نخواهد شد». (۲)

۲- مرحوم صدوق در امالی از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «نُورُوا

۱. اسرار التوحید، صفحه ۳۳ چاپ تهران .

۲. امالی صدوق، صفحه ۳۶ - بحارالانوار جلد ۹۲، صفحه ۱۹۷ - ۱۹۶.

قرآن را هم به گوشه‌ای گذارد (۱۳۹)

بُيُوتُكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ: خانه‌های خود را با خواندن قرآن نورانی کنید». (۱)

۳- در نهج البلاغه خطبه‌های متعددی از حضرت مولی‌الموحدین علی‌علیه‌السلام نقل شده که ما به نقل یک جمله از آن اکتفا می‌کنیم: «فِيهِ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ يَنْبِيعُ الْعِلْمِ وَ مَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ: در قرآن است بهار و خرمی دل و سرچشمه‌های علم و دانش و از برای قلب صیقل و صفایی غیر از آن نیست».

از این کلام شریف به خوبی آشکار می‌شود که یگانه راه برای تقویت روح و

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۱۰، بَابُ الْبُيُوتِ الَّتِي يَقْرَأُ فِيهَا الْقُرْآنِ جلد ۱ - بحار جلد ۹۲، صفحه ۲۰۰.

(۱۴۰) صوفی‌گری

تحصیل معنویت و نجات یافتن از وسوسه‌های شیطان، تفکر و تدبر در پیرامون آیات قرآن مجید است، بنابراین آن راه‌های تاریک و پرسنگلاخی که جمعیت متصوفه برای خود انتخاب کرده‌اند، جز ناکامی اثری نخواهد داشت، این سخن را با روایت پرمعنایی پایان می‌دهیم.

کشف و شهود و رؤیا

کشف و شهود و رؤیا

از جمله دعای صوفیه که یکی از ارکان اصلی مسلک آنها را تشکیل می‌دهد مسأله کشف و شهود و رؤیا است. «صوفیه» معتقدند که سالک در اثر ریاضات شاقه، ممکن است به جایی برسد که درهای عالم غیبی بر روی او گشوده شده و حقایق اشیای عالم ماوراء طبیعت را در پیش چشمان خود معاینه ببیند بلکه به گفته شیخ صفی‌الدین اردبیلی جمال خدا را با دیده خدا داد بنگرد! (صفوة الصفا)

پاره‌ای از آنها به اندازه‌ای در این موضوع بلندپروازی کرده‌اند که هر شخصی از شنیدن عبارات آنها در تعجب عمیقی فرو می‌رود و با خود می‌گوید:

کشف شهود و رؤیا (۱۴۱)

آیا این بشر است که این همه دعاوی در سر دارد؟

بعضی دیگر مانند محی الدین عربی و بایزید بسطامی، قدم را فراتر نهاده و دعوی «معراج» معنوی یا نظیر آن را کرده‌اند! این گونه دعاوی اگرچه در آغاز کار خیلی دلفریب و جالب توجه است و ممکن است موجب تحریک احساسات تشنگان حقیقت گردد، به طوری که آن بیچارگان را به امید آب در پی سراب بدواند (حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا) (۱) ولی به همان اندازه که دلفریب است عواقبی وخیم و خطرناک در پی دارد که خوانندگان محترم به پاره‌ای از آنها در طی این کتاب آشنا خواهند شد.

آنها می‌گویند در بدو امر ممکن است سالک در عالم خواب به حقایقی واقف
۱. ۳۹ / نور.

(۱۴۲) صوفی‌گری

شده و کم در اثر ترقی روحی این حالت در بیداری هم اتفاق بیفتد.

موضوع کشف و رؤیا از نظر اینکه سند و مدرک بسیاری از عقاید و اعمال صوفیه است و غالب اذکار اختراعی و مرشد سازی‌ها و... به آن منتهی می‌شود، باید مورد دقت و توجه فراوان قرار گیرد تا معلوم شود که شالوده کارشان بر چه پایه سستی است و انصافاً اگر این دو موضوع (کشف و رؤیا) از دست آنها گرفته شود، دستشان خالی شده و دستگاه کرامات آنها همه به هم خواهد خورد.

این نکته را هم ناگفته نگذاریم که دعوی کشف و شهود، اختصاص به جمعیت صوفیه ندارد بلکه بسیاری از فلاسفه هم در این قسمت با آنها شریک هستند، منتهی آنها در عین این که به کشف عقیده دارند برای براهین عقلیه نیز ارزش فراوانی قائلند.

به هر حال چون این موضوع جدا مربوط به روح و روان است، باید از نظر

کشف شهود و رؤیا (۱۴۳)

روان‌شناسی مورد بررسی دقیق قرار گیرد، لذا قبل از شروع در اصل مطلب ناگزیریم چند قانون مربوط به این موضوع را پیگیری کنیم.

۱- خواب مغناطیسی با چه وسایلی تولید می‌شود؟

یکی از دانشمندان این علم در کتابی که در موضوع «خواب مغناطیسی» یا «هیپنوتیسم» نگاشته است، چنین اظهار می‌دارد: خواب مغناطیسی تنها آن مرتبه قویه‌ای که به توسط «عامل» (خواب کننده) در «سوژه» (خواب رونده) پیدا می‌شود نیست، بلکه تمام اموری که باعث بیرون رفتن روح از حالت تعادل طبیعی می‌شود، یک مرتبه (ولو ضعیف باشد) از خواب مغناطیسی را تولید می‌کند یعنی تمام اسبابی که موجب سرور و یا باعث حزن و اندوه است و همچنین آهنگ‌های مختلف موسیقی و شنیدن نغمه‌ها و صداهای فرح‌انگیز یا غم‌انگیز هر کدام به نوبه خود یک مرتبه از خواب مغناطیسی را در انسان تولید می‌کند و در اثر آنها

(۱۴۴) صوفی‌گری

یک حالت تخدیر مخصوص که در حقیقت یک مرتبه ضعیف از خواب است، در مغز حاصل می‌گردد. (دقت کنید)

همه اموری که اسباب خستگی و ملالت خاطر می‌شود، مانند تکرار زیاد یک عمل و مکرر شنیدن یک صدای غیر موسیقی، مانند ضربات متوالی یک چوب بر روی میز، همه دارای این اثر می‌باشد و هر یک تأثیر به سزایی در ایجاد یک درجه ضعیف از خواب مغناطیسی دارند.

زنگ‌هایی که در گردن حیوانات می‌بندند و موزیک‌هایی که در هنگام نبرد می‌نوازند، همه دارای این خاصیت هستند و در نتیجه آن، حیوان یا انسان در حالت تخدیر فکری مخصوصی فرورفته و به این جهت زحمت و رنج نمی‌برد و یا باربرداری و راه پیمایی را کمتر احساس می‌کند.

مادرها برای خواب کردن بچه‌ها (بر اثر تجربیاتی که دارند) از این

کشف شهود و رؤیا (۱۴۵)

قانون استفاده کرده و به وسیله گفتن (لالایی) و «ضربات آهسته متوالی در پشت بچه» او را خواب می‌کنند. استادان فن هیپنوتیسم به وسایل مختلفی، از این راه برای خواب کردن افراد استفاده می‌کنند و ساده‌ترین اقسام آن این است که چوبی را به طور متوالی بر روی میزی می‌زنند که در اصطلاح آن را «مذکر سمعی» می‌نامند و معتقدند در آن محیط‌هایی که آهنگ‌های غم‌انگیز یا فرح‌زا نواخته می‌شود، عمل خواب هیپنوتیکی آسان‌تر انجام می‌گیرد.

بر اثر همین موضوع است که دانشمندان روان‌شناس عقیده دارند اگر انسان بخواهد مطلبی را مورد قبول کسی قرار بدهد بهتر این است که آن را در هنگام غم و یا فرح شدید به او پیشنهاد کند، زیرا در این موقع روح حالت تعادل خود را از دست داده و زودتر مطالب را می‌پذیرد.

(۱۴۶) صوفی‌گری

از این سخنان چنین نتیجه می‌گیریم که گفتن اذکاری از قبیل لاله‌الله یا هو و ذکرهای چهار ضرب و «آورد و برد!» به طور متوالی و پی در پی و خسته‌کننده، خصوصاً اگر با آهنگ و وزن مخصوصی توأم باشد، آن گونه که در مجالس صوفیان معمول است و همچنین استماع اشعار مثنوی و غیر آن، با آن الحان مخصوص و از حنجره خوش آوازا، تأثیر فراوانی در برهم زدن حالت تعادل روحی داشته و هر کدام به نوبه خود تأثیر به‌سزایی در تخدیر مغز خواهند داشت، البته اگر مضمون آن اشعار نیز یک سلسله مطالب ذوقی و عرفانی و ادبی باشد تأثیر آن زیادتر خواهد بود، به طوری که ممکن است انسان از شنیدن آنها عرش‌هایی را سیر کند!

کشف شهود و رؤیا (۱۴۷)

۲- اثر تلقین از نظر روان‌شناسی

بنا به گفته همان دانشمند روان‌شناس مصری، عقیده و تلقین هم در مبحث «خواب مغناطیسی» رل مهمی را بازی می‌کند، از این جهت استادان این فن برای خواب کردن اشخاص، به این موضوع نیز متوسل می‌شوند و با کلماتی از قبیل «الان نزدیک است به خواب روی!» و «خودت را آرام بدار که خوابت نزدیک شد!» و «پلک‌های چشمانت سنگین شده نزدیک است روی هم بیفتد» و نظایر این‌ها، طرف را تلقین کرده و نتایج مثبتی از آن می‌گیرند!

راه دور نرویم! بسیاری از افراد این موضوع را در زندگی خود تجربه کرده‌اند که ممکن است عقاید اشخاص را در اثر تلقین زیاد و پی در پی تا حد زیادی تغییر داد، یا به کلی وارونه کرد. مثلاً: اشخاصی که از خوردن بعضی طعام‌ها متنفر و منزجرند، ممکن است در اثر تلقین طوری شوند که نه تنها از آن متنفر نشوند

(۱۴۸) صوفی‌گری

بلکه به خوردن آن راغب و مایل گردند و برعکس می‌توان طعام‌هایی را که مورد علاقه کسی است، با تبلیغات و تلقینات مخالف، مورد تنفر و انزجار او قرار داد.

مطالبی که می‌خواهند آنها را تلقین کنند اگر در لباس ادبی و شعر بیرون آورند، تأثیر آن زیادتر می‌شود و پاره‌ای از اوقات آثار

حیرت انگیزی نشان خواهد داد.

حکایات بسیاری در حالات شعرا و در تواریخ نقل شده که اثر مثبت تلقین و عقیده را بر روی افکار و احساسات روشن می‌کند اگر وقت و کتاب اجازه می‌داد قسمتی از آن را در اینجا نقل می‌کردیم و بسیاری از مردم نمونه‌هایی از آن را شنیده‌اید. البته همان تأثیری که تلقین‌های دیگران در انسان دارد، در تلقینات خود او کشف شهود و رؤیا (۱۴۹)

هم نسبت به خودش موجود است، مثلاً: کسانی که دارای ضعف اراده و حالت تردید و یا کم‌رویی غیرمتعارف می‌باشند، می‌توانند در اثر تلقین خودشان آن را تغییر داده و یا لاقبل تفاوتی در آن ایجاد کنند. مبحث الهام و تلقین همچنان که از نظر روان‌شناسی مورد توجه فراوان است، از نظر علم اخلاق نیز شایان توجه می‌باشد و بزرگان این علم توانسته‌اند استفاده‌های زیادی از این راه در قسمت‌های مختلف تعلیم اخلاق و تربیت نفوس بکنند.

۳- تجسم اوهام!

موضوع دیگری که از همه این‌ها مهم‌تر است این است که: ممکن است در اثر اشتغال فراوان فکر به یک موضوع و تکرار آن در مغز، کم‌کم صورت خارجی به خود بگیرد، به این معنی که در برابر دیدگان فکرکننده مجسم شود. (۱۵۰) صوفی‌گری

این موضوع گاهی در عالم خواب به صورت «رؤیا» و زمانی در حالت بیداری اتفاق می‌افتد و در صاحبان ارواح ضعیفه بیشتر می‌شود، شاید بیشتر افراد این موضوع را تجربه کرده‌اند که مطالبی را که در روز مورد توجه و تفکر زیاد قرار می‌دهند، در هنگام شب آن را به صورت خواب «رؤیا» می‌بینند.

بعضی از مردم می‌گویند: جن‌های سم‌دار! را در حمام‌های خلوت در موقع سحر و یا هنگام شب دیده‌اند.

ما شکی در وجود جن و اینکه یکی از مخلوقات الهی است نداریم ولو اینکه از نظر ما پنهان باشد، زیرا در قرآن مجید مکرر تصریح به وجود آن شده، ولی آیا او همان است که مردم به صورت انسان یا حیوان سم‌داری در حمام خلوت دیده‌اند؟! بعضی هم شاید غول‌های خیالی را در بیابان‌های دور دست و یا در قبرستان‌ها در هنگام شب دیده باشند، ولی این امور جز مجسم شدن وهم و خیال کشف شهود و رؤیا (۱۵۱)

چیز دیگری نیست. صوفیه و اعتقاد به خواب و نقل رؤیاهای شگفت‌انگیز.

اعتقاد به خواب و نقل رؤیاهای شگفت‌انگیز از غرایب کار صوفیان است و همین سبب مزید اعتبار و نفوذ آنان در میان ساده لوحان می‌شد. بعضی از آنها مدعی بودند که در خواب چنین و چنان دیده‌اند و پس از بیداری آثاری از آن واقعه را به عیان مشاهده کرده‌اند چنانکه «ابوبکر کتانی» در خواب چنان می‌دیده است که همراه علی بن ابیطالب علیه‌السلام به کوه ابوقییس رفته است و وقتی از خواب بیدار شده است خود را بر بالای کوه دیده است! (۱) ابوبکر کتانی که به او لقب «چراغ حرم» داده بودند، از بس که پیامبر را در خواب می‌دید و در خواب از او سؤال می‌کرد و جواب می‌شنید او را شاگرد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواندند! (۲)

۱. ارزش میراث صوفیه، صفحه ۱۵۳.

۲. طبقات الصوفیه، مقدمه ۸۲.

(۱۵۲) صوفی‌گری

موضوع تجسم اوهام یکی از پدیده‌های مورد بحث در علم روان‌شناسی است و بسیاری از مردم مکرر آن را در مدت زندگی خود تجربه کرده‌اند.

حالات مزاجی انسان هم تأثیر فراوانی در این قسمت دارد؛ یعنی بر اثر انحراف مزاج از حالت تعادل طبیعی - به واسطه ریاضت‌های شاقه یا بیماری‌ها و یا پیش آمدهای ناگوار و نظایر آن - موضوع تجسم خیال، تقویت پیدا کرده و اوهام به طور آسان‌تری صورت خارجی به خود می‌گیرند.

مخصوصاً حالات مزاجی، رابطه مستقیمی با وضعیت خواب و رؤیا دارد، به حدی که اطبای قدیم و فلاسفه طبیعی، مشاهده برف و امثال آن را در خواب دلیل بر کم شدن حرارت غریزی و غلبه سردی بر مزاج و دیدن باران را دلیل بر زیادی رطوبت و غلبه آن بر مزاج می‌گرفتند، همچنین دیدن آتش و شعله‌های قوی و کشف شهود و رؤیا (۱۵۳)

حمام‌های گرم را شاهد بر استیلاهی حرارت بر مزاج و بالا رفتن آن از درجه طبیعی دانسته‌اند.

بر اثر همین موضوع، اطبای قدیم برای تشخیص بیماری‌ها از وضعیت خواب‌های بیمار نیز استفاده می‌کرده‌اند.

حال با توجه به این چند قانون روانشناسی، به سراغ مسأله «کشف و شهود و رؤیا» که سرمایه عمده جمعیت صوفیه و اتباع ایشان است می‌رویم.

از یک مرید نوچه تازه کار تا یک مرشد و پیر کهنه کار، همه را باید مورد بررسی دقیق قرار داد و وضعیت کشف و رؤیای آنها را معلوم کرد: مرید ساده ذهن در آغاز کار، در اثر تبلیغات عده‌ای، معتقد می‌شود که باید به وسیله خواب و رؤیا، مرشد و راهنمای حقیقی را پیدا کرد روز به روز این موضوع در فکر او قوت پیدا می‌کند و همیشه منتظر است که در عالم خواب، جمال آن مرشد را زیارت کند! البته چنین کسی غالباً اشخاصی را در نظر خودش برای این منصب کاندید

(۱۵۴) صوفی‌گری

کرده است و اگر هم تعیین نکرده باشد، حدود مشخصات او را از جهاتی در نظر می‌گیرد و اگر اهل ریاضت هم شده باشد در اثر انحراف مزاج از تعادل طبیعی، قدرت تخیل او زیادتر می‌گردد، تلقین‌های این و آن نیز در او اثر می‌گذارد.

ناگهان یک شب در عالم خواب، به واسطه همین افکار و ریاضات، اشکالی در حدود مقصود او در برابرش خودنمایی می‌کند، او هم فوراً به آن چسبیده و اگر بر مقصدش هم کاملاً تطبیق نکنند، با مقداری توجیه و تفسیر آن را ترمیم کرده و بدین وسیله، شالوده ارادت او ریخته می‌شود!

گاهی ممکن است نظیر این قضیه در عالم بیداری نیز اتفاق بیفتد؛ زیرا چشم و گوش این سالک بیچاره دائماً متوجه عالم غیب است و همواره منتظر است که دری از آن عالم بر روی او گشوده شود و یاسروشی به گوش او برسد، ناگاه در اثر فعالیت قوه خیال، صداهایی به گوشش می‌خورد که بلافاصله توجه او را به خود جلب کرده و تفسیرهایی برای آن می‌کند!

کشف شهود و رؤیا (۱۵۵)

اما کسانی که وارد مرحله ثانوی، یعنی مرحله ذکر و ریاضت شده‌اند (در صورتی که اهل خدعه نبوده و واقعا به کار خود عقیده‌مند باشند) هنگامی که وارد صحنه خانقاه می‌شوند، افکار گوناگونی در برابر مغز او رژه می‌روند.

مجلس شروع می‌شود، خواندن اشعار مثنوی یا غیر آن با آن آهنگ‌های مخصوص آغاز می‌گردد و در اثر شنیدن مطالب ذوقی و نشاط آور که با آن آهنگ‌ها سروده می‌شود، فکر او تخیل شده و روح، حالت تعادل طبیعی خود را از دست می‌دهد، یعنی همان مرحله ضعیف خواب مغناطیسی که سابقاً اشاره کردیم، عارض می‌شود.

در اثر تلقینات قبلی و گفتگوهایی که در آن مجلس می‌شود، این حالت تأیید شده و سالک یک حالت انبساط و فرح که با رخوت و سستی اعصاب توأم است در

(۱۵۶) صوفی‌گری

خود حس می‌کند. گاهی اوقات هم ممکن است در اثر شدت فرح و انبساط مغز، کاملاً تحریک شده و به اصطلاح خودشان حالت «جوش و خروش» و «رقص» دست دهد!... در این هنگام اذکار یا اشعار دسته جمعی شروع می‌شود و روی آهنگ مخصوصی مرتباً تکرار می‌گردد و بر اثر آن، انحراف روح از حالت طبیعی بیشتر شده و قوه عاقله کاملاً تخدیر می‌گردد و میدان را برای فعالیت قوه وهمیه خالی می‌کند.

از سوی دیگر کثرت تکرار ذکر یا شعر، یک حالت خستگی توأم با حرارت و جوش و خروش ایجاد کرده و مرتباً نیروی توهم را تقویت می‌کند، ریاضت‌های سابقه هم، کار خود را کرده و زمینه را برای فعالیت قوه خیال مهیا کرده است و دائماً منتظر است تا حادثه‌ای اتفاق بیفتد و مناظری کشف شود.

تمام این موضوعات دست در دست هم می‌کند و سالک بیچاره را که در خیال کشف شهود و رؤیا (۱۵۷)

کشف و مشاهده عوالم غیبی است، در عالم‌هایی سیر می‌دهد (در حال خواب یا بیداری) دریاها نور و کوه طور، سماوات سبوع و ارضین سبوع را در برابر چشمان او مجسم می‌کند، خلاصه هر شکل و صورتی که قوه وهمیه به آن تمایل داشته باشد، به آسانی در پیش چشمان سالک خودنمایی می‌کند، او هم از دیدن این مناظر به شدت فرحناک شده و به گمان اینکه شاهد مطلوب را در آغوش کشیده، نعره می‌زند و باز این حالت تأیید می‌شود، سرانجام در یک حالت شبیه به اغما فرو می‌رود! این است سرگذشت یک مرشد یا مرید کار کرده در حالت کشف.

در میان مشایخ صوفیه باید ابن عربی را قهرمان خواب‌های شگفت‌انگیز دانست زیرا وی در کتاب‌های خود خواب‌های عجیب و غریبی ادعا کرده است و (۱۵۸) صوفی‌گری

حتی خدا را بارها در خواب دیده است. (۱) چنانکه در فتوحات جلد ۱، صفحه ۳۱۸ آورده است: «در سال ۵۹۹ در مکه خواب دیدم که کعبه از خشت طلا و خشت نقره بنا شده، کامل گشته پایان پذیرفته و در آن نقصی موجود نیست. من به آن و زیبایی آن خیره شده بودم که ناگهان دریافتم که در میان رکن یمانی و رکن شامی که به رکن شامی نزدیک‌تر بود؟ جای دو خشت، یک خشت زر و یک خشت سیم، از دیوار خالی است در رده بالا- یک خشت طلا کم بود و در رده پایین آن یک خشت نقره در آن مشاهده کردم که نقش من در جای آن دو خشت منطبع گشت و من عین آن دو خشت می‌بودم، به آن صورت دیوار کامل شد، در کعبه چیزی کم

۱. فتوحات جلد ۲، صفحه ۵۹۱- ابن عربی حیات و مذهب، صفحه ۸۶.

کشف شهود و رؤیا (۱۵۹)

نماند، درمی‌یافتم که عین آن دو خستم و آنها عین ذات من است و در آن شک نداشتم و چون بیدار شدم خداوند متعال را سپاس گفتم و این رؤیا را پیش خود تأویل کردم، که من در میان صنّف خود، مانند رسول الله در میان انبیاء و شاید این بشارتی باشد به ختم ولایت من! در آن حال آن حدیث نبوی را به یاد آوردم که رسول خدا در آن، نبوت را به دیوار و انبیاء را به خشت‌هایی همانند کرده که دیوار از آنها ساخته شده و خود را آخرین خشتی دانسته است که دیوار نبوت به واسطه آن به نحو کامل پایان پذیرفته است که دیگر بعد از وی نه رسولی خواهد بود، و نه نبی». این گونه ادعاهای بی‌اساس جز نتیجه فعالیت قوه وهمیه نیست. البته موضوع کشف و شهود اختصاص به این صورت‌هایی که شرح دادیم ندارد، بلکه ممکن است، تحت همان قوانین، به انحای مختلف در خلوت و جلوت و خانه و بازار، اتفاق بیفتد.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می‌گیریم که: این کشفیاتی که صوفیه و اهل

(۱۶۰) صوفی‌گری

ریاضت ادعا می‌کند (به فرض این که دروغ نگویند) در بسیاری اوقات ناشی از فعالیت قوه وهمیه است و آن هم نیز معلول یک سلسله قوانین روانشناسی غیر قابل انکار می‌باشد، بنابراین می‌توان آن را تشبیه به سراب‌هایی کرد که در بیابان در برابر دیدگان مسافری خودنمایی می‌کند، با این تفاوت که سراب معلول انعکاس نور خورشید و قوانین انکسار نور و امثال آن است، ولی این کشفیات معلول فعالیت نیروی توهم است اما در این جهت که عاری از حقیقتند، شریکند.

نمونه‌ای از مکاشفات صوفیه

برای اینکه خوانندگان محترم اطمینان بیشتری به آنچه گفته شد پیدا کنند، به ذکر چند نمونه از مکاشفات که این جمعیت ادعا کرده و در کتابهای خود نوشته‌اند می‌پردازیم:

۱- در کتاب *صَفْوَةُ الصَّفا* که در شرح حالات شیخ صفی‌الدین اردبیلی به نمونه‌ای از مکاشفات صوفیه (۱۶۱)

قلم یکی از مریدان او نوشته شده است، نقل شده که: یکی از مردان کار کرده به شیخ گفت: در عالم خواب دیدم سر آستین شیخ از «عرش» بودی تا «ثری» (زمین)! شیخ گفت: «فرزند! این را به قدر حوصله تو به تو نشان داده‌اند!»
شعر:

آستین بر عالم کون و مکان افشاندیم ماورای این و آن در آستین داریم راز

نگارنده گوید: جایی که سر آستین او به این فراخی باشد، بقیه لباس به همین نسبت معلوم است چقدر خواهد شد؟ تازه این را هم مرید شیخ به قدر حوصله خود دیده‌است.

۲- در صفحه ۳۳۱ از همان کتاب می‌نویسد: جبرئیل گیلانی نقل کرد از برادر خود پیر محمد، گفت: اول مرتبه‌ای که به خدمت شیخ صفی رسیدم (حالت مکاشفه‌ای بر من دست داد) دیدم پای شیخ به تحت الثری و سرش به علین و
(۱۶۲) صوفی‌گری

دوش راست او به کنار کوه قاف و دوش چپش هم به کنار کوه قاف است! نعره‌ای زدم و از خود برفتم، بعد از ساعتی شیخ از من سؤال کرد چرا نعره زدی؟! آن صورت که دیده بودم عرض کردم...

آیا محملی برای این گونه سخنان جز فعالیت قوه توهم پیدا می‌کنید هر قدر هم حسن ظن داشته باشید؟

۳- باز در همان کتاب در صفحه ۳۳۰ نقل می‌کند: از خواجه محمد «سراوی» که از پیر محمود، خادم خواجه افضل سراوی شنیدم: وقتی خواجه افضل از اردبیل از خدمت شیخ صفی، قصد «سراو» کرد، شیخ به او گفت: در برابر من سوار شو، خواجه افضل سوار شد و حرکت کردیم. چون به نیم فرسنگی اردبیل رسیدیم نگاه کردم دیدم شیخ بزرگ می‌شد، بزرگ می‌شد! به
نمونه‌ای از مکاشفات صوفیه (۱۶۳)

اندازه‌ای که تمام ولایت اردبیل از او پر شد! نعره‌ای زدم و بی‌خود گردیدم و از اسب در افتادم. خواجه افضل از مشاهده این حالت خوشش نیامد و متحیرانه به من نگاه کرد، من آنچه را دیده بودم باز گفتم. گفت: ای کور بصر، یعنی شیخ به آن اندازه است که در ولایت اردبیل بگنجد؟ آنچه را دیدی به قدر خودت دیدی!

نگارنده گوید: این است معنی تجسم اوهام!

۴- محی‌الدین عربی یکی از سلسله جنابان این طریقت در کتاب «مسامرة الابرار» می‌نویسد: رجیون کسانی هستند که دارای یک

نوع ریاضت می‌باشند و از آثار آن این است که در حالت مکاشفه «رافضی‌ها» (شیعه‌ها) را به صورت خوگ می‌بینند!

(۱۶۴) صوفی‌گری

۵- شیخ عطار در کتاب تذکره الاولیاء (صفحه ۱۰۲) در حالات بایزید بسطامی نقل می‌کند که گفت: «حق تعالی مرا به جایی رسانید که خلا-یق را به جملگی در میان دو انگشت خود دیدم!» و باز در همان صفحه نقل می‌کند که: «مدتی خانه را طواف می‌کردم، چون به حق رسیدم خانه را دیدم که گرد من طواف می‌کرد!»

۶- در همان کتاب در صفحه ۱۰۱ می‌نویسد: بایزید گفت: حق تعالی مرا در دو هزار مقام پیش خود حاضر کرد و در هر مقام مملکتی بر من عرضه داشت، من قبول نکردم!

نگارنده گوید: هرگز شنیده‌اید یکی از پیغمبران بزرگ خدا، یا یک نفر از ائمه اطهار علیه‌السلام چنین سخنانی بر زبان رانده باشند؟! آیا این مقامات خیالی، مولود نیروی توهم نیست؟

نمونه‌ای از مکاشفات صوفیه (۱۶۵)

ریاضت‌های عجیب صوفیان

قبل از آنکه گوشه دیگری از انحرافات صوفیان که به نام «ریاضت» در میان آنها رایج است شرح داده شود، خوب است نظر اسلام را به طور کلی درباره استفاده و تمتع از مظاهر زندگی و لذایذ مادی در چند جمله خلاصه کنیم:

یکی از اساسی‌ترین برنامه‌های اسلامی که آن را به صورت یک «آیین زنده و جاودان» که برای عموم جهانیان قابل عمل است در آورده، موضوع «رعایت اعتدال» و «جلوگیری از افراط و تفریط» در همه چیز است.

اسلام افراط و تفریط را نشانه «جهل» و رعایت اعتدال و میانه روی را نشانه «علم» می‌داند. چنانکه در یکی از کلمات قصار پیشوای بزرگ اسلام علی علیه‌السلام می‌خوانیم: «لَا تَجِدُ الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا: نادان همیشه یا در طرف افراط است یا در طرف تفریط» یا چنان تند می‌رود که از هدف گذشته و آن طرف هدف قرار می‌گیرد یا آن قدر کند می‌رود که به هدف نمی‌رسد.

(۱۶۶) صوفی‌گری

اسلام در موضوع خواب، خوراک، پوشاک، استراحت و تفریح و خلاصه استفاده از لذایذ دنیا و مواهب حیاتی، این اصل را کاملاً رعایت کرده و جنبه‌های افراط و تفریط آن را نکوهش کرده است.

اسلام می‌گوید: هیچ گونه منافاتی میان تقوی و پرهیز از گناهان و تهذیب نفس و تحصیل ملکات و فضایل اخلاقی و سیر و سلوک الی الله، با استفاده از نعمت‌های خدا در این جهان (به طور اعتدال) نیست. بلکه می‌گوید: منظور اصلی خداوند متعال از آفرینش این نعمت‌ها بندگان باایمان او بوده‌اند:

«قُلْ مَن حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ: بگو چه کسی زینت‌هایی را که خدا برای بندگانش آفریده و روزی‌های پاکیزه را بر آنها حرام کرده است، بگو: آنها، مال

ریاضت‌های عجیب صوفیان (۱۶۷)

مردم باایمان در این دنیاست و در قیامت فقط در اختیار آنها خواهد بود». (۱)

ولی چون از نظر اسلام زندگی و حیات این دنیا به طور کلی مقدمه آخرت و وسیله نایل شدن به کمالات معنوی و سعادت جهان دیگر است، بهره برداری از لذایذ مادی را تا آن حد تجویز می‌کند که یا انسان را در راه کمال کمک کند، یا لااقل با آن منافاتی نداشته باشد.

لذا اسلام با علاقه زیاد به لذایذ مادی و غرق شدن در شهوات که دل را می‌میراند و انسان را از هدف اصلی آفرینش یعنی تحصیل

کمالات معنوی بازمی‌دارد، به شدت مبارزه کرده است.

علاوه بر این، اسلام در دو مورد تمتع و بهره‌برداری از این لذایذ را به کلی «ممنوع» یا «محدود» کرده است:
۱. ۳۲ / اعراف.

(۱۶۸) صوفی‌گری

۱- در صورتی که از مجاری غیر مشروع به دست آید، در این صورت شدیداً از آن جلوگیری کرده است تا آنجا که پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ: عبادت هفتاد جزء دارد و از همه مهم‌تر به دست آوردن روزی حلال است». (۱)

۲- در مواردی که سایر مسلمانان در زحمت و فشار باشند اسلام دستور می‌دهد از مخارج غیر ضروری کم کرده و حتی الامکان به فکر نیازمندان و محرومان باشند و یکی از علل زهد امیرمؤمنان علیه‌السلام رعایت همین موضوع بوده است، چنانکه خودش می‌فرماید: «من تنها نمی‌توانم به نام امیرالمؤمنین قناعت کنم در حالی که با فرد فرد مسلمانان در مشکلات شرکت نجویم... آیا شب‌ها با شکم سیر بخوابم، با اینکه در سرزمین حجاز و یمامه شاید گرسنه‌ای باشد که نان جو هم نخورده است؟!» (۱)
۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۲.

ریاضت‌های عجیب صوفیان (۱۶۹)

و اینکه می‌بینیم در بعضی از اخبار وارد شده که حتی در حلال دنیا زهد باید داشت زیرا حلال آن هم حساب دارد، شاید اشاره به این است که انسان نباید آن قدر مشغول لذایذ مادی شود که از هدف بزرگ آفرینش غافل ماند، حلال هم حساب دارد، نباید در آن افراط و زیاده روی کرد.

اما ریاضات صوفی‌ها به هیچ وجه هماهنگ با آنچه گفته شد نیست و از مرزهای شرع و عقل بیرون است و از بدعت‌های ناروای آنهاست که

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

(۱۷۰) صوفی‌گری

بسیاری از آنها شرم‌آور و ننگین یا خطرناک و جنون‌آمیز است که ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌شود تا خوانندگان خود قضاوت کنند.

نمونه‌هایی از ریاضات عجیب صوفی‌ها

موضوع ریاضت و ترک لذایذ مادی و تحمل اعمال شاقه، از اصولی‌ترین ریشه‌های تصوف است که در میان عموم فرق آنها - با تفاوت‌هایی - دیده می‌شود، حتی فرقه‌هایی که قبل از اسلام بودند و مخصوصاً هندوها که تصوف در میان آنها از زمان‌های بسیار قدیم وجود داشته، این خصیصه تصوف را به حد کافی داشته‌اند.

کارهایی که بعضی صوفیان به عنوان ریاضت نقل شده که عقل انسان را حیران می‌کند، از جمله «شیخ عطار» در «تذکره الاولیاء» در شرح حال «شبلی» می‌نویسد:

نمونه‌هایی از ریاضات عجیب صوفی‌ها (۱۷۱)

۱- یک بغل چوب را به جان خود خورد می‌کرد:

«نقل است که شبلی سردابه‌ای داشتی که در آنجا همی شدی و آغوشی چوب با خود بردی و هرگاه غفلتی به دل او درآمدی

خویشتن بدان چوب همی زدی، و گاه بودی که همه چوبها که بشکستی دست و پای خود بر دیوار همی زدی!» (۱)

شما را به خدا قسم کدام عقل، کدام دین و مذهب اجازه می‌دهد که انسان یک بغل چوب را بر جان خود خرد کند، تازه دست بردار هم نباشد و دست و پای خود را به دیوار بکوبد؟!

اگر خدای نکرده در نزدیکان شما کسی چنین کاری کند اسمش را چه می‌گذارید؟ آیا او اروانه تیمارستان نمی‌کنید؟
۱. تذکره الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۲۳۵.

(۱۷۲) صوفی گری

تعجب از آقای دکتر غنی است که مردی با سواد و تحصیل کرده است، او قبل از نقل این داستان می‌گوید: «راجع به ذکر و ورد و توجه کاملی که شرط آن است چیزها نوشته و راه‌ها نشان داده‌اند و از رفتار عرفای بزرگ که زندگی آنها سرمشق اهل سلوک است، داستان‌ها نقل کرده‌اند» (۱) سپس این داستان را نقل می‌کند.

آیا در حالات هیچ یک از انبیاء و اولیای خدا و اصحاب ائمه هدی علیهم‌السلام هرگز چنین حرکات ناشایست و جنون‌آمیزی دیده شده است؟!

۲- خود را در وسط چاه معلق ساخت!

در حالات شیخ «ابوسعید» که از صوفیان معروف و به عقیده متصوفه دارای مقامات بسیار عالی است چنین می‌خوانیم:
۱. تاریخ تصوف، دکتر غنی، صفحه ۳۶۱.

نمونه‌هایی از ریاضات عجیب صوفی‌ها (۱۷۳)

«در جوانی شب‌ها پس از آن که اهل خانه به خواب می‌رفتند آهسته برخاسته به مسجد می‌آمد. در گوشه مسجد چاه آبی بود، طنابی را به وسط چوبی بسته و سر دیگر طناب را به پای خود می‌بست و سپس چوب را روی دهانه چاه گذارده، و خود را در وسط چاه تا نزدیک طلوع صبح معلق می‌ساخت و قرآن می‌خواند، آخر شب از چاه بیرون آمده و آهسته به خانه برمی‌گشت تا پدر و مادرش نفهمند!» (۱)

دینی که می‌گوید: «جان خود را به هلاکت نیندازید» و حتی عبادات و وظایف مهم دینی را مانند «روزه» در صورتی که زیان‌بخش باشد قدغن و ممنوع کرده است، هرگز اجازه می‌دهد کسی دست به چنین اقدام جاهلانه و خطرناکی بزند؟ آیا راه تحصیل کمال این اعمال بی‌رویه است؟ هیچ عقلی باور می‌کند؟

۱. نقل از کتاب اسرار التوحید فی مقامات اَبی سعید، صفحه ۲۲.

(۱۷۴) صوفی گری

۳- هفت من نمک در چشم خود کرد!

درباره «ابوبکر شبلی» که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری می‌زیست، چنین می‌خوانیم: «به اول که مجاهده بر دست گرفت سالهای دراز شب نمک در چشم کشیدی تا در خواب نشود و گویند که هفت من نمک در چشم کرده بود!»... (۱) و راستی عجب چشم بادوامی داشته!

«شیخ ابوسعید ابوالخیر» خطاب به مریدی زیر درخت بیدی گفت: ای جوانمرد! این درخت که تو می‌بینی هشتاد ختم قرآن کردم سرنگونسا! (پاهایم) از این درخت درآویخته! (۲)

۴- هفت سال خار بیابان خورد!

۱. تذکره الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۱۶۴.

۲. همان مدرک، صفحه ۳۲۹.

نمونه‌هایی از ریاضات عجیب صوفی‌ها (۱۷۵)

باز در حالات «ابوسعید» می‌خوانیم که «هفت سال در بیابانی در نزدیکی سرخس به مجاهدت و ریاضت مشغول بود و معروف است که در این هفت سال خار بیابان و سرگز و امثال آن می‌خورد!» (۱)

۵- ترک غذاهای حیوانی در چهل روز

موضوع ترک غذاهای حیوانی در چهل روز یا بیشتر، از ریاضات ساده و معمولی صوفیان است که در میان بسیاری از آنها رایج می‌باشد. این موضوع نیز برخلاف دستورات اسلامی است، زیرا روایات متعددی از پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی‌علیه‌السلام و سایر امامان علیهم‌السلام در مذمت این عمل نقل شده است.

مرحوم شیخ حر عاملی در جلد سوم کتاب «وسائل الشیعه» که از منابع

۱. نقل از کتاب اسرار التوحید، صفحه ۲۷.

(۱۷۶) صوفی‌گری

معروف حدیث ماست، ده حدیث از معصومین علیهم‌السلام به این مضمون نقل کرده است: «مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاءَ خُلُقُهُ» «کسی که چهل روز گوشت نخورد اخلاق او بد می‌شود» و در چند حدیث دستور داده شده که در گوش چنین شخصی اذان بگویند (شاید منظور این است که چون این شخص از دستورات اسلام دور افتاده باید روح ایمان را در او با اذان تجدید کنید) و در یکی از آنها دارد که چنین شخصی حتما قرض کند و گوشت بخورد و خدا قرض او را ادا می‌کند!

از نظر طبی و بهداشتی هم ترک گوشت حیوانی در یک مدت طولانی، زیان‌های مسلمی دارد، همان‌طور که افراط در خوردن گوشت هم بسیار زیان‌بخش است، بدیهی است وقتی انسان انحراف جسمی و مزاجی پیدا کند آثارش در اخلاق و افکار او آشکار می‌گردد، شاید اخبار مزبور هم اشاره به این موضوع باشد.

بنابراین ترک غذاهای حیوانی در چهل روز یا بیشتر، نه تنها انسان را به خدا

نمونه‌هایی از ریاضات عجیب صوفی‌ها (۱۷۷)

نزدیک نمی‌کند بلکه آثار سوئی در اخلاق و اختلالاتی در مزاج و سلامت روح و جسم تولید می‌نماید.

یک نمونه از منطق اسلام درباره ریاضت

ما همه معتقدیم که اسلام یک دین اجتماعی و جهانی است که بر پایه واقعیات زندگی و تکامل حقیقی انسان و پاره کردن پرده‌های خرافات و موهومات بنا شده است، روشن است چنین دینی با ریاضاتی که نمونه‌اش در بالا ذکر شد مبارزه می‌کند، یک نمونه روشن از طرز گفتار و رفتار پیشوایان بزرگ اسلام همان است که در نهج‌البلاغه مولی‌امیر مؤمنان علی‌علیه‌السلام آمده است و با دقت در آن معلوم می‌شود که تفاوت میان این تعلیمات با تعلیمات صوفیان، تفاوت از زمین تا آسمان است.

بهره‌گیری سالم از غریزه جنسی و همچنین خوردن و آشامیدن از ضروریات طبیعت انسانی و موجب بقای نسل است ازدواج در شریعت اسلام جز سنت است پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «النَّكَاحُ سُنَّتِي، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (۱) «ازدواج سنت من است و هرکس از سنت من اعراض نماید از من نیست».

(۱۷۸) صوفی‌گری

هنگامی که به اطلاع پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید که گروهی از مسلمانان از اجتماع بریده و تارک دنیا شده‌اند و از همه چیز اعراض نموده و به عزلت و عبادت روی آورده‌اند، سخت آنها را مورد عتاب قرار داد و فرمود: «لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ» (۲) «در اسلام رهبانیت نیست».

و در حدیث دیگر به «عثمان بن مظعون» فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ

۱. عروۃ الوثقی، سید یزدی - صفحه ۶۲۲.

۲. سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۵۴۰ - نهایت ابن اثیر.

یک نمونه از منطق اسلام درباره ریاضت (۱۷۹)

عَلَيْنَا الرَّهْبَانِيَّةُ اِنَّمَا رَهْبَانِيَّةُ اُمَّتِي الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ: خداوند متعال رهبانیت را برای امت من مقرر نداشته، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست.

همچنین در قسمتی از آیه ۲۷ سوره حدید جمله «وَرَهْبَانِيَّةٌ نَّابِتِدَعُوها مَا كَتَبْنَاها عَلَيْهِمْ...: رهبانیتی را که ابداع کرده بودند و ما بر آنها مقرر نداشته بودیم، گرچه هدف آن جلب خشنودی خدا بود» حاوی نکوهشی است بر ترسایان تارک دنیا.

و از اینجا روشن می‌شود کارهای صوفیان در ترک ازدواج و پرهیز از حلال دنیا و روی آوردن به رهبانیت و درآمدن در سلک تارکان دنیا برخلاف آئین اسلام است و دلیل بر صدق گفتار آنهاست که می‌گویند تصوف ریشه‌هایی در عقاید مسیحیان و جوکیان هند و مانند آنها دارد، بهانه‌های آنها برای این کار از اصل کارشان عجیب‌تر است.

عطار در شرح حال «رابعه» (زنی که سران تصوف احترام زیادی برای او

(۱۸۰) صوفی‌گری

قائلند) می‌نویسد: «حسن بن رابعه گفت رغبت کنی تا نکاحی کنیم و عقد بندیم؟! گفت عقد نکاح بر وجودی فرود آید اینجا

وجود برخاسته است که نیست خود گشته‌ام و هست به او شده‌ام... خطبه از او باید خواست نه از من!» (۱)

علی علیه‌السلام در بصره به عیادت «علاء بن زیاد حارثی» که از دوستان و ارادتمندانش بود رفته بود، در ضمن گفتگوها «علاء بن زیاد» عرض کرد: ای امیر مؤمنان شکایت برادرم «عاصم بن زیاد» را به شما عرض می‌کنم.

فرمود: مگر چه شده؟

عرض کرد: عیابی بر خود پوشیده و از دنیا کناره‌گیری کرده.

فرمود: فوراً او را بیاورید.

۱. تذکرۃ الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۷۰.

یک نمونه از منطق اسلام درباره ریاضت (۱۸۱)

همین که «عاصم بن زیاد» آمد، حضرت رو به او کرده و فرمود:

«ای دشمن جان خود! شیطان عقلت را ربوده، تو به زن و فرزند خود چرا رحم نکردی؟ گمان می‌کنی خداوند نعمت‌های پاکیزه را بر تو حرام کرده است؟ تو در پیشگاه خدا کوچک‌تر از این هستی!»

عاصم عرض کرد: ای امیر مؤمنان! شما خودتان این لباس خشن و آن غذای ناگوار را دارید (و به من این طور می‌فرمایید)؟

علی علیه‌السلام فرمود: بس کن! من مثل تو نیستم، خداوند به زمامداران عادل دستور داده مانند ضعیف‌ترین مردم زندگی کنند تا با فقرا همدردی کرده و درد فقر و پریشانی آنها را از پای درنیورد! (۱)

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷.

(۱۸۲) صوفی‌گری

این گفتار یک نمونه گویا از طرز منطق اسلام و دستوراتی است که برای جلوگیری از افراط و تفریط در زندگی داده است، زیرا علی علیه‌السلام نخست به خانه «علاء بن زیاد» که وارد شد از وسعت بی حساب (و زرق و برق) آن تعجب کرد و او را نصیحت به اعتدال فرمود و در نقطه مقابل، برادرش را که گرفتار تفریط شده بود نیز شدیداً مورد ملامت قرار داد.

لذات و هوسرانی‌های خانقاه!

عجیب این است که صوفیان با اینکه طرفدار پشت پا زدن به لذایذ جسمانی هستند در بعضی از لذایذ مادی، ولع و حرص عجیبی از خود نشان می‌دهند. موضوع تمایل به خوانندگی و موسیقی و رقص (که در میان آن‌ها به عنوان «وجد» و «سماع» معروف است) یکی از این موارد است که در میان فرقه‌های صوفیه طرفداران بسیاری دارد، مخصوصاً قسمت خوانندگی که در غالب خانقاه‌ها رایج است. سماع، ترنم اشعار با همراهی موسیقی و رقص در محافل صوفیه:

لذات و هوسرانی‌های خانقاه (۱۸۳)

«احوال» نزد صوفیه امر غیراختیاری است که بدون تعهد و اکتساب و جد و جهد به قلب سالک راه پیدا می‌کند، از قبیل طرب یا حزن و بسط یا قبض و شوق و انزعاج و امثال اینها.

صوفیه برای تحریک اعصاب و نیل به این حرکت که از آن تعبیر به بی خودی می‌کنند به انواع وسایل متوسل می‌شده‌اند و از اذکار مخصوص گروهی و فردی و نعره‌های عاشقانه و مستانه در مراسم وجد و سماع و رقص و پای کوبی و حتی از مواد تخدیرکننده، یا سکرانگیز نیز استفاده می‌کرده‌اند. بعضی دیگر به بنگ و چرس پناه برده و می‌گویند برخی هم لب به شراب می‌زده‌اند، از این همه قصدشان با وسایل مصنوعی رهایی از خود و خودی بوده است!

(۱۸۴) صوفی‌گری

در نظر صوفیه «سماع» برای پیدا کردن «حال» و «وجد» عامل بسیاری قوی محسوب می‌شود از جمله موسیقی و آواز خواندن و رقص که همه آنها تحت عنوان «سماع» درمی‌آید. آری سماع که از نظر متشرعین و فقهاء مردود و مذموم است و گناه به حساب می‌آید نزد اغلب مشایخ و سران صوفیه از راه‌های مهم وصول به حالت وجد شمرده می‌شود. به این معنی که گفته‌اند «سماع» حالتی در دل ایجاد می‌کند که «وجد» نامیده می‌شود و این وجد حرکات بدنی به وجود می‌آورد که اگر حرکات، غیرموزون باشد «اضطراب» و اگر موزون باشد «کف‌زدن و رقص است» (۱).

«سماع» در تاریخ تصوف جنجالی‌ترین موضوع‌ها بوده است نه تنها اهل شرع

۱. تاریخ تصوف، ۳۸۸.

لذات و هوسرانی‌های خانقاه (۱۸۵)

با آن به مخالفت پرداخته‌اند بلکه در میان مشایخ صوفیه نیز مخالفانی داشته است، برخی برای آنان شرایطی قائل شده‌اند و بعضی دیگر «سماع» را برای گروهی روا و برای گروه دیگر ناروا دانسته‌اند. داستان‌های بسیاری از مشایخ و مریدان است که در سماع، مرغ روحشان از قفس تن پریده است، در طبقات الصوفیه آمده است که ذوالنون، فضیل بن عیاض، ابوسعید خراز، شبلی، نوری، دراج، ابوبکر اشعری و ابوالقاسم ساینج، از مشایخی هستند که در سماع برفته‌اند! (۱) به اصطلاح کشته مجالس سماع (موسیقی) بوده‌اند.

به هر حال مجالس صوفیه از دیرباز با سماع و قول همراه بود و تشکیل مجلس رقص و پایکوبی و دست‌افشانی و شعرخوانی، تحت عنوان سماع به صورت

۱. طبقات الصوفیه: ۵۱۴-۵۷۳-۵۸۰-۵۸۱.

(۱۸۶) صوفی‌گری

یک کار گروهی در خانقاه معمول بود و این موضوع آن چنان مورد توجه قرار داشت که عده‌ای می‌گفتند مسلک تصوف جز رقص نیست. (۱)

افرادی که به خانقاه‌ها رفت و آمد داشته‌اند، حکایات فراوانی از خوانندگی‌هایی که به وسیله جوانان نارس و زیبا که لذات سمعی

و بصری را در یک لحظه به هم آمیخته و تحویل «فَرَأَى إِلَى اللَّهِ» می‌دهند نقل کرده‌اند! عجیب‌تر اینکه، این‌ها را وسیله توجه به خدا و درنوردیدن وادی‌های «جذبه» و «شوق» می‌دانند. در اینجا لازم می‌دانم حکایت جالبی را که در یکی از کتب معروف صوفیه است نقل کنم:

۱. کشف المحجوب - ۵۴۲.

لذات و هوسرانی‌های خانقاه (۱۸۷)

رقص ابوسعید!

در کتاب «اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید» نقل شده است که «شیخ عبداللّه باکو» (او هم از سران صوفیه است) را به سماع و رقص شیخ ابوسعید انکار می‌بود و گاه گاه اظهار می‌کرد تا شبی به خواب دید که هاتفی آواز داد: «قَوْمُوا وَارْقُصُوا لِلَّهِ». یعنی «برخیزید و برای خدا رقص کنید!» بیدار شد و لاجول کرد و گفت: این خواب شوریده بود که مرا شیطان نمود. دیگر بار بخت همچنین دید هاتفی می‌گوید: «قَوْمُوا وَارْقُصُوا لِلَّهِ» بیدار شد و لا حول کرد و ذکر می‌بگفت و سوره دو سه از قرآن بخواند، در خواب شد همان دید، دانست که جز حق نتواند بود!

صبح برخاست و به خانقاه به زیارت شیخ ابوسعید آمد و شیخ را دید که از اندرون خانه می‌گفت: «قَوْمُوا وَارْقُصُوا لِلَّهِ...!»

(۱۸۸) صوفی‌گری

شیخ ابوعبداللّه را وقت خوش گشت و آن انکاری که از وجد و سماع (رقص و خوانندگی) شیخ در اندرون او بود برخاست! (۱) نگارنده گوید: این است معنی همه چیز را به بازیچه گرفتن و هر هوا و هوسی را به نام دین انجام دادن. آری کسی که می‌گوید: «رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ كَبْسُ الْمُحَابِرِ وَ خَرَقُ الدَّفَاتِرِ وَ نِسْيَانُ الْعُلُومِ يَعْنِي آغَاظُ تَصَوُّفِ بَسْتِنِ دَوَاتِهَا وَ پاره کردن دفترها و فراموش کردن علوم است». (۲) از چنین شخصی «رقص برای خدا!» تعجب نیست.

در شرح حال ابوبکر شبلی نوشته‌اند: «نقل است یک بار چند روز در زیر

۱. نقل از کتاب اسرارالتوحید، صفحه ۹۳ و نفحات الانس جامی، صفحه ۳۲۲.

۲. نقل از کتاب اسرارالتوحید، صفحه ۳۳.

رقص ابوسعید (۱۸۹)

درختی رقص می‌کرد و می‌گفت: هو هو گفتند: این چه حالت است؟ گفت: این فاخته براین درخت می‌گوید: کو، کو، من نیز موافقت او را می‌نمایم و می‌گویم هو هو». (۱)

رقص مقدم بر همه چیز بود حتی بر نماز

یکی از مریدان در حالیت «ابوسعید ابوالخیر» نوشته است: روزی بعد از دعوت (به میهمانی) سماع می‌کردند (خوانندگی و نوازندگی داشتند) و شیخ ما را حالتی پدید آمده بود و همه در آن حالت بودند... مؤذن بانگ نماز پیشین (ظهر) گفت و شیخ همچنان در حال بود و جمع در وجد، رقص می‌کردند و نعره می‌زدند و در میان آن حالت امام محمد قاینی (میزبان اصلی شیخ) گفت: نماز، نماز، شیخ ما گفت: ما در نمازیم! و همچنان در رقص بودند، امام محمد ایشان را بگذاشت و در نماز شد.

(۱)

۱. عطار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸.

(۱۹۰) صوفی‌گری

نگارنده گوید: این است سرانجام کسی که عنان اختیار خود را به شیطان بسپارد. گفته‌اند در رباط اردبیل دویست صوفی ساکن بودند و کار آنان خوردن و رقصیدن (۲) بود؛ مولوی گوید: در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند!

و شیوع آن در بین صوفیه به حدی بود که گویند: «أَبُو الْعَلَاءِ مَعْرَى» شکم خواری و پایکوبی صوفیه را در اشعارش به باد استهزاء گرفته است. قطعه ابوالعلاء در این باب معروف است:

۱. کتاب اسرارالتوحید، صفحه ۱۸۶.

۲. آثار البلاد قزوینی، صفحه ۲۹۰.

رقص مقدم بر همه چیز بود حتی بر نماز (۱۹۱)

أَرَى جَيْلَ التَّصَوُّفِ شَرَّ جَيْلٍ قَطُّ لَهُمْ وَاهْوَنُ بِالْحُلُولِ

أَقَالَ اللَّهُ حِينَ عَبْدَتْ مُوهٌ كُلُوا أَكْلَ الْبُهَائِمِ وَارْقُصُوا لِي؟! (۱)

می‌بینم گروه صوفیه را بدترین گروه پس بگو به آنها دلیل شوید به وسیله حلول

آیا گفت خداوند در حالی که شما او را می‌پرستیدید بخورید خوردن چهارپایان را و برای من برقصید

در بین صوفیه کسانی بودند که بیشتر تحت تأثیر شعر و آواز واقع می‌شدند تا تحت تأثیر قرآن! چنانکه یوسف بن الحسین رازی از تأثیر اشعاری که با شور

۱. ارشاد، جلد ۲، صفحه ۱۸۵.

(۱۹۲) صوفی‌گری

و حال «قوالان» خوانده می‌شود به گریه می‌افتاد و از خواندن قرآن چنین حالی به او دست نمی‌داد. (۱)

دکتر زرین کوب می‌نویسد: همین نکته بود که صوفیه را به مجالس «سماع» و «قوالی» می‌کشاند، در این مجالس، قوالی بود که ترانه‌های عاشقانه یا عارفانه - همراه یا بدون «ساز» - می‌خواند و صوفیان حلقه وار بر زمین می‌نشسته و خاموش و آرام سر به زیر افکنده، نفس‌ها را حبس می‌کردند و سعی می‌ورزیدند تا سکوت و سکون جمع را به هم نزنند، اما این سکوت و سکون، در میان آن شور و هیجان البته دوام نمی‌داشت، به ناگاه یک صوفی به «وجد» می‌آمد، صدای تحسین برمی‌آورد، نعره می‌زد و به رقص برمی‌خاست، این شور او در دیگران

۱. اللمع، ۳۶۳۰۴.

رقص مقدم بر همه چیز بود حتی بر نماز (۱۹۳)

هم می‌گرفت و حتی شیخ نیز که حاضر بود، گاه به موافقت اصحاب به وجد و رقص درمی‌آمد و بدین گونه تمام حاضران به «پایکوبی» و «دست افشانی» برمی‌خواستند. در این موارد گاه حالت‌های شگفت روی می‌داد صوفی بی‌خودانه خرقة خود را پاره می‌کرد دیگری نعره‌های بی‌هشانه می‌کشید و شاید گاه یک دو تن هم از غلبه شور هلاک می‌شدند!

جامی در نفحات الانس در شرح حال شیخ روزبهان نوشته است که در کتاب «الانوار فی کشف الاسرار» آورده است که قوال «خواننده» باید خوب روی بود که عارفان در مجمع سماع (مجلس خوانندگی و نوازندگی) به جهت ترویج قلوب! به سه چیز محتاجند: روایح طیبه (بوی خوش) و وجه ملیح (روی زیبا) و صوت ملیح (صدای خوب)!

نگارنده می‌گوید: هنگامی که انسان روایات مذمت صوفیه را می‌خواند، گاه از

(۱۹۴) صوفی‌گری

آن همه شدت در نکوهش آنان تعجب می‌کند، ولی وقتی این کثافت کاری‌ها را مشاهده می‌کنم می‌گویم باز هم کم است!

فراز دیگری از رسوایی‌های خانقاه

بعضی از صوفیه به سبب ترک تأهل و یا به جهت مصاحبت با نوجوانان، متهم به «شاهد بازی» بودند. البته این صحبت نوجوانان که از خیلی قدیم در مجالس صوفیه و خانقاه هاشان تردد داشتند، از آفات صوفیه به شمار می‌آمد. حتی بعضی از مشایخ منسوب به شاهد بازی شدند! «احمد غزالی» در پیش خوبرویان سجده می‌کرد! «اوحد الدین کرمانی» با شاهدان سر و سرّی داشت! و در غلبه «وجد» سینه بر سینه هاشان می‌نهاد! حکایت او با پسر خلیفه مشهور است و گویند شمس تبریزی در این باب‌ها بر وی اعتراض لطیف کرد. (۱)

فراز دیگری از رسوایی‌های خانقاه (۱۹۵)

فخرالدین عراقی در دنبال قلندر پسری خوبروی از عراق به هند افتاد! (۲)

شواهد بسیار در این باب هست که خانقاه‌ها از این جوانان نوحاسته پر بود. بسیاری از مشایخ صوفیه هم آنها را از دام صحبت با امّردان برحذر می‌داشتند. در هر حال این توجه به «شاهدان» و «سادگان» از اسباب نفرت و اعتراض عامه در حق صوفیان بوده است! (۳)

۱. ارزش میراث صوفیه، صفحه ۱۵۴.

۲. کلیات عراقی مقدمه، صفحه ۴۹ و ۵۰.

(۱۹۶) صوفی‌گری

نگارنده گوید: نه تنها نفرت مردم که نفرت خدا و خلق!

شیخ و قطب و مرشد

سالک توبه کار بعد از توبه باید پیرو و مطیع کسی شود که او را رهبری نماید و به اصطلاح صوفیه باید مرشدی انتخاب کند. این مرشد به اسامی مختلف نامیده می‌شود از قبیل «پیر»، «ولی»، «شیخ»، «قطب» و «دلیل راه» و شخصی است که تجربه و علم کافی دارد و «خود به حق واصل شده» است. از بحث‌های گذشته اجمالاً به دست آمد که صوفیان معمولاً یک سلسله دستورات گوناگون به پیروان خود می‌دهند که در بسیاری از موارد نه باموازین عقلی سازگار است و نه باموازین شرعی، چنانکه نمونه‌های آن با ذکر مدارک روشن در بحث «ریاضت» و «کشف و شهود» و مانند آن گذشت.

لذا برای اینکه پیروان خود را در مقابل این دستورات تسلیم کنند و آن دستورات برای آنها به تمام معنی لازم الاجراء باشد، مقامات فوق العاده بزرگ با

۱. ارزش میراث صوفیه، صفحه ۱۵۵.

شیخ و قطب و مرشد (۱۹۷)

اختیارات کاملاً وسیع برای سران خود قائل می‌شوند. رهبری در تصوف، براساس سلسله مراتب و «هرم قدرت» قرار گرفته است «قطب» یا پیر طریقت، بر فراز قله این هرم جای دارد، دیگران همه در مراحل پایین تر وی، مقام گزیده‌اند. سالکان راه باید از مراحل بسیار دشوار و پیچیده‌ای بگذرند تا به مرحله والای قطب برسند قطب خود را محور نظام دنیا و آخرت دانسته! و مدعی شاهی و حکم‌فرمایی بر همه می‌باشد! دکتر غنی می‌گوید: برای اینکه اهمیت مقام " ولی " و " پیر " در تصوف روشن شود بهترین وسیله استشهاد از بزرگان صوفیه است از جمله مولانای رومی در مثنوی که یکی از بزرگ‌ترین شاهکارهای آثار ادبی ایران و بلاشک

جامع‌ترین و عالی‌ترین و دلپذیرترین آثار متصوفه اسلام است در موارد عدیده «ولی» را به تعبیرات گوناگون وصف می‌کند. از جمله می‌گوید:

قطب شیر و صید کردن کار او باقیان این خلق باقی خوار او

(۱۹۸) صوفی‌گری

تا توانی در رضای «قطب» کوش تا قوی گردد کند در صید جوش!

چون برنجد بینوا گردند خلق کز کف عقل است چندین رزق خلق!

زانکه جمله خلق باقی خوار اوست این نگهدار، ار دل تو صید جوست!

او چو عقل و خلق چون اجزای تن بسته عقل است تدبیر بدن

قطب آن باشد که گرد خود تند گردش افلاک گرد او زند! (۱)

یعنی مقامی فراتر از همه انبیاء و اولیاء!

منطق صوفیان در این باره چنین است که «سَالِكٌ إِلَى اللَّهِ» برای اینکه از گردنه‌های خطرناک سلوک به سلامتی بگذرد و در پنجه

خطرات نفسانی و وساوس شیطانی گرفتار نشود و از کشمکش و اضطراب خیال آسوده باشد، باید

۱. مثنوی، جلد ۵، صفحه ۵۰۲.

شیخ و قطب و مرشد (۱۹۹)

رهبر و راهنمایی برای خود انتخاب کند، چون این راه خطرناک است و قطع آن جز با همراهی رهروان این راه ممکن نیست!

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی!

گذرت بر ظلمات است بجو خضر رهی که در این مرحله بسیار بود گمراهی

صوفیان این رهبر را «قطب» می‌نامند و معمولاً این عنوان را به کسی می‌دهند که به عقیده آنها در سیر و سلوک استغنا کامل پیدا

کرده باشد و محتاج به راهنما و رهبر نیست، اما اگر هنوز استغنا کامل پیدا نکرده است او را «شیخ مجاز» که اجازه هدایت «فُقَرَاءُ

إِلَى اللَّهِ!» را از قطب دریافت داشته، یا «مرشد» می‌نامند.

صوفیان معمولاً معتقدند که همه چیز، اعم از اعمال و گفتار (حتی ذکرهایی که می‌گویند!) باید به اجازه شیخ و قطب و مرشد باشد

و اذکار و اعمالی که بدون اجازه او باشد چندان اثری در طی مقامات معنوی نخواهد داشت! (۱)

(۲۰۰) صوفی‌گری

اقطاب و شیوخ آنها هم درست مانند طبیعی که آمپول‌ها و داروهای مختلف را به کمیت و کیفیت معینی در زمان خاصی تجویز

می‌کند، می‌گویند: فلان ذکر را تا

۱. صوفی‌ها در مقام «پیر»، «قطب» و «مرشد» غلو بسیار کنند و او را روحا متحد با «خدا» شمرده اعمال او را، اعمال خدا می‌دانند! و

هرچه از او صادر شود بدون چون و چرا بجا و صواب می‌شمارند. دکتر غنی می‌نویسد: «سَالِكٌ چُونِ وَلِيٍّ وَ مَرَشِدٌ خُودَ رَا اِتْتَخَابَ

كِرْدُ وَ دَسْتِ اِرَادَتِ بَه اَوْ سِپَرْدِ بَايْدِ چَشْمِ بَسْتَه مطیع او باشد و بدون چون و چرا او امر او را واجب‌الاطاعه بشمرده بقول حافظ:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

به این معنی که تردید و تأمل در اجرای اوامر مرشد و ولی و تصور خطا و اشتباه برای او کفر طریقت است! (تاریخ تصوف،

صفحه ۲۳۴)

شیخ و قطب و مرشد (۲۰۱)

چهل روز هر روز این مقدار و آن تعداد بگو و بعد آن را ترک کن و فلان ذکر را... ظاهراً خودشان هم از این تشبیه ابایی نداشته باشند و

خود را اطباء روحانی می‌دانند.

ولی آیا ذکر خدا که در هر حال و به هر صورت خوب است و در دستورات ائمه معصومین علیهم‌السلام و شخص پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همه مردم را (بدون استثناء) دعوت به یک سلسله اذکار مستحبی که مشتمل بر یاد خدا و توجه به اسماء حسنی و صفات ذات پاک اوست کرده‌اند، چیزی است که به بعضی از مزاج‌ها می‌سازد و به بعضی از مزاج‌ها نمی‌سازد؟ اگر راستی چنین است چرا در اخبار پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه معصومین علیهم‌السلام اثری از آن نیست؟ چرا آنها این برنامه‌ها را نسبت به اصحاب و یاران خود عمل نکردند؟

(۲۰۲) صوفی‌گری

حدود اختیارات ۱۰ ماده‌ای اقطاب

به هر حال اقطاب از نظر صوفیه اختیارات فوق العاده وسیعی دارند تا آنجا که نویسنده «استوارنامه» کیوان قزوینی ملقب به «منصور علی شاه» که زمانی خود از اقطاب صوفیه بوده است، می‌نویسد: «حدود ادعای قطب ده ماده است»:

اول: آنکه من دارای همان باطن ولایت هستم که خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت و به نیروی آن تأسیس احکام تصوف را نمود! الا آنکه او مؤسس بود و من مروج و مدیر و نگهبانم!

دوم: اینکه می‌توانم عده‌ای را تکمیل کنم به طوری که روح قبایح را در تن آنها بمیرانم یا از تن آنها بیرون کرده، به تن دیگران (کفار) بیندازم!

سوم: آنکه من از قیود طبع و نفس آزادم.

چهارم: آنکه همه عبادات و معاملات مریدان باید به اجازه من باشد!

حدود اختیارات اقطاب (۲۰۳)

پنجم: هر اسم را که من به مریدان تلقین کنم و اجازه دهم به دل یا به زبان بگویند، آن اسم خدا می‌شود و بقیه از درجه اعتبار ساقط است!

ششم: آنکه معارف دینی و عقاید قلبی اگر با امضای من باشد مطابق واقع است والا عین خطاست!

هفتم: آنکه من مفترض الطاعة و لازم الخدمه و لازم الحفظ هستم!

هشتم: من در عقاید خودم آزادم!

نهم: من همیشه حاضر و ناظر احوال قلبی مریدم!

دهم: من تقسیم‌کننده بهشت و دوزخم! (۱)

البته این عقاید همه فرق صوفیه نیست، اما منظور این است که

۱. نقل از استوارنامه، صفحات ۹۵ تا ۱۰۶ با تلخیص.

(۲۰۴) صوفی‌گری

اجمالاً بدانید چه اختیارات و مقاماتی برای اقطاب قائل هستند.

صوفیان حق هیچ‌گونه چون و چرا در برابر دستورات مرشد و قطب ندارند و کوچک‌ترین مقاومتی در برابر آنها در حقیقت «ارتداد!» محسوب می‌شود و شاید عنوان «سرسپرده» نیز به همین مناسبت گفته می‌شود، یعنی همه چیز خود را به یک بار در طبق اخلاص گذارده و در اختیار قطب و مرشد قرار می‌دهند و سر به آستانش می‌سپارند و می‌گویند:

اگر مخلصی سر بر این در بنه کلاه خداوندی از سر بنه!

حتی اینکه بسیاری از صوفیان معتقدند که سالک باید صورت مرشد خود را در همه حال در نظر داشته باشد و کمتر از او غفلت کند، چنانکه حاج زین العابدین شیروانی که از حامیان سرسخت این طایفه است در کتاب خود «ریاض السیاحه» در صفحه ۱۵۵ می‌نویسد:

حدود اختیارات اقطاب (۲۰۵)

«پس در این حال سالک باید در جمیع احوال و افعال و اقوال، از مراقبت صورت "مرشد" غافل نشود! و در هنگام ذکر و ورد و طاعت و خدمت از وجه شیخ خود غافل نگردد، تا آنکه سالک را از کشمکش خیال و اضطراب بازدارد و در نتیجه خطرات نفسانی و وساوس شیطانی نگذارد!»

و بر اثر همین اختیارات عجیب که برای خود قائل هستند ممکن است بعضی از دستورات شرع مقدس را برای عموم یا برای بعضی علنا نقض کنند، به طوری که یکی از دوستان موردا اعتماد من نقل می‌کرد که یکی از فرقه‌های صوفیان قرائت نماز مغرب یا عشاء را (تردید از نویسنده) است رسماً آهسته می‌خوانند، وقتی تحقیق کردم گفتند: فقیری، در حالت توجه و جذب معنوی بوده، دیگری در کنار او به نماز مغرب یا عشاء مشغول شده و قرائت را بلند خوانده، فقیر از آن حال خوش بدر آمده، مرشد را چون این قضیه مسموع افتادی، دستور دادی که

صوفی‌گری (۲۰۶)

همگان نماز خود آهسته خوانند، نکند فقیر دیگری را از حال خوشی بازدارند!

خلاصه اینکه: در دستگاه صوفیان یک انضباط بسیار شدید، شدیدتر از انضباط‌های نظامی و حزبی حکومت می‌کند، با این تفاوت که در انضباط‌های حزبی (مانند انضباط شدید احزاب کمونیست) فقط اعمال و رفتار کنترل می‌شود اما در اینجا عقاید و افکار هم به گمان اینکه نزد مرشد آشکار است کنترل می‌گردد، منتها گاه سران صوفیان خودشان آزادی‌های وسیعی به افراد می‌دهند، چنانکه در اوایل کتاب هم اشاره شد. در حالات ملای رومی نوشته‌اند: روزی شمس تبریزی از ملای رومی شاهی (پسری) خواست مولانا «حرم» (عیال) خود را دست گرفت در میان آورد و فرمود او خواهر جانی منست، گفت: «نازنین پسری» می‌خواهم! فی الحال فرزند خود «سلطان ولد» را پیش آورد،

حدود اختیارات اقطاب (۲۰۷)

فرمود که وی فرزند من است! حالیا اگر قدری «شراب» دست می‌داد ذوقی می‌کردم «مولانا» بیرون آمد و سبویی از محله «جهودان» پر کرده بر گردن خود بیاورد! مولانا شمس الدین فرمود که من قوت مطاوعت و سعت مشرب مولانا را امتحان می‌کردم و از چه گویند زیادت است! (جامی، نفعات الانس، صفحه ۴۶۶).

از این داستان و امثال آن در کتاب‌های بزرگان صوفیه به فراوانی می‌توان یافت به میزان تمکین و سرسپردگی مرید سالک در برابر پیرو مراد و «قطب» پی برد و تا کسی به اصطلاح زیر خرقه نرود، هفت شهر عشق را نپیماید، مراحل تصوف را طی نکند در برابر «قطب» فروتنی و تمکین، تا مرحله تسلیم و فنای خویش، نجوید وی هرگز به برخورداری از امتیازات ویژه مقامات تصوف نایل نخواهد آمد!

صوفی‌گری (۲۰۸)

راه‌شناسی قطب و مرشد!

بسیاری از صوفیان عقیده دارند که قطب را باید از طریق خواب! (یا به دل افتادن!) شناخت و به او سرسپرد و از این روا اهمیت زیادی به خواب می‌دهند و خواب‌های خود را با آب و تاب زیادی به نام «واقع» (یا مکاشفه) در مجالس نقل می‌کنند و چون زیاد

به خواب عقیده مندند، خواب هم زیاد می‌بینند! و به دلایلی که در بحث «کشف و شهود» گفته شد، فعالیت «قوه وهمیه» در آنها نیز زیاد است و این امر کمک زیادی به خواب‌های عجیب و غریب آنها می‌کند.

شمس من و خدای من

در این مورد غالباً این اصطلاح به کار می‌رفت که «مرید» در دست «شیخ» همانند «جسد» در دست «مرده شوی» است. وسوسه کردن مرید معمولاً با آزمایش‌هایی آغاز می‌شد که هدف از آن معین کردن این مطلب بود که او تا چه راه‌شناسی قطب و مرشد (۲۰۹)

اندازه غرق در اندیشه اطاعت محض است، به مرید دستورات تحقیرآمیزی می‌دادند و او می‌بایست خدمت سایر مریدان را گزارد. مبرزهای (توالتهای) عمومی را پاک کند و خار برای سوزانیدن گرد آورد و جز این‌ها. چنین مثال‌ها و نمونه‌هایی نیز فراوان است که وقتی جوانی از خانواده‌ای «توانگر» نزد «شیخ» نامداری رفت و نخستین کاری که شیخ به او سپرد، «دریوزگی» (گدایی) در کوچه‌ها برای تمام برادرانش بود. چون همه مردم شهر می‌دانستند که او از خانواده ثروتمندی است این کار برای او بسیار دشوار و تحقیرآمیز بود. بدین سان غرور و اراده مرید درهم شکست!...

شیخ، مرید را وادار می‌ساخت که تمرینات متعدد مرتاضانه انجام دهد، گرسنگی بکشد، شب‌ها بیدار بماند، در وضع و حالات بسیار زجردهنده و دشواری به تلاوت قرآن مشغول شود و چهل شبانه روز پیایی وادارش می‌کرد که در تنهایی مطلق به سر برد و ورد بخواند.

(۲۱۰) صوفی‌گری

این تمرینات رفته رفته چهره دیگری به خود می‌گرفت. شیخ طرز تفکر مرید را به تفکری استعاره‌آمیز و نمادی تبدیل می‌کرد و برای آنکه مرید بتواند هر مانعی را از سر راهش برگیرد در نهاد او پایداری و اراده به وجود می‌آورد. روشن است، مشایخ که به نوعی «روانشناسی آزمایشی» می‌پرداختند در خود خصوصیتی می‌پروردند که در آن زمان تصویری از معجزه و کرامات به وجود می‌آورد، چنانکه می‌توانستند مرید را هیپنوتیزم کنند افکار او را بخوانند و به کارهای دیگری از این دست پردازند. یک چنین استعدادها برای «شیخ» وجه تقدس و اعجاز به بار می‌آورد و به افزایش اعتبار او کمک می‌کرد. هنگامی که شیخ می‌دید که دیگر چیزی برای آموختن به مرید خود ندارد به او اجازه می‌داد که برود و گرد خویش مریدانی فراهم آورد و سنت‌های استاد خود را به دیگران بیاموزد. بستن کمربندی خاص بر کمر مرید، بخشیدن کلاهی به او و پوشانیدن خرقة و انجام سایر مراسم وابسته به رسوم محلی، نشانه ظاهری فرمانبرداری از شیخ بود. (۱)

شمس من و خدای من (۲۱۱)

بد نیست در اینجا به اشعار مولوی درباره «قطب» و مرشدش «شمس تبریزی» اشاره‌ای کنیم و چند بیتی از اشعار او را که در دیوان شمس (سروده مولوی) آمده و میزان اعتقاد او را نسبت به شمس روشن می‌سازد نقل کنیم و با توجه به موقعیت «مولوی» و «شمس» در میان صوفیان، این اشعار می‌تواند مدرک خوبی برای این بحث باشد. او درباره شمس تبریزی چنین می‌گوید:

۱. تصوف و ادبیات تصوف، ۴۷ - ۴۶.

(۲۱۲) صوفی‌گری

پیر من و مراد من، درد من و دواي من فاش بگفتم این سخن: شمس من و خدای من!
از تو به حق رسیده‌ام ای حق حق گزار من شکر تو را ستاده‌ام شمس من و خدای من!
مات شوم ز عشق تو زانکه شه دو عالمی تا تو مرا نظر کنی، شمس و من و خدای من!

محو شوم به پیش تو تا که اثر نماندم شرط ادب چنین بود، شمس من و خدای من!
شهر جبرئیل را طاقت آن کجا بود؟ کز تو نشان دهد مرا، شمس من و خدای من!
شمس من و خدای من (۲۱۳)

عیسی مرده زنده کرد، دید فئای خویشتن زنده جاودان تویی، شمس من و خدای من!
ابر بیا و آب زن، مشرق و مغرب جهان صور بدم که می‌رسد، شمس من و خدای من!
حور و قصور را بگو رخت برون بر از بهشت تخت بنه که می‌رسد شمس من و خدای من!
کعبه من، کنشت من، دوزخ من، بهشت من! مونس روزگار من، شمس من و خدای من!
برق اگر هزار سال چرخ زند به شرق و غرب از تو نشان کی آورد، شمس من و خدای من!
(۲۱۴) صوفی‌گری

نعره هوی و های من، از در روم تا به بلخ اصل کجا خطا کند، شمس من و خدای من!
از در مصر تا به چین گفته و های و هوی من گفته شمس دین بخوان شمس من و خدای من! (۱)
محتوای این اشعار بی نیاز از بیان است، زیرا غلو و بی حساب گویی در آن به اندازه‌ای است که هر آدم مؤمنی را شدیداً
مشمئز و متنفر می‌کند.

مولوی در کتاب مثنوی نیز درباره مرشد یا ولی می‌گوید:

پس بهر دوری ولی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

پس امام حئی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است!

۱. کلیات شمس تبریزی، صفحه ۶۲۳ چاپ‌هند.

شمس من و خدای من (۲۱۵)

مهدی و هادی وی است ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو!

این اشعار نیز به خوبی طرز عقیده صوفیان را درباره قطب و مرشد روشن می‌سازد و معلوم می‌دارد که حدود اختیارات آنها
را چه اندازه وسیع و نامحدود می‌دانند.
بدیهی است منظور از این اشعار، امامان اهل بیت نیست زیرا جمله «خواه از نسل عمر خواه از علی است» موضوع را
روشن می‌سازد.

خطرات صوفی‌گری

اعتقاد صوفیان به قطب و شیخ و مرشد را به ترتیبی که گفته شد از هر نظر حساب کنیم خطرناک است؛ زیرا:
اولاً: این طرز عقاید یک نوع تجلی فردپرستی است و سرانجام سر از شرک بیرون می‌آورد؛ چنانکه مراقبت صورت قطب و
مرشد حتی در عبادات ولو
(۲۱۶) صوفی‌گری

به اسم اینکه او مظهر کامل خالق است نوعی شرک است.

چقدر تفاوت است بین این عقیده و آنچه از کلمات معصومین علیهم‌السلام برای ما نقل شده: «كُلَّمَا سَخَّلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَيْتُكَ»
یعنی هر چه تو را از خدا مشغول سازد بت تو است.

انبیای الهی و ائمه هدی هرگز چنین دستوری را به احدی ندادند، بلکه به مردم دستور می‌دادند که بدون در نظر گرفتن هیچ

واسطه‌ای، متوجه ذات مقدس الهی شوند.

آری روح توحیداسلامی با اینگونه آثار شرک و بشرپرستی مبارزه می‌کند! در یکی از جراید خبری تحت عنوان «قربانی کردن فرزند» منتشر شده بود که در یکی از روستاهای ترکیه شخصی فرزند خود را برای اطاعت از فرمان یک شیخ نقشبندی قربانی کرد. وی که ابراهیم خلیل آلتو نام دارد، در دادگاه ضمن اعتراف خطرات صوفی‌گری (۲۱۷)

به قتل فرزندش، تأیید کرد که یکی از شیوخ نقشبندی که وی مریدش می‌باشد به او گفته بود که اگر فرزندش خردسالش را خیلی دوست داشته باشد دیگر در قلبش جایی برای دوست داشتن پروردگار باقی نمی‌ماند! و او باید فرزند خود را در راه خدا قربانی کند! و لذا وی برای اطاعت از فرمان شیخ، فرزند سه ساله‌اش را در کنار قبری که کنده بود، برد و پس از آنکه وی را با ضربات چاقو قطعه قطعه کرد، جنازه‌اش را در قبری نهاد. پلیس ترکیه شیخ مذکور را نیز بازداشت کرده و قرار است به زودی محاکمه شود. (۱)

ثانیا - اقطاب صوفیه می‌توانند حداکثر سوء استفاده را از این موقعیت بکنند و احکام و قوانینی به میل خود وضع کنند (چنانکه کرده‌اند) و با توجه به اینکه
۱. خبرنامه فرهنگی، اجتماعی - شماره ۹۲.
(۲۱۸) صوفی‌گری

بیشتر اقطاب و مرشدها، سواد و معلومات درستی ندارند خطرناک بودن این موقعیت محسوس تر می‌شود و باید گفت اعتقاد مریدان به چنین مقامات موهوم و خیالی برای بسیاری از اقطاب مصداق «تیغ دادن در کف زنگی مست» است.
ثالثا - صوفیان برای این همه مقامات و اختیارات بی حد و حساب که برای اقطاب قائلند هیچ گونه دلیل قابل اعتمادی ندارند، گاهی به آیه شریفه «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ : با راستگویان باشید» (۱) و گاهی به آیه «وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» : با کسانی باش که صبح و شام خدا را می‌خوانند و او را می‌طلبند» (۲) و گاهی به حدیثی که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده: «مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاِعْظُ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَاجِرٌ عَنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرْشِدٌ يَتَمَكَّنُ عَدُوَّهُ مِنْ» . ۱ / ۱۱۹ / توبه.

۲. ۲۸ / كهف.

خطرات صوفی‌گری (۲۱۹)

عُنُقَهُ: کسی که واعظ قلبی و مانع درونی و رفیق راهنمایی نداشته باشد شیطان بر او مسلط می‌شود».

واضح است که هیچ یک از این دو آیه و روایت دلالتی بر مقصود آنها ندارد، زیرا با صادقین و راستگویان بودن، ابدا ارتباطی با مسأله سرسپردن نزد مرشد و او را نافذ الامر و واجب الاطاعه دانستن ندارد، همچنانکه معاشرت با نیکان و مردان خدا داشتن، ربطی به مسأله مرید و مراد و خرقه و خانقاه و... ندارد.

روایت هم اتفاقاً دلیل بر ضد آنهاست، زیرا عبارت «مِنْ نَفْسِهِ» دلیل روشنی است بر اینکه منظور داشتن یک حالت خداترسی باطنی است.

به عبارت دیگر: روایت مزبور دستور می‌دهد که هر کس باید دارای وجدان بیدار و ایمان قوی و ملکات فاضله و همچنین همنشین خوب باشد که او را از انحرافات باز دارد، همواره او را به خیر و صلاح دعوت کند، این چه ارتباطی به سرسپردن و اطاعت بی چون و چرا از مرشد و قطب دارد؟ گویا منشأ اشتباه آنها استعمال کلمه «مرشد» در روایت است، ولی گویا آنها نمی‌خواهند بدانند که این کلمه به همان معنی لغوی یعنی «راهنما» استعمال شده، نه به معنی اصطلاحی صوفیان.

(۲۲۰) صوفی‌گری

ناگفته پیداست خواب‌هایی هم که صوفیان در این باب برای خود و مرشد می‌بینند، کوچکترین اعتبار شرعی و عقلی ندارد.

عقیده دانشمندان اسلام در این باب

علماء اهل تسنن بعد از پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ مرجعی جز کتاب‌الله و سنت (قرآن و روایات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله) در احکام و دستورات دینی نمی‌شناسند، البته گاهی هم به دلیل عقل و اجماع یعنی اتفاق همه بر چیزی نیز استدلال می‌کنند، ولی علمای شیعه حقایق دین خود را به مقتضای حدیث ثقلین که از احادیث متواتره عقیده دانشمندان اسلام در این باب (۲۲۱)

است و وسیله هدایت را منحصر به کتاب‌الله و عترت می‌کند، از این دو منبع عظیم می‌گیرند.

آنها پس از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، ولایت مطلقه را برای ائمه اهل بیت علیهم‌السلام قائلند و پس از غیبت امام دوازدهم (حُجَّهٔ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِ) «ارواحنا فداه» چهار نفر را به عنوان نایب خاص می‌شناسند و پس از آنها هیچ مرجع صلاحیت‌داری چه در عبادات و احکام و چه در اخلاقیات و صفات معنوی و باطنی، چه در اذکار و اوراد و چه در اعمال روزانه دنیا، جز فقها و دانشمندانی که آگاهی از مکتب آنها دارند و نایبان عام آنها محسوب می‌شوند و می‌توانند حقایق اسلام را از منابع معتبر استنباط کنند، به رسمیت نمی‌شناسند. آنها را مجتهد می‌نامند و شرط پیروی از آنها علاوه بر اجتهاد، داشتن مقام تقوا و عدالت است.

بنابراین هیچ کس نمی‌تواند به بهانه اینکه رجوع به علما و مجتهدین در

(۲۲۲) صوفی‌گری

قسمت «شریعت» است اما «طریقت» مراجع دیگری دارد، کسی را به سوی خود دعوت کند، زیرا «شریعت» و «طریقت» و «حقیقت» را همه باید از معصومین علیهم‌السلام دریافت دارند.

این توهین و جسارت بزرگی است که بگوییم «شریعت» را از آنها می‌گیریم و «طریقت» را از افراد بی سواد یا کم سواد که جز ادعاهای توخالی سرمایه‌ای ندارند، به دست می‌آوریم. عجیب است درباره «قطب» و پیر طریقت، هیچ گونه علوم اکتسابی و ظاهری شرط نیست به قول خودشان همان صفای قلب و شور و عشق و پیمودن مراحل مقامات و احوال طریقت و رسیدن به مرتبه شهود و کشف و فناء او را کافی است و لذا بسیاری از مشایخ و اقطاب صوفیه از عوام بوده و با دفتر و کتاب سروکاری نداشته‌اند در بین صوفیه کسانی از مشایخ بودند که حتی سواد نداشتند و این راهم عیب نمی‌شمردند. ابوعلی سیاه از مشایخ عقیده دانشمندان اسلام در این باب (۲۲۳)

قدیم، امی بود. (۱) شمس تبریزی چنانکه از کتب تراجم احوال عرفا برمی‌آید از اهل علم نبوده (نفحات الانس جامی) و در روش و گفتار بسیار تلخ و خشن بوده با وجود این‌ها، جلال‌الدین او را مظهر تام و کامل «خدا» می‌شمرد و به مقام پرستش به او ارادت می‌ورزید. و دیوان مولانا جلال‌الدین رومی معروف به «کلیات شمس تبریزی» که مرکب از چندین هزار بیت است پر از مدح و ستایش شمس تبریزی است که استاد نمونه‌ای از آن را نقل کرده‌است. همچنین شیخ صلاح‌الدین زرکوب قونوی که از اجله اصحاب جلال‌الدین رومی بوده و از طرف او مقام شیخی و پیشوایی داشته، مردی امی و عامی بود.

به عبارت دیگر: هر عملی که نام طریقت بر آن گذارده شود (اعم از ذکر و فکر

۱. تذکره الاولیاء، جلد ۱، صفحه ۵.

(۲۲۴) صوفی‌گری

و عبادات و...) در شرع حکمی دارد، آنچه به حال بشر مفید است، یا به عنوان واجب یا مستحب دستور داده شده و از آنچه مضر بوده، به عنوان حرام یا مکروه منع شده، در این صورت جایی برای اظهار نظر دیگری باقی نمی‌ماند. اسلام با این وضع، سدّ محکمی در اطراف احکام و دستورات آسمانی خود کشیده و پاسدارانی برای آن تعیین کرده و آن را از دستبرد دشمنان دانا و دوستان نادان محفوظ داشته است و به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد کسی کورکورانه سر به دیگری بسپارد و مطابق خیالات و هوا و هوس‌های او قدمی برمی‌دارد، آنچه را غیر از دستوراتی است که از کتاب و سنت رسیده، بدعت و گمراهی است و پیروان آن را بر باطل می‌شمارد.

بنابراین در فرهنگ اسلام جایی برای «قطب» و «مرشد» و «پیر» نیست، اگر راستی مجتهد و اهل استنباط هستند، در سلک فقها خواهند بود و اگر نیستند

عقیده دانشمندان اسلام در این باب (۲۲۵)

- همان گونه که غالباً چنین است - پیروی از آنها گناه و خطا و انحراف است.

تفسیر به رأی و قانون شکنی!

یکی از بدعت‌های خطرناک صوفیان پیمودن راه تأویل و تفسیر به رأی و بازی با الفاظ است. «صوفیه» به منظور تطبیق عقاید و آداب و مبانی خود بر مبانی اسلامی، هرگونه تأویل و توجیه را در قرآن و حدیث و نصوص شرع برای خود جایز شمرده‌اند و هر جا ظواهر و نصوص شریعت را با عقاید مقبول خویش معارض یا مبادین دیده‌اند، دست به تأویل آن نصوص زده‌اند تا تضاد آن دو را از بین ببرند و گویند از چهار صد و هفت آیه قرآن در تأیید مبانی و اصول خود بهره گرفته‌اند. (۱)

۱. رقم آیات از نیکلسون می‌باشد، کتاب ملاصدرا، کربن، ۲۶۰.

(۲۲۶) صوفی‌گری

اسم این تطبیق‌ها و تأویل‌ها و توجیهات را «تفسیرباطنی» نامیده‌و معانی مستخرجه را رموز و اشارات بطون و دقایق و مغز و لب قرآن و حدیث، نام نهاده‌اند و گفته‌اند:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم پوست را پشت خران بگذاشتیم!

این شیوه در بین سایر اقوام و امم نیز وجود دارد که غالباً به منزله‌ای برای اثبات عقاید و آرای تازه و بی‌سابقه و یا چون (سپری) برای اجتناب از ظواهر سخنانی که گمان می‌رود با مقتضای عقل باذوق موافق نیست به کار رفته است. چنانکه اصحاب «فیلون» یهودی در تفسیر تورات و فرقه‌های زندیق مجوس در تفسیر اوستا همین شیوه را داشته‌اند. (۱) «در میان مسلمانان نیز از خیلی قدیم بعضی فرق بدان گراییده‌اند از جمله «جهمیه» (برای فرار از تجسیم)

۱. ارزش میراث صوفیه، صفحه ۱۲۱.

تفسیر به رأی و قانون شکنی (۲۲۷)

معتزله (برای اجتناب از قول به جبر و رؤیت و چیزهای دیگر) باطنیه و اخوان الصفا (برای تألیف بین عقل و شرع) به تأویل آیات و احادیث پرداخته‌اند» (۱). «به هر حال صوفیه در بسیاری موارد به تأویل تمسک جسته‌اند و آن را یگانه راه حل شناخته‌اند» (۲) و برای این منظور باب وسیعی برای تأویل آیات و نصوص باز کرده و آنها را برطبق عقاید و خواسته‌های مسلکی خود تأویل و توجیه نموده‌اند، از قدمای صوفیه می‌توان شیخ ابونصر سراج را به عنوان نمونه در نظر گرفت، که وی کتاب «الَلَمْعُ فِي التَّصَوُّفِ» را برای توجیه مسائل مربوط به صوفی‌گری و تطبیق آن با اسلام نگاشته است، او در این کتاب عقاید و آداب و مسائل مربوط تصوف را به

ترتیب عنوان نموده و با منطق شرع تا آنجا که توانسته است آنها را

۱. ارزش میراث صوفیه، صفحه ۱۲۱.

۲. غزالی، فیصل التفرقه، صفحه ۶۵.

(۲۲۸) صوفی‌گری

توجیه و در هر مورد با استشهاد از چند آیه و چند حدیث موضوع را با موازین شرعی تطبیق نموده و به همه آنها رنگ اسلامی زده است! و خود در مقدمه کتاب بدین موضوع تصریح کرده است که منظور وی از تألیف آن همان تطبیق و طرفداری از تصوف بوده است. (۱) آنها مقید به حد و حدود و الفاظ و معانی آنها نیستند، بسیار می‌شود کلمات را با کوچکترین مناسبت بر یک سلسله معانی که میل دارند تطبیق می‌کنند بی اینکه ابداء مراعات لغت و موازین سخن‌سنجی و ادبی را بنمایند.

لابد فراموش نکرده‌اید که درحالات بعضی از اقطاب و سران صوفیه نقل کردیم که او می‌گوید: منظور از غضب کردن موسی بر برادرش هارون و گفتن «ما

۱. اَللَّمْعُ فِي التَّصَوُّفِ، صفحه ۵.

تفسیر به رأی و قانون شکنی (۲۲۹)

مَنْعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا إِلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي» این بوده که «چرا نگذاشتی آنها گوساله را بپرستند و چرا مانع شدی؟!» (۱) بدیهی است این گفتار خلاف صریح آیه شریفه است، چقدر باید با الفاظ بازی کرد تا چنین معنی را از آن آیه شریفه درآورد. نظایر این تأویلات عجیب و غریب در کتب صوفیان فراوان است، صوفیان در این کار تنها نیستند، سایر منحرفان نیز در تفسیر به رأی با آنها همصدا هستند.

روشن است این جریان، هرج و مرج غربی در تمام پیام‌ها و تعلیمات و دستورات و معارف و حقایق دینی ایجاد می‌کند و ارزش همه آنها را از بین می‌برد، زیرا با این ترتیب سدها شکسته می‌شود و غالب مطالب را ممکن است تأویل کرد و هر آیه و روایتی را بر هر معنی که میل داشته باشیم تطبیق دهیم.

قرآن صریحا می‌گوید: «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (۱) به زبان عربی روشن و همه کس فهم نازل شده، یعنی همان طور که مردم مقاصد خود را به یکدیگر القا می‌کنند قرآن حقایق را شرح می‌دهد، منتهی قرآن طوری است که هرچه در آن بیشتر تعمق شود مطالب تازه‌تری به دست می‌آید، بدون اینکه لازم باشد انحرافی از موازین و قواعد لفظی پیدا کرد.

۱. ۹۲ و ۹۳ / طه.

(۲۳۰) صوفی‌گری

از طرفی قرآن پیروی از تشابهات را قدغن ساخته است و این خود دلیل روشنی بر ابطال طرز تفکر صوفیان است.

۱. ۱۹۵ / شعراء.

تفسیر به رأی و قانون شکنی (۲۳۱)

ما می‌دانیم که از روز نخست الفاظ و کلمات برای این به وجود آمد که مردم مقاصد خود را طبق قراردادهایی که در معانی و الفاظ دارند (یعنی هر لفظ را نشانه معنای معینی قرار داده‌اند) به یکدیگر حالی کنند، الفاظ قرآن و اخبار در عین اینکه عمیق و پرمعنی است، باز خارج از حدود موازین لفظی نیست و اما بطون قرآن مخصوص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان معصوم است.

هرگاه باب تأویل و تفسیرهای دلخواه باز شود ممکن است کسی بگوید: منظور از بریدن دست دزد که در آیه شریفه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (۱) وارد شده است، این است که دزد را آن قدر نصیحت کنیم و کمک لازم مالی نماییم که در آینده

دستش از دزدی کردن قطع و کوتاه شود! منظور از صد

۱. ۳۸ / مائده.

(۲۳۲) صوفی گری

ضربت تازیانه که درباره زن و مرد بدکار در آیه شریفه «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» (۱) آن است که آنها را صد مرتبه ملامت و سرزنش کنیم و تازیانه روحی به آنها بزنیم و منظور از عذاب دوزخ، چشیدن آب گوارای آن است! و شیطان که برای آدم سجده نکرد به خاطر کمال توحیدش بود و اتفاقاً بعضی از صوفیان شیطان را رئیس الموحدین می‌نامند. البته باین‌وضع ارزش همه تعلیمات اسلامی و تمام قوانین و دستورات از بین خواهد رفت و حدود شکسته خواهد شد.

اینجاست که باید گفت یکی از عیوب بزرگ مسلک تصوف، همان تفسیر به رأی و «قانون شکنی» است... (۱) ۲. ۱ / نور.

تفسیر به رأی و قانون شکنی (۲۳۳)

خداوند متعال همه ما را به لطفش حفظ کند و در تمام عمر آنی به حال خود وامگذار و ما را در طریق هدایت ثابت بدارد. ۱. از قدمای صوفیه، چون شاه شجاع کرمانی، ابوبکر واسطی، شبلی، جنید بغدادی و برخی دیگر تأویلاتی درباره آیات قرآن نقل شده است. چنانکه ابوسعید نیز مکرر در اثر «اسرار التوحید» دست به تأویل آیات زده است (اسرار التوحید، صفحه ۲۴، ۲۰۱، ۲۳۶) همچنین در تفسیر سهل بن عبدالله تستری از معانی باطنی قرآن سخن رفته است و همین مشرب در تفاسیر دیگر صوفیه چون «حقایق التفسیر» سلمی و «لطایف الاشارات قشیری» و «عرایس البیان» بقلی نیز تجلی یافته است و نیز اقوال صدرالدین قونوی را در تأویل سوره فاتحه و تأویلات «عبدالرزاق» را می‌توان در اینجا یاد کرد. تفصیل این بحث‌ها را می‌توانید در کتاب «جستجو در عرفان اسلامی» تألیف داود الهامی مطالعه نمایید.

(۲۳۴) صوفی گری

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

